www.plus1.blogfa.com

بسم الله الرحمن الرحیم

معارف

مجموعه ۲۲

اندیشه اسلامی ۲

آیت الله جعفر سبحانی
و
محمد محمد رضایی

www.plus1.blogfa.com

اندیشه اسلامی ۲

آیت‌الله جعفر سبحانی

دکتر محمد محمدرضایی

سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۹
اندیشهٔ اسلامی (۲) / مؤلفان جعفر سبحانی، محمد محمدرضایی؛ تدوین نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی. ـ قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۰.
۲۳۱ ص. ISBN: 978 - 964 - 531 - 111 - 5
کتابنامه: ص. ۲۲۷ ـ ۲۳۱؛ همچنین بصورت زیرنویس
۱. تعلیمات دینی ۲. اسلام ـ عقاید. ۳. معاد. الف. محمدرضایی، محمد، ۱۳۳۹ ـ نویسنده همکار. ب ـ نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی. ج. عنوان.
۸ الف ۲ س / BP ۷/۷ ۲۹۷/۰۷

اندیشهٔ اسلامی (۲)

مؤلفان: آیت‌الله جعفر سبحانی و محمد محمدرضایی
تدوین: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی
ناشر: دفتر نشر معارف
ویراستار: امیرعباس رجبی
بازبین‌نهایی: محمدتقی سلمانی
صفحه‌آرا: داود غلامی
نوبت چاپ: سی و پنجم، تابستان ۱۳۹۱ / ۱۰۰۰۰ نسخه
چاپ: برهان
قیمت: ۲۸۰۰ تومان
شابک: ۵ ـ ۱۱۱ ـ ۵۳۱ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

کلیه حقوق محفوظ است

مراکز پخش:
مدیریت پخش دفتر نشر معارف: قم، خیابان شهدا، کوچه ۲۲، پلاک ۳. تلفن و نمابر ۷۷۴۰۰۰۴
فروشگاه شماره ۱(پاتوق کتاب): قم، خیابان شهدا، روبروی دفتر مقام معظم رهبری. تلفن: ۷۷۳۵۲۵۱
فروشگاه شماره ۲(پاتوق کتاب): تهران، خیابان انقلاب، چهار راه کالج، جنب بانک ملت، پلاک ۷۱۵ ، تلفن: ۸۸۹۱۱۲۱۲ ، نمابر: ۸۸۸۰۹۳۸۶
نشانی الکترونیک: info@ketabroom.ir ، پایگاه اینترنت: www.ketabroom.ir

www.plus1.blogfa.com

سخن آغازین

گرایش به دین و معنویت، همزاد انسان است و ریشه در سرشت او دارد. دین، ندایی است که انسان آن را از درون خود می‌شنود و تا آدمی وجود دارد این گرایش در او باقی است. به همین خاطر است که پس از کم‌فروغ شدن دین و دینداری در مغرب‌زمین دیگر بار در چند دهه گذشته به طور روزافزون مردم، اندیشمندان و محافل علمی و تحقیقی غرب، به دین گرایش نشان داده‌اند. به گونه‌ای که مجلهٔ *تایم* در سال ۱۹۸۰ م. ضمن گزارشی از احیای علاقه به پژوهش‌های فلسفی در باب دین، می‌نویسد: «خدا در حال بازگشتن است.»[۱] از این رو اکنون دیگر دین نوعی خرافه و یا برخاسته از عقده‌های روانی انسان شمرده نمی‌شود و امری بسیار مهم و در خور توجه به شمار می‌آید.

از این رو، بر دین‌پژوهان است که با درک عالمانه و صادقانه از اقتضائات نوین، در صدد یافتن تحلیل‌ها و تبیین‌های معقول و منطقی برای مسایل دینی و ایمانی برآیند تا بدین‌وسیله خورشید دین را فراروی دینداران همچنان پرفروغ نگاه دارند. برای رسیدن به این منظور بایستی علاوه بر تلاش‌های مستمر عقلانی و به کارگیری راه‌حل‌های منطقی، از راهنمایی‌ها و دستگیری‌های باارزش وحی نیز بهره جست. یکی از راه‌های مناسب برای برخورد با چنین فضایی، تعمیق باورهای دینی از طریق تشویق به مطالعه و کندوکاو عقلی و نقلی است. اندیشمندان مسلمان نیز با استقبال از طرح پرسش‌های اساسی درباره دین درصدد برآمده‌اند پاسخ‌های مناسبی ارائه کنند و از این طریق مایهٔ بالندگی و رشد باورهای دینی در جهان اسلام را فراهم آورند.

---

۱. بنگرید به: مایکل پترسون، *عقل و اعتقادات دینی*.

در آموزش کارآمد مبانی نظری اسلام، تدوین متون آموزشی مناسب، از عوامل مؤثر است و از آنجا که در دروس معارف اسلامی با شمار انبوهی از دانشجویان و رشته‌های دانشگاهی مواجه هستیم لازم است در این زمینه متون آموزشی متنوع تدوین شود تا استادان محترم معارف اسلامی با توجه به مخاطبان خود و شرایط دیگری که در تعیین متن درسی تأثیرگذار است کتاب درسی خود را انتخاب کنند.

در پی این منظور کتاب حاضر (اندیشه اسلامی ۲) به همت استاد محقق حضرت آیت‌الله جعفر سبحانی، از اندیشمندان ممتاز مباحث الهیات در حوزه علمیه قم و آقای دکتر محمدرضایی، دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران، براساس سرفصل‌های مصوب این درس به رشته تحریر درآمده است.

این معاونت ضمن سپاس و قدردانی فراوان از مؤلفان محترم و همه کسانی که در به ثمر رسیدن این اثر نقش داشته‌اند با گشاده‌رویی از دیدگاه‌ها، پیشنهادها و انتقادهای اندیشمندان، استادان و دانشجویان عزیز استقبال می‌کند.

معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی

گروه مبانی نظری اسلام

www.plus1.blogfa.com

فهرست

عنوان — صفحه

مقدمه ... ۱۷

بخش اول: پیشینه دین و پیامبری
(۴۸ ـ ۱۹)

الف) تعریف دین و پیشینه آن در تاریخ ... ۲۱
تعریف دین ... ۲۱
تعریف دین از دیدگاه قرآن ... ۲۱
پیشینه دین در تاریخ ... ۲۱
فطری بودن دین ... ۲۲
مراتب دین ... ۲۲
ب) یهودیت و مسیحیت ... ۲۳
پیدایش و فرجام یهودیت ... ۲۳
پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل ... ۲۷
پیدایش و فرجام مسیحیت ... ۲۸
ج) آشنایی با کتاب مقدس(عهد عتیق و جدید) و مقایسه آن با قرآن ... ۳۱
کتاب مقدس و بخش‌های تشکیل‌دهنده آن ... ۳۱
۱. زندگینامه و سخنان حضرت عیسی ... ۳۴
۲. تبلیغات و مسافرت‌های تبلیغی مبلغان مسیحی ... ۳۵
۳. نامه‌ها ... ۳۵
۴. رؤیا و مکاشفه ... ۳۵
اعتبار کتاب مقدس از دیدگاه متفکران یهودی و مسیحی ... ۳۵
دیدگاه قرآن در باب کتاب مقدس ... ۳۷
د) تأثیر مسیحیت بر جامعه غربی در مقایسه با تأثیر اسلام بر پیدایش تمدن اسلامی ... ۳۹
۱. تأثیر حاکمیت مسیحیت برجامعه غرب ... ۳۹
۲. تأثیر اسلام در پیشرفت تمدن اسلامی ... ۴۰
۱. در قلمرو صنعت کاغذ ... ۴۱
۲. در قلمرو شیمی ... ۴۱
۳. در قلمرو صنعت ... ۴۱
۴. در قلمرو ریاضیات ... ۴۲
۵. در قلمرو پزشکی ... ۴۲
۱. عدالت در داوری ... ۴۳
۲. عدالت در برابر قانون ... ۴۳
۳. عدالت در حوزه اقتصاد ... ۴۳
۴. عدالت در امور معنوی و مادی ... ۴۴
برای پژوهش ... ۴۷
منابعی برای مطالعه بیشتر ... ۴۷

بخش دوم: اهداف، ابعاد و قلمرو دین
(۱۲۲ ـ ۵۱)

الف) ضرورت وحی و پیامبری ... ۵۱
مقدمه ... ۵۱
ضرورت نبوت ... ۵۲
اهداف بعثت انبیا ... ۵۵
۱. یادآوری فطریات ... ۵۵
۲. آزاد کردن انسان از قید و بندهای نادرست ... ۵۵
۳. دعوت به توحید ... ۵۶

www.plus1.blogfa.com

۴. برپایی قسط و عدالت در جامعه بشری ۵۶
۵. آشنا کردن مردم با حکمت تعالیم الهی و تزکیه و تطهیر آنان ۵۷
۶. بشارت و انذار ۵۷
۷. علاج امراض روحی ۵۷
۸. به کمال رساندن فضایل اخلاقی ۵۸
معنای وحی ۵۸
انواع وحی ۵۹
تفسیرهای ناروا از وحی ۶۰
ب) معجزه انبیا ۶۱
معنای معجزه ۶۱
برای مطالعه بیشتر ۶۲
معجزه و قوانین عقلی ۶۲
۱. علت طبیعی عادی و متعارف ۶۳
۲. علت طبیعی غیرعادی و ناشناخته ۶۳
۳. تأثیر نفوس و ارواح ۶۳
۴. علل غیرمادی ۶۴
ج) عصمت انبیا ۶۴
معنای عصمت ۶۴
اقسام عصمت ۶۵
۱. عصمت انبیا در مقام دریافت، حفظ و ابلاغ وحی ۶۵
دلیل عقلی ۶۵
دلیل نقلی ۶۵
۲. عصمت از معصیت و گناه ۶۶
دلیل عقلی ۶۶
دلیل نقلی ۶۷
۳. عصمت در امور فردی و اجتماعی ۶۸
عامل و منشأ عصمت ۶۹

عصمت و اختیار ۷۰
د. نقش دین در زندگی دنیایی ۷۰
۱. جامعیت و کمال دین ۷۱
شبهات ۷۲
۲. سکولاریسم ۷۴
تعریف سکولاریسم ۷۴
زمینه‌ها و عوامل پیدایش سکولاریسم ۷۵
یک. متون مقدس و منابع اولیه دینی ۷۵
جدایی دین از سیاست ۷۵
نبودِ قوانین اجتماعی و حکومتی ۷۶
ناسازگاری آموزه‌های کلامی و فلسفی مسیحیت با عقل و علوم تجربی ۷۶
دو. رفتار و برخورد نادرست متولیان کلیسا ۷۷
فساد اخلاقی ۷۸
برخوردهای خشن با دانشمندان ۷۸
مبانی سکولاریسم ۷۹
یک. علم‌گرایی ۷۹
دو. عقل‌گرایی ۸۰
۱. آموزه‌های مسیحیت ۸۱
۲. تعابیر متفکران بزرگ مسیحی ۸۱
برخورد نادرست کلیسا با متفکران و فیلسوفان ۸۱
نقد و بررسی ۸۱
نقد علم گرایی ۸۲
نقد عقل‌گرایی ۸۳
دیدگاه اسلام در باب سکولاریسم ۸۴
۳. لیبرالیسم ۸۴
معنای لغوی و اصطلاحی ۸۵
زمینه‌های شکل‌گیری لیبرالیسم ۸۵

www.plus1.blogfa.com

مبانی و ارزش‌های لیبرالیسم ۸۶
۱. فردگرایی ۸۶
۲. آزادی ۸۷
۳. عقل‌گرایی ۸۷
۴. عدالت و برابری حقوق انسان‌ها ۸۸
۵. تساهل ۸۸
نقد و بررسی ۸۹
ه) گوهر مشترک دین و راز تعدد شریعت‌ها ۹۴
گوهر مشترک دین ۹۴
راز تعدد شرایع ۹۴
راز جاودانگی و حقانیت شریعت اسلام ۹۴
۱. حجیت و حکم عقل ۹۶
۲. قاعده اهم و مهم ۹۶
۳. گشوده بودن باب اجتهاد ۹۶
۴. پیروی از قواعد حاکمه فقهی ۹۷
کثرت‌گرایی دینی و گوهر مشترک ۹۷
۱. حقانیت و نجات‌بخشی مطلق یک دین (انحصارگرایی) ۹۷
نقد و بررسی ۹۸
۲. شمول‌گرایی ۹۹
نقد و بررسی ۱۰۰
۳. کثرت‌گرایی ۱۰۰
نقد و بررسی ۱۰۱
و) رابطه علم و دین ۱۰۳
مقدمه ۱۰۳
تعریف علم ۱۰۳
تعریف دین ۱۰۴
ویژگی‌های علوم‌تجربی ۱۰۴

دیدگاه اسلام درباره علوم‌تجربی ۱۰۶
انواع رابطه علم و دین ۱۰۸
۱. علم و دین، دو شیوهٔ بیان یک واقعیت ۱۰۸
۲. علم، تأییدکننده دین ۱۰۹
۳. علم و دین، مکمل یکدیگر ۱۱۰
۴. ناسازگاری علم و دین ۱۱۲
۵. جدایی کامل حوزه علم از دین ۱۱۳
برای مطالعه بیشتر ۱۱۴
۱. دیدگاه نواورتودکسی ۱۱۴
۲. دیدگاه اگزیستانسیالیستی ۱۱۴
۳. دیدگاه فیلسوفان تحلیل زبانی ۱۱۵
۴. دیدگاه کانتی ۱۱۵
نقد و بررسی ۱۱۶
نتیجه‌گیری ۱۱۷
برای پژوهش ۱۱۹
منابعی برای مطالعه بیشتر ۱۲۰

بخش سوم: شناخت اسلام
(۱۶۲ـ۱۲۵)

مقدمه ۱۲۵
تعریف اسلام ۱۲۵
قرآن و سنت ۱۲۶
الف) قرآن ۱۲۶
ابعاد اعجاز قرآن ۱۲۸
۱. فصاحت و بلاغت ۱۲۸
۲. اعجاز قرآن از نظر معارف الهی ۱۲۹
۳. اعجاز قرآن از نظر هماهنگی و عدم‌اختلاف در سبک و محتوا ۱۳۰

www.plus1.blogfa.com

۴. اعجاز قرآن از نظر اسرار آفرینش ۱۳۱
یک. حرکت زمین ۱۳۱
دو. تلقیح نباتات به وسیله باد ۱۳۲
سه. جاذبه عمومی ۱۳۳
۵. اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی ۱۳۳
یک. ناتوانی انسان‌ها از معارضه با قرآن ۱۳۴
دو. پیروزی رومیان پس از مدتی کوتاه ۱۳۴
سه. پیروزی پیامبر برمشرکان ۱۳۵
چهار. خبر بازگشت پیامبر به مکه ۱۳۵
مصونیت قرآن از تحریف ۱۳۶
برخی از دلایل تحریف‌ناپذیری قرآن ۱۳۶
ب) سنت ۱۳۷
تعریف سنت ۱۳۸
حجیت سنت ۱۳۹
ب) عقل و جایگاه آن در شناخت دین ۱۴۱
جایگاه عقل ۱۴۱
عقل در اصطلاح ۱۴۱
تقسیمات عقل ۱۴۱
حجیت عقل ۱۴۱
رابطه عقل و دین ۱۴۴
ج) خاتمیت ۱۴۶
خاتمیت در قرآن ۱۴۶
خاتمیت در روایات اسلامی ۱۵۰
شبهات دربارهٔ خاتمیت ۱۵۱
۱. خاتمیت، پایان حاکمیت دوره غریزه ۱۵۱
نقد و بررسی ۱۵۱
۲. خاتمیت، پایان دوران ولایت شخصی ۱۵۳

نقد و بررسی ۱۵۳
۳. ناسازگاری خاتمیت با مرجعیت علمی امامان معصوم ۱۵۴
نقد و بررسی ۱۵۴
د) روش فهم دین ۱۵۵
فهم‌پذیری دین ۱۵۵
روشمند بودن فهم دین ۱۵۶
۱. آگاهی از قواعد زبان عربی ۱۵۷
۲. آگاهی از معانی الفاظ قرآن ۱۵۷
۳. تفسیر قرآن به قرآن ۱۵۷
۴. مراجعه به احادیث صحیح ۱۵۷
۵. توجه به شأن نزول آیات ۱۵۸
۶. آگاهی از تاریخ محیط نزول قرآن ۱۵۸
۷. شناخت آیات مکّی و مدنی ۱۵۸
۸. پرهیز از هر نوع پیش‌داوری ۱۵۸
برای مطالعه بیشتر ۱۵۹
تکامل‌پذیری فهم دین ۱۵۹
نقد و بررسی ۱۵۹
برای پژوهش ۱۶۱
منابعی برای مطالعه بیشتر ۱۶۱

بخش چهارم: امامت و ولایت

(۱۶۵ـ)

الف) معنای امامت و ولایت ۱۶۵
تاریخ پیدایش اختلاف در مسئله امامت ۱۶۶
دستاوردهای بحث در باب امامت ۱۶۷
نیاز به وجود امام ۱۶۹

www.plus1.blogfa.com

ب) ادله نصب و عصمت امامان ۱۷۳
۱. دلایل نصب ۱۷۳
دلایل قرآنی ۱۷۳
یک. آیه انذار ۱۷۳
دو. آیه ولایت ۱۷۶
سه. آیه تبلیغ ۱۷۸
دلایل روایی ۱۸۲
یک. حدیث منزلت ۱۸۲
دو. حدیث سفینه ۱۸۴
امامان دوازده‌گانه ۱۸۴
۲. عصمت امامان ۱۸۵
محبت به اهل‌بیت ۱۸۷
ج) مهدویت ۱۸۸
قرآن و غیبت ۱۹۰
راز غیبت ۱۹۱
طول عمر حضرت مهدی(عج) ۱۹۲
هنگام ظهور حضرت مهدی(عج) ۱۹۳
معنای انتظار ۱۹۳
سیمای جامعه انسانی در عصر جایگزین ۱۹۵
برای پژوهش ۱۹۸
منابعی برای مطالعه بیشتر ۱۹۸

بخش پنجم: مرجعیت و ولایت در عصر غیبت
(۲۰۲ـ)

الف) ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت ۲۰۲
مقدمه ۲۰۲

یک. وحدت مسلمانان بدون حکومت امکان‌پذیر نیست ۲۰۳
دو. اجرای قوانین اسلام مستلزم تشکیل حکومت است ۲۰۳
معنای ولایت‌فقیه ۲۰۳
پیشینه تاریخی ولایت‌فقیه ۲۰۵
اهداف و وظایف حکومت ولی‌فقیه ۲۰۸
ب) ولی‌فقیه ۲۱۰
ویژگی‌های ولی‌فقیه ۲۱۱
۱. آگاهی از قانون اسلام ۲۱۱
۲. ایمان و اسلام ۲۱۲
۳. کاردانی ۲۱۲
۴. عدالت ۲۱۳
۵. آراستگی به فضایل اخلاقی و آلوده نبودن به خصلت‌های ناپسند ۲۱۴
ادله ولایت ولی‌فقیه ۲۱۴
دلیل عقلی ۲۱۵
دلایل نقلی ۲۱۵
ج) مبنای مشروعیت ولایت‌فقیه ۲۱۸
منشأ مشروعیت ۲۱۸
نقش و جایگاه مردم در نظام ولایت فقیه ۲۱۹
انتصاب یا انتخاب ۲۲۱
ولایت یا وکالت ۲۲۲
نقد و بررسی ۲۲۲
برای پژوهش ۲۲۴
منابعی برای مطالعه بیشتر ۲۲۴

منابع ۲۲۸

www.plus1.blogfa.com

مقدمه

دیرینه‌ترین آثاری که باستان‌شناسان به آن دست یافته‌اند، بر آن دلالت دارد که زندگی انسان پیوسته با دین و دینداری همراه بوده است، هرچند این پدیده در هر عصر و قاره‌ای به صورتی خاص جلوه‌گر شده است. قرآن نیز بر آن است که در طول تاریخ برحسب شرایط زمانی و مکانی مختلف و به تعبیری متناسب با استعدادهای امت‌ها، جلوهٔ دین که همان اسلام (تسلیم بودن در برابر خدا) است، به شکل شریعت‌های مختلف بروز یافته است. هر یک از شرایع پیشین، در زمان خود کامل‌ترین بوده، اما در عین حال شریعت‌های مختلف همانند کلاس‌های یک دوره تحصیلی بوده‌اند که آخرین و کامل‌ترین آنها شریعت اسلام است که پیامبر گرامی آن را عرضه نموده است.

اسلام با معجزه جاوید خود، قرآن، از روز نخست، دعوت به فطرت و خرد را اساس آیین خود دانست. شریعتی که با خواست‌های درونی انسان هماهنگ است و بر عقل تأکید می‌ورزد، باید پیوسته و جاودانه باشد و رمز جاودانگی اسلام نیز در همین عامل نهفته است.

قرآن نیز داروی شفابخشی است که تزکیه انسان‌ها را همت خود قرارداده و نور پرفروغی است که هیچ‌گاه به خاموشی نمی‌گراید و در واقع از همین روست که برای همیشه هدایتگر انسان‌هاست.

اما قرآن و دستورهای آن مانند قانون اساسی، مشتمل بر کلیاتی است که به تفسیر و تبیین و اجرا نیاز دارد که خداوند انجام این وظیفه را ابتدا برعهده پیامبر اسلام و سپس امامان معصوم نهاده است. پیامبر در روایتی، پیروی از دو چیز را پس از خود مایه هدایت امت اسلام

می‌داند: قرآن و عترت و اهل‌بیتش. مادامی که مسلمانان به آن دو تمسک جویند، از گمراهی ایمن‌اند که این خود به تلازم قرآن و اهل بیت که تبیین‌گر و اجرا کننده آموزه‌های قرآنی‌اند اشارتی لطیف دارد.

اسلام که پاسخگوی تمام نیازهای آدمی است، در عصر غیبت حضرت ولی‌عصر (عج) نیز درمورد تبیین و اجرای دستورهای قرآنی و سنت معصومین و تدبیر حاکمیت مسلمانان دستور خاصی دارد. اسلام این وظیفه را برعهده عالمان و فقیهان جامع‌الشرایطی می‌داند که شایستگی انجام این وظیفه را دارند. اهداف آنان چیزی جز اهداف پیامبر و امامان معصوم نیست و به تعبیری ولایت آنان، پرتوی از ولایت پیامبر و امامان معصوم است. البته تحقق چنین حاکمیتی در عصر غیبت نیازمند رضایتمندی و موافقت و پیروی مردم است.

در کتاب اندیشه اسلامی (۲) با توجه به سرفصل‌های مصوب، کوشیده‌ایم تا حد ممکن به بحث‌ها و مسائل مطرح و جدید نیز اشاره شود. از این رو، از تمامی استادان و صاحب‌نظران و دانشجویان محترم تقاضا داریم با پیشنهادهای اصلاحی خود، هرچه بیشتر بر غنای این کتاب بیفزایند.

در پایان زحمات بی‌شائبه تمام دست‌اندرکاران مرکز برنامه‌ریزی و متون درسی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها که در تولید این اثر نقش‌آفرین بوده‌اند، به‌ویژه از تلاش‌های رئیس مرکز و مدیر پژوهش گروه مبانی نظری اسلام که یاریگر ما بودند، را ارج می‌نهیم.

جعفر سبحانی ـ محمد محمدرضایی

اردیبهشت ۱۳۸۶

www.plus1.blogfa.com

بخش اول

پیشینه دین و پیامبری

الف) تعریف دین و پیشینه آن در تاریخ
ب) یهود و مسیحیت: پیدایش و سرنوشت آنها
ج) آشنایی با کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید) و مقایسه آن با قرآن
د) تأثیر حاکمیت مسیحیت بر جامعه غربی و مقایسه آن با اسلام در پیدایش تمدن اسلامی

الف) تعریف دین و پیشینه آن در تاریخ

تعریف دین

دین در لغت به معنای فرمانبرداری، خضوع، پیروی، اطاعت، تسلیم و جزا و در اصطلاح، مجموعه عقاید و قوانین و مقرراتی است که خداوند از طریق پیامبران برای هدایت و سعادت انسان‌ها نازل فرموده و دارای ابعاد مختلفی نظیر بعد شناختی و آموزه‌ای، اخلاقی، فردی، عبادی، حکومتی، اقتصادی، حقوقی و جزایی، احساسی و روانی و آرمانی است. اگر چنین دینی بدون تحریف باشد، دین حق و اگر بخشی از آن تحریف شده باشد، دین باطل نام می‌گیرد.

تعریف دین از دیدگاه قرآن: دین در نزد خدا اسلام است؛ یعنی تسلیم در برابر خدا بودن، از این رو هرکس جز دین اسلام دین دیگری را طلب کند و پیرو آن گردد، هرگز از وی پذیرفته نیست.[1]

پیشینه دین در تاریخ

تاریخ دین حق ـ که همان دین اسلام می‌باشد ـ همزمان با پیدایش انسان بوده است. هنگامی که تنها حضرت آدم و حوا می‌زیستند، حضرت آدم پیامبر الهی بود و پیام‌های الهی بر وی نازل می‌شد. البته دین ایشان بسیار ساده و مشتمل بر کلیاتی چند بوده است؛ ازجمله یکتاپرستی، باور به معاد و زندگی ابدی، اعتقاد به بعثت پیامبران از سوی خدا برای هدایت بشر و تعدادی از قواعد اخلاقی و احکام عملی.

---

۱. «اِنَّ الدّینَ عِندَ اللهِ الْاِسْلامُ وَ مَا... .» (آل عمران (۳): ۱۹.)

www.plus1.blogfa.com

فطری بودن دین

دین امری فطری است؛ بدین معنا که دین مجموعه اعتقادات و اعمالی است که فطرت و ساختار وجودی آدمی آن را اقتضا می‌کند و در پرورش استعدادهای آدمی مؤثر است. بی‌شک توحید، نبوت و معاد به عنوان عناصر اصلی دین، اقتضای وجود آدمی است.

معرفت و گرایش به خدا در نهاد آدمی سرشته شده و از آن جدایی‌ناپذیر است. میل به جاودانه زیستن و میل به راحتی مطلق که در عالم آخرت میسر است، نیز میلی فطری می‌باشد. این در حالی است که کلیات تعالیم و دستورهای دینی ازجمله عبادات و پرستش خداوند و یا فرمان‌هایی برای تنظیم روابط اجتماعی، مطابق با فطرت و ساختار وجود آدمی است و از این روست که هر کس از فطرت خود فاصله نگرفته، با کمال میل به آن گردن می‌نهد. بنابراین فطری بودن دین، یعنی مطابق بودن محتوای دین با ساختار وجودی انسان.

مراتب دین

شریعت‌ها و مذاهب، در طول تاریخ، دارای حقیقت واحدی هستند که همان اسلام (تسلیم بودن در برابر خدا) است. اختلاف آنها نیز بر حسب درجات کمال است که در استعدادهای امت‌های گذشته و آینده ریشه دارد. به تعبیری شرایع مختلف مانند سال‌های مختلف یک دوره تحصیلی و یا مانند مراحل درمان یک بیماری است. همه مراحل درمانی که پزشک تجویز می‌کند، دارای هدف مشترک و واحدی است. بی‌گمان شرایط و زمان و طبیعت بیمار، چنین مراحلی را اقتضا کرده است. از این روست که قرآن می‌فرماید:

> لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً؛ برای هر یک از شما [امت‌ها] شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم.[1]

همه این شریعت‌ها و روش‌ها، راه‌هایی برای رسیدن به اصول و اهداف کلی هستند که فراخور استعدادهای امت‌ها و مقام انبیا شکل گرفته است. این راه‌ها مکمل هم‌اند، نه ناسازگار باهم. نخستین راه و روش صحیح را حضرت آدم ؑ به فرزندان خود آموخت.

۱. مائده (۵)، ۴۸.

خداوند نیز به وسیله نوح ؑ اولین شریعت را برای هدایت انسان‌ها نازل فرمود. آخرین و کامل‌ترین شریعت‌ها نیز شریعت پیامبر گرامی اسلام ﷺ است.

ب) یهودیت و مسیحیت: پیدایش و سرنوشت آنها

پیدایش و فرجام یهودیت

یهودیت عنوان دین حضرت موسی ؑ، از پیامبران بزرگ الهی، است. قومی که این دین را از آنِ خود می‌داند، قوم اسرائیل است. اسرائیل یکی از نام‌های یعقوب ؑ از نوادگان حضرت ابراهیم ؑ است. از همین روی، این قوم که نیای بزرگ خود را ابراهیم ؑ می‌داند، خود را قوم اسرائیل یا بنی‌اسرائیل می‌خواند. حضرت یعقوب ؑ دوازده پسر داشت که همگی به بنی‌اسرائیل معروف شدند. عنوان دیگری که برای این قوم به کار رفته، عبرانیان یا قوم عبرانی است. زبان مخصوص این دین، زبان عبری نیز برگرفته از همین نام است. برخی دانشمندان معتقدند نام «عبرانی» را کنعانیان پس از ورود حضرت ابراهیم ؑ به سرزمین کنعان بر او نهاده و وی را عبرانی خوانده‌اند این نام بعدها جزو القاب او شد و لقب مذکور در خاندان وی باقی ماند. عبرانی از ماده «ع ب ر» به معنای گذر کردن از نهر می‌آید؛ بدین اعتبار که حضرت ابراهیم ؑ از رود فرات عبور کرد و وارد کنعان شد. پاره‌ای نیز بر این باورند که عبرانی منسوب به عابر، نیای حضرت ابراهیم ؑ است.[1]

در دوران فرمانروایی حضرت یوسف ؑ، حضرت یعقوب ؑ با فرزندان خود به مصر آمد و یوسف ؑ با موقعیتی که در مصر داشت، آنان را از رنج قحطی رهاند. در این زمان، به گفته تورات، افراد خاندان اسرائیل هفتاد تن بودند. جمعیت بنی‌اسرائیل به‌سرعت رو به فزونی نهاد و دوازده قبیله بنی‌اسرائیل که در اصطلاح «اسباط» نامیده شدند، در علوم و فنون پیشرفت کردند. این امر موجب وحشت فراعنه مصر (رامسیس دوم) گردید و از همین رو آنان مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. همچنین کاهنان به آنها گفته بودند قدرت آنان توسط فردی که از بنی‌اسرائیل متولد خواهد شد، نابود می‌گردد. از این رو، فرعون مصر به قابله‌های اسرائیلی

۱. حسین توفیقی، *آشنایی با ادیان بزرگ*، ص ۷۲؛ عبدالرحیم سلیمانی، *یهودیت*، ص ۱۸.

دستور داد پسران را هنگام تولد بکشند، ولی دختران را زنده نگاه دارند.

اما مشیت الهی به این تعلق گرفته بود که حضرت موسیؑ در چنین اوضاعی متولد شود و در دربار فرعون پرورش یابد تا هم قوم بنی‌اسرائیل را نجات دهد و هم فرعون و پیروان او را نابود سازد.

هنگامی که حضرت موسیؑ متولد شد، خداوند به مادر موسی الهام کرد او را در صندوقی قرار دهد و به امواج رود نیل بسپارد. لحظاتی بعد فرعون و همسرش صندوق را از آب گرفتند و توجه آنها به کودک جلب شد. همسر فرعون مانع کشتن کودک شد و گفت: شاید او به حال ما سودی بخشد، یا او را به فرزندی بگیریم. به هر روی، حوادث به گونه‌ای رقم خورد که مادر موسی دایه او شد و او را در دربار فرعون پرورش داد تا به سن جوانی رسید.

روزی موسی از قصر فرعون بیرون آمد و برایش ماجراهایی پیش آمد که مجبور شد از مصر بگریزد و به سوی سرزمین مدین حرکت کند. در آنجا با یکی از دختران حضرت شعیبؑ ازدواج نمود؛ مشروط بر آنکه هشت سال و در صورت تمایل ده سال را در خدمت حضرت شعیبؑ باشد.

او پس از ده سال اقامت در مدین تصمیم گرفت آنجا را به قصد مصر ترک گوید. در بین راه آتشی دید و وقتی نزد آتش آمد، از سمت راست بیابان از درختی ندا داده شد: «ای موسی! من پروردگار جهانیانم. من تو را به پیامبری برگزیدم و به آنچه وحی می‌شود، گوش فرا ده.» خداوند دو معجزه اژدها شدن عصا و ید بیضا را در اختیار او نهاد تا به کمک آنها رسالت خود را به فرجام رساند. حضرت موسیؑ بر آن بود تا هم فرعون و پیروان او را به خداپرستی بخواند و هم بنی‌اسرائیل را از ستم فرعون برهاند و به سرزمین موعود ببرد. در این راه حضرت موسیؑ از خدا خواست برادرش هارون را نیز با او همراه کند. خداوند نیز درخواست موسیؑ را پذیرفت و هر دو را به پیامبری برگزید.

حضرت موسی و برادرش هارون، فرعون را به خداپرستی خواندند و برای اثبات صحت ادعای پیامبری خود به معجزه متوسل شدند، اما فرعون سخن آنان را نپذیرفت و مدعی شد که این سحری آشکار است. او ساحران را برای خنثی کردن معجزه حضرت موسیؑ گرد

www.plus1.blogfa.com

آورد، اما آنها موفق نشدند و چون ضعف خود را در برابر معجزات او دریافتند، به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.

هنگامی که فرعون از حیله‌های خود طرفی نبست، بر آن شد تا موسیؑ را به قتل رساند و پیروان او را شکنجه کند. خداوند نیز چندین بار فرعونیان را به عذاب‌های مختلف نظیر قحطی و کم شدن میوه‌ها، طوفان، هجوم ملخ‌ها و تبدیل شدن آب‌ها به خون دچار کرد. اما هر بار که عذاب بر آنان فرود می‌آمد، می‌گفتند: ای موسی! خدا را به خاطر آن عهدی که پیش تو دارد، بخوان و هرگاه بلا را از ما برطرف کند، به تو ایمان می‌آوریم و بنی‌اسرائیل را آزاد می‌سازیم، اما هرگز به قول خود عمل نکردند. پس از تصمیم فرعون، خدا به موسیؑ دستور داد شبانه بنی‌اسرائیل را از مصر حرکت دهد تا از دریا عبور کنند و دست فرعونیان از آنان کوتاه شود. موسی به همراه بنی‌اسرائیل حرکت کردند و در طلوع آفتاب به ساحل دریا رسیدند. فرعون که از حرکت بنی‌اسرائیل آگاه شد، با تمام قدرت آنان را تعقیب کرد. هنگامی که سپاه فرعون به بنی‌اسرائیل نزدیک شد، خداوند به موسیؑ وحی کرد عصای خود را به دریا زند. حضرت موسیؑ نیز چنین کرد و دریا شکافته شد و خشک گردید و بنی‌اسرائیل به‌آسانی از آن عبور کردند. هنگامی که فرعونیان خواستند از این راه بگذرند، امواج آب آنها را فراگرفت و همگی غرق شدند. فرعون به هنگام غرق شدن اظهار ایمان کرد، ولی ایمان او سودی نبخشید و جسد بی‌جان او عبرتی برای آیندگان گردید.

قوم بنی‌اسرائیل پس از سال‌ها محنت و سختی، استقلال و آزادی خود را به‌دست آوردند و در سرزمین موعود سکنی گزیدند و خداوند نیز آنان را مشمول رحمت و نعمت‌های فراوان خود قرار داد؛ تا جایی که ابرها را سایبان آنان قرار داد و مَنّ و سلوی (مرغ بریان و ترنجبین) را برای آنها مهیا ساخت. در این هنگام، موسیؑ از جانب خداوند مأموریت یافت سی شبانه‌روز از قوم خود جدا شود و در جایگاه خاصی به نام طور اقامت گزیند. از این روی، او برادرش را جانشین خود قرار داد. بعد از اتمام سی شب دستور آمد که ده روز دیگر باید در میقات بمانی. سرانجام چهل‌شبانه روز در آنجا ماند و الواح (تورات) را دریافت کرد و به سوی قوم خود بازگشت.

از آنجا که غیبت موسی طولانی شد، فردی به نام سامری با سوءاستفاده از جهالت و پیشینهٔ بت‌پرستی بنی‌اسرائیل، از زر و زیور آنان گوساله‌ای زرین ساخت که صدایی نیز از آن خارج می‌شد و بدین ترتیب مردم را به پرستش و عبادت آن دعوت کرد. راهنمایی‌های هارون نیز سودی نبخشید و بنی‌اسرائیل که در عقیده خود ضعیف بودند، به گوساله‌پرستی روی آوردند. هنگامی که موسی در طور سینا بود، پروردگار او را از مکر سامری و سرگذشت قوم بنی‌اسرائیل آگاه ساخت. موسی پس از پایان اقامت در طور، اندوهناک و خشمگین به سوی قوم خود بازگشت.

وی ابتدا هارون را مورد ملامت قرار داد. هارون در پاسخ گفت: «ترسیدم که میان بنی‌اسرائیل تفرقه افتد. همچنین بنی‌اسرائیل در غیاب تو مرا ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند. از این رو مرا رها کن و دشمنانم را شاد مکن و مرا در شمار ستمگران قرار مده.»

هنگامی که خشم موسی﷣ فرو خوابید، الواح را که مایه هدایت و رحمت بود، برداشت و متوجه قوم خود شد و آنان را ملامت نمود و به آنها گفت: آیا خدا به شما وعده نیکو نداد؟ چرا صبر نکردید؟ بنی‌اسرائیل در جواب گفتند که ما به اختیار خود عهدشکنی نکردیم. سرانجام بنی‌اسرائیل توبه نمودند و از خدا طلب آمرزش کردند و خداوند نیز توبهٔ آنان را پذیرفت. اما سامری که عامل این انحراف بود، به عذاب اخروی وعده داده شد و در دنیا نیز گرفتار عذاب الهی گشت و به مرضی مبتلا شد که از دیدار مردم وحشت می‌کرد. حضرت موسی﷣ گوساله او را سوزاند و باقیمانده آن را به دریا افکند.

خداوند برای تکمیل نعمت و احسان خود بر قوم بنی‌اسرائیل، به موسی﷣ وحی کرد که آنان را به سرزمین مقدس و موعود فلسطین ببرد. اما چون بنی‌اسرائیل سال‌ها به زندگی ذلت‌بار خو کرده بودند و ورود به آن سرزمین نیز با مشقت‌هایی همراه بود، به موسی﷣ گفتند که در آن سرزمین قومی ظالم زندگی می‌کند و ما هرگز به آن شهر نمی‌رویم، مگر آنکه آنها این شهر را ترک گویند. حتی دو نفر از بنی‌اسرائیل که ایمان قوی‌تری داشتند، آنها را ترغیب کردند تا به آن سرزمین مقدس بروند، امّا سودی نبخشید.

در نهایت به موسی﷣ با درشتگویی گفتند: «ای موسی! تا هنگامی که ساکنان سرزمین

www.plus1.blogfa.com

مقدس در آنجا هستند، ما به شهر وارد نمی‌شویم. تو و پروردگارت بروید و بجنگید؛ ما در اینجا نشسته‌ایم.» در این حال موسی ناامید شد و فرمود: «خدایا! بین ما و فاسقان حکم کن و ما را از آنها جدا ساز.» دعای حضرت موسی﷣ مستجاب شد و خطاب آمد که این جمعیت از ورود به این سرزمین ـ که سرشار از مواهب مادی و معنوی است ـ محروم‌اند و باید چهل سال در این بیابان سرگردان بمانند تا نسلی دیگر بتواند این سرزمین مقدس را فتح کند. در تورات نقل شده است که موسی﷣ در سن ۱۲۰ سالگی در مکانی به نام موآب، در حوالی دریای میت درگذشت و بنی‌اسرائیل سی‌روز برای او عزاداری کردند. قبر او تا به امروز مخفی است. البته بعدها یوشع بن نون بیت‌المقدس را فتح کرد.[۱]

پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل

یهودیت تبلیغ ندارد؛ زیرا یهودیان دین خود را نعمتی الهی می‌دانند که تنها از آنِ نژاد بنی‌اسرائیل است. با این وصف، اگر کسی یهودی شود، او را می‌پذیرند. یهودیان معمولاً مردم را به صهیونیسم فرا می‌خوانند. البته برخی از یهودیان، با صهیونیسم مخالف‌اند. «صهیون» نام تپه‌ای است در اورشلیم که در زمان شکوفایی دولت بنی‌اسرائیل در عصر داود و سلیمان مرکز نظامی بوده است. این نام همواره یادآور دوران اقتدار آن قوم است. صهیونیسم عنوان جنبشی است که طرفدار بازگشت یهودیان به فلسطین و ایجاد کشوری ویژه بنی‌اسرائیل در این سرزمین است. بنیانگذار این نهضت در عصر جدید، فردی یهودی به نام تئودور هرتزل (۱۸۶۰ ـ ۱۹۰۴) است.

در اواخر قرن نوزدهم گروه بزرگی از یهودیانِ روسیه اخراج شدند. گروهی از آنان در غرب اروپا ساکن شدند و عده‌ای نیز به فلسطین رفتند. با ایجاد نهضت صهیونیسم و تشویق یهودیان برای بازگشت به فلسطین، دولت انگلستان در سال ۱۹۱۷ در اعلامیه‌ای معروف به «بالفور» موافقت خود را مبنی بر تأسیس حکومت مستقل یهودی در منطقه فلسطین اعلام

---

۱. بنگرید به: اعراف (۷): ۱۶۰ ـ ۱۰۲ ؛ قصص (۲۸): ۴۳ ـ ۱؛ طه (۲۰): ۹۹ ـ ۹؛ جعفر سبحانی، منشور جاوید (تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت شعیب تا حضرت موسی)، ج ۱۲، ص ۲۶۱ ـ ۲۵؛ عبدالله جوادی آملی، *تفسیر موضوعی قرآن کریم: سیره پیامبران در قرآن*، ص ۱۰۹ ـ ۹۸.

کرد. پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۷ به بهانه فشارهایی که نازی‌های آلمان بر یهودیان وارد کرده بودند، سازمان ملل متحد رأی به تقسیم سرزمین فلسطین و ایجاد کشوری یهودی‌نشین دارد و در سال ۱۹۴۸ کشور مستقل اسرائیل اعلام موجودیت کرد.

صهیونیست‌ها بی‌توجه به مهمان‌نوازی مسلمانان فلسطین که آنها را با گرمی پذیرفته بودند، با قساوت‌آمیزترین شیوه آن سرزمین را اشغال کردند و پس از چندی بخش‌هایی از کشورهای اسلامی همسایه را نیز غصب و ضمیمه کشور صهیونیستی نمودند. این در حالی است که تورات، یهودیان را از طمع ورزیدن به اموال و املاک همسایه برحذر داشته و کسی که حد همسایه خود را تغییر دهد ملعون دانسته است.[1]

پیدایش و فرجام مسیحیت

حضرت عیسی ؑ از بزرگترین پیامبران الهی است که دارای کتاب آسمانی و شریعت و معجزات بسیاری بوده است. او از مادری پاکدامن و باتقوا به نام مریم زاده شد. پدر و مادر مریم، عمران و حنّه نیز پاکدامن و بافضیلت بودند. مادر مریم زنی نازا بود و همواره از خدا می‌خواست فرزندی به او عنایت کند، از این رو نذر کرده بود اگر خدا به او پسری عطا کند، او را خادم و خدمتگزار حرم بیت‌المقدس گرداند. خداوند نیز دعای او را استجابت کرد، ولی به جای پسر، دختری به او عطا کرد که او را مریم نام نهادند. به هنگام تولد مریم، پدرش عمران از دنیا رفته بود. مادر در این اندیشه بود که شاید دختر نتواند همانند پسر خدمتگزار حرم شود، اما سرانجام تصمیم گرفته شد که مریم خدمتگزار حرم گردد. متولیان حرم در تکفل و سرپرستی این فرزند باهم اختلاف داشتند؛ چراکه پدر مریم در بین خادمان، مقامی والا و ارجمند داشت و پیشوای آنان بود و هر یک از خادمان می‌خواستند افتخار سرپرستی فرزند او نصیب آنان شود. سرانجام تصمیم گرفتند به قرعه متوسل شوند و بدین ترتیب قرعه به نام زکریا افتاد.

زکریا به‌خوبی از مریم مراقبت می‌کرد، ولی هرگاه به محل عبادت مریم وارد می‌شد، غذای او را آماده می‌دید. وی که از دیدن این منظره به شگفت آمده بود، از مریم پرسید: این غذاها از

۱. *سفر خروج*، ۲۰/ ۱۷؛ *سفر تثنیه*، ۵/ ۲۱، ۲۷/ ۱۷؛ حسین توفیقی، *آشنایی با ادیان بزرگ*، ص ۱۰۸.

www.plus1.blogfa.com

کجا می‌آید؟ مریم در پاسخ گفت: از جانب خداست و خدا به هر کس که بخواهد، روزی فراوان می‌دهد. بدین ترتیب مریم به‌تدریج بزرگ و جوان شد و خداوند دل او را با نور معرفت و تقوا نورانی ساخت.

روزی طبق عادت معمول، مریم به نماز و عبادت خدا مشغول بود که اضطراب و نگرانی بی‌سابقه‌ای را احساس کرد. در این حال فرشته‌ای آسمانی به صورت مردی پیش‌روی مریم ظاهر شد. مریم با مشاهدهٔ مرد به خدا پناه برد. در این حال، مرد ناشناس به مریم رو کرد و گفت: مترس! من فرستاده پروردگار تو هستم و مأموریت دارم پسر پاکیزه‌ای به تو بخشم. مریم از این خبر شگفت‌زده شد و گفت: چگونه ممکن است من فرزند پسری آورم، درحالی‌که هرگز مردی با من تماس نداشته و من زن بدکرداری نبوده‌ام. فرشته گفت: «خدایت چنین خواسته و این کار برای او آسان است. خدا می‌خواهد این حادثه، آیت و رحمتی باشد از جانب او برای مردم. تولد این فرزند مورد مشیت و قضای حتمی الهی است.» پس از مدتی مریم احساس بارداری کرد، و برای دوری از قوم خود به مکانی دور رفت. هنگامی که به آنجا رسید، درد زایمان او را فراگرفت. او به تنه درخت خرمای خشکیده‌ای تکیه کرد، درحالی‌که وحشت او را فراگرفته بود؛ تا آنجا که آرزو کرد ای‌کاش پیش از این حادثه مرده و فراموش شده بودم! بار دیگر رحمت خدا شامل حال او شد و خطاب آمد: محزون مباش که رحمت حق شامل حال توست. زیر پای خود بنگر، چشمه‌ای مشاهده می‌کنی و می‌توانی خود و نوزاد را با آب آن بشویی. درخت خشک خرما را نیز تکان بده تا خرمای تازه بر تو فرو ریزد. از آن میل کن و از این آب نیز بنوش و چشمت به این نوزاد روشن باشد و در اعتراض مردم نذر سکوت کن. این کودک می‌تواند در گهواره سخن بگوید. مریم با شنیدن این سخنان، آرامش یافت و به همراه کودک به سوی قوم خود باز آمد.

در چنین شرایطی، برخی او را مورد اعتراض قرار دادند و گفتند: این کار عجیب چیست؟! پدر تو مرد بدی نبود و مادرت نیز زن بدکرداری نبود. مریم در مقابل این اعتراض سکوت پیشه کرد و به آنها فهماند که اگر طالب حقیقت هستید، با این نوزاد سخن بگویید. آنها این کار را به نوعی تمسخر خود پنداشتند و گفتند: چگونه ما با کودکی که در گهواره است، سخن

بگوییم؟! ناگهان کودک به فرمان الهی به سخن درآمد و چنین گفت:

قٰالَ إِنِّي عَبْدُ اللهِ آتٰانِيَ الْكِتٰابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيّاً * وَ جَعَلَنِي مُبٰارَكاً أَيْنَ مٰا كُنْتُ وَ أَوْصٰانِي بِالصَّلاٰةِ وَ الزَّكٰاةِ مٰا دُمْتُ حَيّاً * وَ بَرّاً بِوٰالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبّٰاراً شَقِيّاً * وَ السَّلاٰمُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً؛[1] [کودک] گفت: «منم بندهٔ خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است؛ و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته، و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است؛ و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است؛ و درود بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم.»

پس از این سخنان، مردم دریافتند که این کودک با خواست خدا خلق شده و نسبت به دیگران امتیازات والایی دارد، و از این رو باید از ملامت و سرزنش مریم دست بشویند.

هنگامی که عیسی علیه‌السلام به سی سالگی رسید، فرشته‌ای رسالت او را به او ابلاغ کرد و سپس از خداوند انجیل را دریافت نمود، در حالی که تصدیق‌کنندهٔ تورات بود. شریعت او کامل‌کنندهٔ تورات تلقی شده است؛ به‌گونه‌ای که همه آنچه در تورات تشریع گشته، پذیرفته است، جز برخی از مواردی که حرام بوده و انجیلْ آنها را حلال کرده است. در عین حال او بشارت‌دهندهٔ پیامبر بعد از خود، یعنی پیامبر گرامی اسلام نیز بوده است.

عیسی علیه‌السلام کوشید یهودیان را از انحراف و گمراهی به راه راست هدایت کند؛ چرا که آنها آیین حضرت موسی علیه‌السلام را تحریف نموده بودند. رجال دینی یهود تصمیم گرفتند با عیسی علیه‌السلام که انحرافات و گمراهی‌های آنها را برملا کرده بود، به‌شدت برخورد و او را تکذیب کنند، اما عیسی علیه‌السلام بی‌اعتنا به آنها به رسالت خویش ادامه می‌داد. مردم برای تأیید ادعای نبوت از او معجزه می‌خواستند تا به او ایمان آورند. او نیز پرنده‌ای از گل می‌ساخت و در آن می‌دمید و بلافاصله پرنده به اذن خدا جان می‌گرفت. وی همچنین کور مادرزاد و مبتلایان به برص را شفا می‌داد و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کرد و از آنچه می‌خوردند و یا در خانه‌های خود ذخیره می‌کردند، گزارش می‌داد. اما قوم بنی‌اسرائیل با اینکه معجزات او را می‌دیدند، جز عده اندکی به او ایمان نیاوردند. حضرت عیسی علیه‌السلام برای تبلیغ آیین خود به نقاط مختلف سفر

۱. مریم (۱۹): ۳۲ ـ ۳۰.

www.plus1.blogfa.com

می‌کرد و مردم را به آیین خود می‌خواند و در این تبلیغ خستگی‌ناپذیر بود. درنتیجه تعداد پیروان او رو به فزونی می‌نهاد. از این رو، خشم و غضب عالمان یهود برانگیخته شد و تصمیم گرفتند او را آزار و اذیت کرده، یا به قتل برسانند. آنان حتی خشم حکومت را علیه او برانگیختند و چنان وانمود کردند که دعوت عیسی کاخ سلطنت و رژیم حکومتی قیصر را نابود خواهد کرد.

سرانجام اجتماع عالمان یهود در بیت‌المقدس تشکیل شد و در چگونگی برخورد با عیسی به مذاکره نشستند و در نهایت تصمیم گرفتند او را به دار آویزند. مسیحیان معتقدند که حضرت عیسی علیه‌السلام به صلیب کشیده شد، ولی خداوند در قرآن می‌فرماید: «در حالی که تصور می‌کردند عیسی را کشته‌اند، اما او را نکشتند و به دارش نیاویختند و به عوض فردی شبیه او را به دار زدند و گمان کردند که عیسی است. از آنجا که مشیت خدا بر نجات او از چنگال یهود تعلق گرفته بود، او را نجات داد و به سوی خود برد و خداوند مقتدر و کارش همه از روی حکمت است.»

بدین ترتیب مأموریت و رسالت یکی از پیامبران اولی‌العزم که دارای شریعت و کتاب بود، به پایان رسید.[1]

ج) آشنایی با کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید) و مقایسه آن با قرآن

کتاب مقدس و بخش‌های تشکیل‌دهنده آن

«کتاب مقدس» عنوان مجموعه‌ای از نوشته‌های کوچک و بزرگ است که مسیحیان همه، و یهودیان نیز بخشی از آن را «کتاب آسمانی» خود می‌دانند. عنوان معروف این مجموعه در زبان انگلیسی و بیشتر زبان‌های اروپایی «بایبل»[2] و یا کلمه‌های هم‌خانوادهٔ آن است که برگرفته از کلمهٔ یونانی Biblia به معنای «کتاب‌ها» است.[3]

در زبان‌های فارسی و عربی، عنوان «عهدین» نیز برای این کتاب به کار می‌رود که به

۱. بنگرید به: مریم (۱۹)؛ آل عمران (۳): ۵۹ ـ ۴۵؛ بقره (۲): ۲۵۳؛ مائده (۵)؛ جعفر سبحانی، *منشور جاوید*، ج ۱۲، ص ۴۳۶ ـ ۳۵۱؛ عبدالله جوادی‌آملی، *تفسیر موضوعی قرآن کریم؛ سیره پیامبران در قرآن*، ص ۳۴۲ ـ ۹۰.

2. Bible.

۳. توماس میشل، *کلام مسیحی*، ص ۲۳.

اعتقاد مسیحیان، به دو عهد و پیمانی[1] که خدا با انسان بسته، اشاره دارد: یکی «عهد قدیم»[2] که در آن خدا از انسان پیمان گرفته است که بر شریعت الهی گردن نهد و آن را انجام دهد. این عهد ابتدا با حضرت ابراهیمؑ بسته شد و سپس در زمان حضرت موسیؑ تجدید و تحکیم گردید با ظهور حضرت عیسیؑ دوران عهد و پیمان مزبور پایان یافت و خداوند عهدی دیگر با انسان بست که این «عهد جدید»[3] پیمان بر سر محبت خدا و عیسی مسیحؑ است. بنابراین مسیحیان به دو دوره و عصر قائل‌اند: عهد قدیم و عهد جدید.

آنها متناظر با این تقسیم، کتاب‌های مربوط به دوره اول را عهد قدیم و کتاب‌های مربوط به دوره جدید را عهد جدید می‌خوانند و هر دو قسمت را مقدس و معتبر می‌شمارند. بنابراین این نام‌گذاری مربوط به مسیحیت است و میلتوس، اسقف ساردس، در سال ۸۰ میلادی برای نخستین بار واژه عهد قدیم، و ترتولیان در سال ۲۰۰ میلادی برای نخستین بار واژه عهد جدید را برای این کتاب‌ها به کار بردند.

اما یهودیان معتقدند خدا تنها یک پیمان با انسان بسته که همان پیمان «شریعت» است. براین اساس، آنان تنها بخش عهد قدیم را قبول دارند.[4] در اینجا به اختصار درباره عهد قدیم و جدید خواهیم گفت.

۱. عهد قدیم

عهد قدیم که تنها بخش مورد اعتقاد یهودیان است، نزدیک به سه چهارم کتاب مقدس را در بر می‌گیرد. این مجموعه که گفته می‌شود طی قرن‌ها و به دست نویسندگان گوناگون نگارش یافته، شامل مطالب متنوعی ازقبیل تاریخ، شریعت، حکمت، مناجات، شعر و پیشگویی است. از این مجموعه، از سده‌های قبل از میلاد دو نسخه باقی مانده است: یکی به زبان عبری و دیگری به زبان یونانی.[5]

1. Testament.
2. Old Testament.
3. New Testament.

۴. عبدالرحیم سلیمانی، *کتاب مقدس*، ص ۱۹ و ۲۰.
۵. همان، ص ۲۰.

www.plus1.blogfa.com

معروف است که این مجموعه در اصل به زبان عبری نگاشته شده و بعدها به زبان یونانی ترجمه گشته است. این ترجمه در قرن سوم پیش از میلاد صورت گرفته است و چون مترجمان آن هفتاد نفر از عالمان یهود بوده‌اند، این کتاب به نسخه «سبعینه» یا هفتادین معروف است.

این دو نسخه از دو جهت با هم تفاوت دارد: یکی اینکه نسخه سبعینه نسبت به نسخه عبری اضافاتی دارد که این اضافات یا به صورت کتاب‌های مستقلی است که در نسخه عبری وجود ندارد، یا به این صورت که برخی از کتاب‌های موجود در هر دو نسخه، در نسخه سبعینه بخش‌هایی اضافه دارد. تفاوت دیگر این دو نسخه در ترتیب کتاب‌ها و تقسیم‌بندی آنهاست.

از آنجاکه یهودیان نسخه عبری را قبول دارند، اضافات نسخه سبعینه را جزء کتاب مقدس خود نمی‌شمارند. اما مسیحیان در ابتدا نسخه یونانی را به‌عنوان بخشی از کتاب مقدس خود پذیرفتند. بنابراین آنان اضافات نسخه یونانی را که اپوکریفا (به معنای مخفی و پوشیده) خوانده می‌شوند، کتاب‌های قانونی درجه دوم می‌دانند. بعدها پروتستان‌های مسیحی نسخه عبری را پذیرفته، کتاب‌های اپوکریفایی را از کتاب مقدس خود حذف کردند.[1]

کتاب مقدس یهود به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱. شریعت موسی یا تورات که مشتمل بر پنج دفتر اول کتاب مقدس بوده و به اسفار خمسه معروف است (سِفر پیدایش، سِفر خروج، سِفر لاویان، سِفر اعداد و سِفر تثنیه). یهودیان بنابر سنت، این کتاب را منسوب به موسی می‌دانند؛ چراکه در پایان این کتاب، وفات حضرت موسی و عزاداری بنی‌اسرائیل آمده است. این عقیده نه تنها به دلیل نقد ادبی، بلکه بدین روی که موسیؑ نمی‌توانسته مرگ خود را از پیش ثبت کند، آشکارا باطل است.

۲. بخشی که به انبیا شهرت دارد و دربرگیرنده کتاب‌های یوشع، داوران، سموئیل، پادشاهان، اشعیا، ارمیا، حزقیال و دَه نبی کوچک‌تر است. اعتقاد براین است که این کتاب‌ها را انبیا و شخصیت‌های دیگر آورده و عزرا و کاتبان، پس از اسارت بابلی تنها آنها را جمع‌آوری و حفظ کرده‌اند.

۱. میشل توماس، *کلام مسیحی*، ص ۳۹؛ عبدالرحیم سلیمانی، *یهودیت*، ص ۱۷۵.

www.plus1.blogfa.com

۳. مکتوبات که شامل مزامیر، ایوب، غزل غزل‌ها، سلیمان، روت، مراثی، جامعهٔ سلیمان، إستَر، دانیال، عزرا، نَحَمْیا و تواریخ ایام است. این مجموعه رسمیِ نوشتار مقدس، تا روزگار مسیح و پس از آن، یعنی تا نیمه اول قرن دوم میلادی، شکل نهایی خود را بازنیافته بود.[1]

۲. عهد جدید

بخش دوم کتاب مقدس عهد جدید است که تنها مسیحیان آن را قبول دارند و یهودیان آن را معتبر نمی‌دانند. این بخش نیز مشتمل بر کتاب‌ها، رسالات متنوع و نیز مطالب گوناگونی است.

عهد جدید به زبان یونانی نوشته شده است در حالی که حضرت عیسی ؑ و حواریان او به زبان آرامی ـ لهجه‌ای از زبان عبری ـ سخن می‌گفتند.

به طورکلی عهد جدید به چهار بخش تقسیم می‌شود:

۱. زندگینامه و سخنان حضرت عیسی ؑ: این بخش مشتمل بر چهار انجیل است که گفته می‌شود «متی» از حواریان حضرت عیسی ؑ، «مرقس» شاگرد خاص پطرسِ حواری، «لوقا» شاگرد پولسِ حواری که پس از حضرت عیسی ایمان آورد و «یوحنا» یکی از حواریان که در زمان حضرت عیسی طفل خردسالی بود، آنها را نگاشته‌اند. درواقع این چهار کتاب سیره عملی و گفتاری حضرت عیسی ؑ است که افرادی آن را روایت می‌کنند.

سه انجیل نخست، سبکی یکسان دارند و مطالب مندرج در آنها هماهنگ است و با فرهنگ یهودی اختلاف چندانی ندارد. در این سه انجیل، از الوهیت حضرت عیسی ؑ سخنی نیست. انجیل چهارم از نظر مطالب با سه انجیل دیگر متفاوت است و با فرهنگ یهودی نیز سازگاری ندارد و الوهیت حضرت عیسی ؑ در آن مطرح شده است. سه انجیل اول، اناجیل «هم‌نوا» یا «هم‌دید» نامیده می‌شوند.[2] اغلب محققان برآن‌اند که قدیمی‌ترین اناجیل بیش از سی سال بعد از حضرت عیسی نگاشته شده است.

جان. بی. ناس دراین‌باره می‌گوید: انجیل مرقس قبل از دو انجیل متی و لوقا موجود بود و در حدود ۶۵ تا ۷۰ میلادی نوشته شده است. انجیل یوحنا نیز از همه متأخر است و در آخر

۱. نینیان اسمارت، *تجربه دینی بشر*، ج ۲، ص ۷.
۲. عبدالرحیم سلیمانی، *کتاب مقدس*، ص ۳۳ و ۳۴.

قرن اول نگاشته شد و بیشتر به کیفیت موت و حیات عیسی مربوط می‌شود.[1]

همچنین او می‌گوید: بی‌گمان عیسی تعالیم خود را تحریر نکرد، بلکه به شاگردان خود اعتماد فرمود و به آنها امر کرد به اطراف جهان بروند و آنچه آموخته‌اند و در حافظه خود به یاد دارند، به دیگران تعلیم دهند. اما شاید برخی اقوال بر آن افزوده شده باشد که به‌سهو و غلط آنها را به عیسی ؑ نسبت داده‌اند.[2]

۲. تبلیغات و مسافرت‌های تبلیغی مبلغان مسیحی: در این بخش تنها یک کتاب به نام اعمال رسولان وجود دارد که اقدامات حواریان و دیگر مسیحیان، به‌خصوص پولس را بیان می‌دارد.

۳. نامه‌ها: حواریان و رسولان مسیحی صدر اول، نامه‌هایی به شهرها و افراد گوناگون نگاشته‌اند که ۲۱ نامه از آنها در مجموعه عهد جدید وجود دارند.

۴. رؤیا و مکاشفه: در این بخش نیز تنها یک کتاب وجود دارد که به یوحنا منسوب است و در پایان عهد جدید آمده است.[3]

اعتبار کتاب مقدس از دیدگاه متفکران یهودی و مسیحی

۱. در قرون وسطی نقد دیدگاه سنتی درباره تاریخ نگارش و نویسندگان کتاب مقدس، آغاز شد؛ به‌گونه‌ای که برخی دانشمندان یهودی برای نخستین بار این دیدگاه را زیر سؤال بردند. یکی از معروف‌ترین کسانی که در گذشته دیدگاه سنتی را به‌ویژه درخصوص اسفار پنج‌گانه تورات نقد کرد، ابراهیم‌بن عزرا (۱۱۶۴ ـ ۱۰۸۹م) است. او در کتاب تفسیر خود بر سِفر تثنیه، به این موضوع پرداخته است. او که نمی‌توانست با صراحت دراین‌باره سخن بگوید، مطالب خود را رمزآلود آورده است.

وی از درون اسفار پنج‌گانه تورات به موارد خاصی اشاره کرده است که این موارد بیانگر آن است که نویسنده واقعی اسفار پنج‌گانه حضرت موسی ؑ نیست، بلکه این کتاب باید قرن‌ها پس از حضرت موسی به دست فرد دیگری نوشته شده باشد.[4]

۱. جان. بی. ناس، *تاریخ جامع ادیان*، ص ۵۷۶.
۲. همان.
۳. همان، ص ۵۷۵؛ عبدالرحیم سلیمانی، *کتاب مقدس*، ص ۳۴.
۴. عبدالرحیم سلیمانی، *یهودیت*، ص ۱۸۷.

www.plus1.blogfa.com

۲. همچنین در قرن نوزدهم و به دنبال عصر روشنگری درخصوص کتاب مقدس، جریانی در غرب ظهور کرد که امروزه به «نقد تاریخی کتاب مقدس» معروف است. تحقیقات نظری نشان می‌دهد حضرت موسی ﷺ موارد و مطالب تورات را به صورت قطعی نهایی نکرده است.[1]

۳. همچنین جریان نقادی کتاب مقدس نشان داد تردیدهایی جدی در باب اعتبار کتاب مقدس وجود دارد. نویسنده‌ای مسیحی دراین‌باره می‌نویسد:

> نقادان به‌طورکلی عقیده دارند که برخلاف نظرسنجی، نویسنده پنج کتاب اول کتاب مقدس، موسی ﷺ نبوده است، بلکه نویسندگان آن لااقل چهار شخص بوده‌اند. یکی از نتایج این عقیده این است که در کتاب پیدایش، دو نوع مختلف شرح آفرینش وجود دارد. نقادان معتقد بودند که کتاب‌ها، قسمت‌هایی که در آنها درباره وقایع آینده پیشگویی‌هایی وجود دارد، بعد از انجام شدن آن وقایع نوشته شده‌اند... آنچه مهم‌تر از همه این جزئیات می‌باشد، این موضوع است که درباره هر مطلبی که کتاب مقدس بیان می‌کند، شک و تردید به وجود آمد.[2]

۴. نینیان اسمارت، دین‌پژوه مغرب‌زمین درباره نقادی کتاب مقدس می‌گوید: قرن نوزدهم درعین‌حال که این نهضت‌های متنوع احیا را به بار آورد، باعث شد مسیحیت با بزرگ‌ترین بحران نظری تاریخ خود روبه‌رو شود. هرچند کتاب مقدس همواره به‌عنوان حقیقت لفظی مطلق (بدین معنا که عین تعابیر کتاب مقدس، وحی باشد) لحاظ نشده است، قرن‌های متمادی کلامی وحی‌شده در نظر گرفته شده بود. شاید مردم نسبت به مکانیسمی که به موجب آن نویسندگان متون مقدس وحی و الهام دریافت کرده‌اند، اختلاف‌نظر داشته باشند، ولی عموماً اتفاق‌نظر داشتند که مجموعه کتاب مقدس وحی خدا را به‌تفصیل نشان می‌دهد.

اما بررسی نقادانه کتاب مقدس شماری از عقاید مورد احترام را زیر سؤال برد و صحت برخی رویدادهای مضبوط در متون مقدس را مورد تردید قرار داد و جنبه معجزه‌آمیز تاریخ کتاب مقدس را کم‌اهمیت جلوه داد. این مطالعات روند طولانی را که به موجب آن

---

۱. کایل ییتس، «دین یهود» در جهان مذهبی، ج ۲، ص ۶۰۴.
۲. ویلیام هوردرن، راهنمای الهیات پروتستان، ص ۳۸.

این نوشته‌ها تألیف و گردآوری شده بود، تا حدودی روشن کرد. همچنین امکان ساخت تصویری صحیح از عیسای تاریخی را زیر سؤال برد. محقق برجسته‌ای چون دیوید اشتراوس (۱۸۷۴ ـ ۱۸۰۱) توانست استدلال کند که عناصر ماورای طبیعی موجود در اناجیل به سبب اساطیری است که در دوره بین مرگ عیسی ﷺ و قرن دوم بعد از میلاد به وجود آمده است. محققان پیرو مکتب توبینگن ـ که ف. س. بور (۱۸۶۰ ـ ۱۷۹۲) تحت‌تأثیر افکار هکل (۱۸۳۰ ـ ۱۷۷۰) آن را بنیان نهاد ـ استدلال کردند که در سنت مسیحی حتی یک رشته پیوسته از حوادث و تحولات وجود ندارد که در گذر تاریخ به شخصیت خود عیسی ﷺ بازگردد. بخش اعظم ترکیب دین متأخر به پولس نسبت داده می‌شود، نه به مسیح.[1]

همو در جایی دیگر می‌گوید: نگرش‌های نقادانه به متون مقدس تنها در بخش پروتستان عالم مسیحیت به وجود نیامد، بلکه تأثیر تحقیقات علمی جدید درمورد کتاب مقدس به مذهب کاتولیک روم نیز راه یافت. مشهورترین شخصیت، آلفرد لویزی (۱۹۴۰ ـ ۱۸۵۷) به این باور رسید که اگرچه مسیح شعایر را وضع نکرده است، ولی هنوز به‌عنوان بخشی از سنت کاتولیک ارزشِ محوری دارند.[2]

۵. از عهد قدیم برمی‌آید که در زمان‌هایی تورات ناپدید شده و بعدها کسانی مدعی یافتن آن شده‌اند.[3]

بنابراین شواهد بسیاری وجود دارد که کتاب مقدس را نمی‌توان وحی الهی و آموزه‌های حضرت موسی و عیسی ﷺ دانست.

دیدگاه قرآن در باب کتاب مقدس

قرآن کتاب آسمانی پیامبر گرامی اسلام ﷺ به همان صورتی اصلی که بر پیامبر وحی شده، در اختیار ما قرار گرفته است. دلایل زیادی بر عدم‌تحریف قرآن وجود دارد که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

---

۱. نینیان اسمارت، تجربه دینی بشر، ج ۲، ص ۲۵۵ ـ ۲۵۲.
۲. همان، ص ۲۵۷.
۳. بنگرید به: کتاب دوم پادشاهان، ۲۲/ ۸: ۲۳/ ۴.

از دیدگاه قرآن، تورات و انجیل دو کتاب آسمانی بوده‌اند که خداوند بـرای هـدایت قـوم بنی‌اسرائیل و دیگران فروفرستاده است. قرآن در این باره می‌فرماید:

و تورات و انجیل را پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد.[۱]

ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم.[۲]

و به او انجیل را عطا کردیم که در آن، هدایت و نوری است.[۳]

اما قرآن‌کریم در آیاتی دیگر بیان می‌دارد که در تورات و انجیل تحریفاتی راه یافته است:

برخی از آنان که یهودی‌اند، کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند، و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین [اسلام، با درآمیختن عبری به عربی] می‌گویند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم؛ و بشنو [که کاش] ناشنوا گردی.»... ولی خدا آنان را به علّت کفرشان لعنت کرد، در نتیجه جز [گروهی] اندک ایمان نمی‌آورند.[۴]

از دیدگاه قرآن، ظهور دین اسلام و نام مبارک حضرت محمدﷺ در تـورات و انـجیل بشارت داده شده است. قرآن به‌صراحت اعلام می‌دارد که اهل کتاب به این موضوع آگاهی داشته و پیامبر اسلام را مانند فرزندان خود می‌شناخته‌اند، اما با این همه، حقیقت را کتمان کردند:

و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: «ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او «احمد» است بشارتگرم.» پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند: «این سحری آشکار است.»[۵]

---

۱. آل‌عمران (۳): ۳ و ۴.
۲. مائده (۵): ۴۴.
۳. مائده (۵): ۴۶.
۴. نساء (۴): ۴۶.
۵. صف (۶۱): ۶.

www.plus1.blogfa.com

همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده ـ که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند ـ پیروی می‌کنند.[۱]

بنابراین اگر عالمان یهودی و مسیحی، کتاب آسمانی را تحریف نمی‌کردند، باز هم باید از آیین پیامبر اسلام که تورات و انجیل به آن بشارت داده بودند، تبعیت می‌کردند، اما آنان حق را با باطل درآمیختند و حقیقت را پوشاندند.[۲]

دلیل دیگر تحریف کتاب مقدس آن است که در آن صفات بسیار ناپسندی به انبیای الهی نسبت داده شده است که از نظر قرآن، ساحت آنان مبرا از این صفات است. از آنجا که قرآن تحریف‌ناشده و همان وحی الهی است، عقاید ناسازگار با آن نمی‌تواند منتسب به خدا باشد، بنابراین ناگزیر باید گفت کتاب مقدس تحریف شده است. همچنین دلایل قطعی عقلی ایجاب می‌کند پیامبران و آموزگاران الهی از هر گناه و آلودگی و سهو و اشتباه پیراسته بـاشند؛ زیـرا هدف از برانگیختن پیامبران، تربیت و راهنمایی انسان‌هاست و یکی از عوامل مؤثر در تربیت آن است که مربی، آلوده به گناه نباشد و به گفته خود عمل نـماید. قـرآن پـیامبران الهـی را معصوم و عاری از گناه و صفات ناپسند می‌داند، اما کتاب مقدس، صفاتی نظیر شراب‌خواری، مستی، دروغگویی، بی‌غیرتی، شهوترانی، بی‌بندوباری و بی‌احترامی بـه پـدر و مـادر را بـه انبیای الهی نسبت می‌دهد. مقایسه بین تصویر کتاب مقدس از انبیای الهی و تصویر قرآن از آنان، به‌خوبی دلالت برآن دارد که کتاب مقدس نمی‌تواند تعالیم انبیا و وحی الهی باشد.[۳]

د) تأثیر مسیحیت بر جامعه غربی در مقایسه با تأثیر اسلام بر پیدایش تمدن اسلامی

۱. تأثیر حاکمیت مسیحیت برجامعه غرب

در قرون وسطی حاکمیت مسیحیت بر جامعه غربی به‌گونه‌ای رقم خورد که مردم را از دین ـ

---

۱. اعراف (۷): ۱۵۷.
۲. آل‌عمران (۳): ۷۱.
۳. بنگرید به: جعفر سبحانی، *رسالت جهانی پیامبران و برهان رسالت*، ص ۱۱۷ ـ ۸۴.

که تبلور آن در مسیحیتِ تحریف‌شده بود ـ گریزان کرد. آموزه‌های غیرعقلانی مسیحیت و ناسازگار نشان دادن آنها با دستاوردهای دانش تجربی و خشونت و تفتیش عقاید و نیز فساد مالی و اخلاقی حاکمان کلیسا، ازجمله عوامل زمینه‌ساز رویگردانی از دین مسیحیت بود.

هنگامی که ارباب کلیسا خود را خازنان بهشت معرفی و با اندیشهٔ دنیاطلبی و مال‌اندوزی، سند بهشت موعود را در قبال دریافت پول پیش‌فروش کنند، حیثیت دین و تعالیم دینی زیر سؤال می‌رود و مفاهیم دینی ارزش واقعی خود را از دست می‌دهند.

افزون بر این، مردم نیز با الگوگیری از این گروه در اندیشه دنیاطلبی و ثروت‌اندوزی فرومی‌روند و کم‌کم از دین و ارزش‌های دینی می‌گریزند. بدین ترتیب دین نقش هدایت‌گری و تربیتی خود را از دست می‌دهد و فروغ هدایت انسان رو به خاموشی می‌گراید. تامس گسکوین، رئیس دانشگاه آکسفورد در سال ۱۴۵۰ میلادی آثار سوء فروش آمرزش‌نامه‌ها را چنین باز می‌گوید:

> امروزه گناهکاران می‌گویند: من پروایی ندارم که در برابر خداوند چقدر گناه و کار زشت می‌کنم؛ زیرا با اعتراف و طلب آمرزش نزد کشیش و خرید آمرزش‌نامه پاپ کلاً از تمامی معاصی و کفاره‌ها برائت حاصل می‌کنم.[1]

این عمل زشت ارباب کلیسا، در رویگردانی مردم از دین تأثیر بسزایی داشت. در بحث سکولاریسم، عوامل گریز مردم از دین مسیحیت را بیشتر باز خواهیم گفت.

۲. تأثیر اسلام در پیشرفت تمدن اسلامی

مسلمانان در پرتو عمل به آموزه‌های اسلام در زمانی کوتاه توانستند در عرصه‌های مختلف تمدن انسانی به پیشرفت‌های در خور توجهی دست یابند. همچنین در سایه برادری اسلامی، اقوام مختلفی چون عرب، فارس، ترک، هندی، چینی، مغولی و آفریقایی به هم آمیختند و در کنار هم به ساختن تمدنی همت گماشتند که تمدن امروز بشری تا حد زیادی وامدار آن است. اینک جلوه‌های گوناگون این تمدن را به‌اختصار بیان می‌داریم.

۱. ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ج ۶، ص ۲۷.

www.plus1.blogfa.com

یک. تشویق اسلام به فراگیری علم

توصیه و تشویق اسلام به فراگیری علم و دانش در همه عرصه‌ها عامل مهمی در آشنایی مسلمانان با فرهنگ و دانش تجربی و انسانی است. قرآن به کرّات مردم را به فکر و تدبر در احوال نظام هستی فرامی‌خواند و به برتری عالمان و درجات آنها اشاره می‌کند؛ به‌گونه‌ای که پیامبر اسلام طلب علم مورد نیاز جامعه را بر هر مسلمانی واجب شمرده است. از این روست که مسلمانان در زمانی کوتاه در همهٔ عرصه‌های دانش تجربی و انسانی و عقلی، سرآمد و الگویی برای جهانیان شدند که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

۱. در قلمرو صنعت کاغذ: یکی از عوامل مهم پیشرفت علمی و فرهنگی جامعه اسلامی، آشنایی آنها با صنعت کاغذ بود. در زمانی که اروپای غربی نه کاغذ را می‌شناخت و نه کتابت را، در قرن دوم هجری در بغداد و مصر صنعت کاغذسازی وجود داشت و کاغذ با عالی‌ترین کیفیت تولید می‌شد.[1] این صنعت کم‌کم در سال ۴۹۴ هجری به مراکش و سپس در سال ۵۴۵ هجری به اسپانیا راه یافت.

۲. در قلمرو شیمی: ویل دورانت در کتاب *تاریخ تمدن* می‌گوید: شیمی تقریباً از مبدعات مسلمین است. جابر بن حیان (۱۴۹ ـ ۸۳ ق) یکی از شیمیدان‌های بزرگ جهان اسلام، پدر علم شیمی لقب گرفته است که مورخان بیش از یکصد تألیف را به او نسبت داده‌اند. جابر غیر از دستور تهیه برخی مواد و ترکیبات شیمیایی، در باب روش‌های مربوط به مطالعات شیمی نیز نظریات درخوری دارد.[2]

۳. در قلمرو صنعت: مسلمانان در قلمرو صنعت کارهایی انجام دادند که بعدها به دست غربی‌ها کامل‌تر شد. انواع ساعت‌های آبی نزد مسلمان رواج داشت. آسیای بادی نیز قرن‌ها پیش از آنکه در اروپا به وجود آید، در ممالک شرق اسلامی معمول بود. همچنین آنان در صنعت چرم‌سازی و میکانیک پیش‌رو بودند.[3]

۱. عبدالحسین زرین‌کوب، *کارنامه اسلام*، ص ۴۰.
۲. همان، ص ۷۳؛ ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ج ۴، ص ۳۱۳.
۳. عبدالحسین زرین‌کوب، *کارنامه اسلام*، ص ۷۲؛ نیز بنگرید به: علی‌اکبر ولایتی، *پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*، ج ۱، ص ۱۸۲ ـ ۹۲.

۴. در قلمرو ریاضیات: مسلمانان در عرصه ریاضیات نیز پیشرفت‌های چشمگیری داشتند. یکی از معروف‌ترین ریاضی‌دانان مسلمان، خوارزمی(۱۶۴ ـ ۲۳۶ ق) است که در کتاب حساب *الجبر و المقابله*، راه‌حل‌های هندسی را برای حل معادلات درجه دوم نشان داد که اولین کتاب در باب جبر و مقابله است. او را از مؤسسان علم جبر دانسته‌اند و علم جبر نیز برگرفته از همین کتاب است.

کتاب او که به لاتین نیز ترجمه شده، در قرون وسطی نزد اروپاییان اهمیت بسیاری داشت و تا سال ۱۶۰۳ میلادی مبنای مطالعات ریاضی اروپاییان بود.

۵. در قلمرو پزشکی: در مدرسه طب دانشگاه پاریس دو تصویر رنگی از دو طبیب مسلمان آویخته شده است یکی از محمد رازی (۳۱۳ ـ ۲۵۱ ق) و دیگری از ابن‌سینا (۴۲۸ ـ ۳۷۰ ق) است که در پیشرفت علم پزشکی تأثیر بسیاری داشته‌اند. رازی در باب تشخیص آبله و سرخک رساله‌ای نگاشته که از سال ۱۴۹۸ تا ۱۸۶۶ میلادی چهل بار به زبان انگلیسی چاپ شده است. ازجمله کتاب‌های معروف وی *الحاوی* است که بزرگترین و جامع‌ترین و درواقع دایرةالمعارف بزرگ طبی است که از همه فروع طب سخن گفته است. این کتاب به زبان لاتین ترجمه شده و به احتمال زیاد تا چند قرن معتبرترین کتاب طبی و مهم‌ترین کتاب مرجع این علم بوده است.[1]

کتاب معروف ابن‌سینا در طب یعنی *قانون*، یکی دیگر از کتاب‌های مرجع علم پزشکی است که به تفصیل به وظایف اعضا، علم بهداشت، درمان و داروشناسی پرداخته است. کتاب *قانون* در قرن دوازدهم میلادی به لاتین ترجمه گشت و به جای کتاب‌های رازی و جالینوس در مدرسه‌های طب اروپا تدریس شد و تا نیمه‌های قرن هفدهم جایگاه خود را حفظ کرد.[2]

دانشمندان اسلامی همچنین در قلمرو نجوم، جغرافیا، تاریخ‌نویسی، عقاید و مذاهب، علوم تربیتی و جز اینها پیشگام بودند. درواقع پیشرفت‌های علمی امروز جهان تا حد بسیاری مرهون کوشش‌های علمی دانشمندان مسلمان است. اما انحطاط تمدن اسلامی زمانی آغاز گردید که مسلمانان از عمل به آموزه‌های دینی فاصله گرفتند.

---

۱. ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ص ۳۱۶؛ عبدالحسین زرین کوب، *کارنامه اسلام*، ص ۵۳.

۲. همان، ص ۳۱۹.

www.plus1.blogfa.com

دو. بسط عدالت

یکی دیگر از مظاهر تمدن اسلامی، اهتمام پیامبر اسلام ﷺ به تحقق و بسط عدالت در همه جنبه‌های زندگی است؛ تا بدانجا که ایشان رسالت خود را اجرای عدالت می‌داند.[1] اصولاً یکی از عناصر محوری تمدن، عدالت است؛ آن‌سان که بدون عدالت، تمدن محتوای واقعی نخواهد داشت. یکی از ثمرات عدالت، شکوفایی استعدادها و به کمال رساندن آنهاست؛ زیرا اگر افراد بااستعداد بدانند که با شکوفاسازی نبوغ خود، بدون هیچ ظلم و بی‌عدالتی به حق خود می‌رسند، در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند، اما اگر در جامعه‌ای بی‌عدالتی و رابطه به‌جای ضابطه، حاکم باشد و ملاک برتری، لیاقت و کاردانی و فرهیختگی نباشد، بی‌شک افراد در جهت رشد و توسعه استعدادهای خود گام برنمی‌دارند و درنتیجه تمدنی شکل نمی‌گیرد.

برپایی و اجرای عدالت ـ در همه ابعادش ـ آن‌چنان اهمیت دارد که خداوند آن را هدف نهایی ارسال پیامبران و کتاب‌های آسمانی می‌داند. می‌توان تأکید اسلام بر ایجاد عدالت را، عامل مهمی در شکل‌گیری تمدن اسلامی دانست. اینک ابعاد عدالت را به‌اجمال بررسی می‌نماییم:

۱. عدالت در داوری: در این عدالت، تفاوتی بین حاکم و محکوم، فقیر و غنی و... نیست. وظیفه حاکم اسلامی آن است که در تمامی ارکان حکومت و دستورهای خود، بر پایه عدالت عمل نماید.[2]

۲. عدالت در برابر قانون: همه مردم در برابر قانون و اجرای آن برابراند و از این نظر هیچ تفاوتی میان طبقات اجتماعی نیست؛ چه آنکه از نظر اسلام همه انسان‌ها از یک زن و مرد آفریده شده‌اند و در آفرینش و خلقت تفاوتی با یکدیگر ندارند. از همین روست که قاضی نباید در گفتار و رفتار خود بین حاکم اسلامی و یک فرد عادی هیچ‌گونه تفاوتی قائل شود.

۳. عدالت در حوزه اقتصاد: اسلام در حوزه اقتصاد نیز اهتمام زیادی به اجرای عدالت دارد و می‌توان تمام دستورهای الهی در این حوزه را برای اجرای عدالت دانست. هر کس به اندازه

---

۱. «وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ.» (شوری(۴۲): ۱۵).

۲. نساء (۴): ۵۸.

کوشش خود حق دارد از منافع مادی زندگی بهره‌مند گردد و اگر فردی خواست ظالمانه رنج و کوشش دیگران را برباید، محکوم و موردِ مجازات قرار می‌گیرد. از همین‌روست که در اسلام، ربا، احتکار، کم‌فروشی و جز اینها مورد مذمت قرار گرفته است.

۴. عدالت در امور معنوی و مادی: اسلام برآن است که عدالت نه‌تنها در همه امور زندگی مادی، که در جنبه‌های معنوی نیز باید حاکم باشد. از این رو، پیامبرِ اسلام ـ که الگوی همه مسلمانان است ـ نه رهبانیت را برگزیده است و نه اهتمام صرف به دنیا را. قرآن امت اسلامی را امت وسط و میانه معرفی می‌کند. مسلمانان باید حق همه ابعاد زندگی را براساس عدالت ادا کنند. اگر هم به امور دنیوی می‌پردازند، باید بدانند که دنیا راهی به سوی آخرت است و نباید آن را غایت زندگی تلقی نمود. همچنین هنگامی که به آخرت توجه می‌کنند، نباید به گونه‌ای باشد که از دنیا رویگردان شوند. قرآن در این باره می‌فرماید:

> وَ ابْتَغِ فِيما آتاكَ اللهُ الدّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيا؛[۱] و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن.

همچنین امیرمؤمنان علی(ع) در روایتی می‌فرماید که با دنیا آخرت کسب می‌شود.[۲]

سه. مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز

یکی دیگر از عوامل پیشرفت تمدن اسلامی، تأکید اسلام بر همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان دیگر مذاهب است. اسلام حقوق اقلیت‌های دینی را محترم می‌شمارد و به مسلمانان توصیه می‌نماید که با آنها خوشرفتاری نموده و در روابط اجتماعی عادلانه عمل نمایند.

قرآن می‌فرماید:

> وَ لا تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلاّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ...؛[۳] و با اهل کتاب، جز به [شیوه‌ای] که بهتر است، مجادله مکنید.

۱. قصص (۲۸): ۷۷.
۲. بنگرید به: *نهج البلاغه*، خطبه ۱۵۶.
۳. عنکبوت (۲۹): ۴۶.

www.plus1.blogfa.com

پیامبر در روایتی می‌فرماید:

> هر کس به یک ذمی [= اهل کتاب] آزاری برساند، من دشمن او می‌شوم و در روز قیامت از او انتقام خواهم گرفت.[۱]

قانون اسلام[۲] حکم می‌کند که حکومت اسلامی باید حافظ مال و جان و ناموس و شرف اقلیت‌های مذهبی باشد و کلیساها و عبادتگاه‌های آنان را حفظ کند؛ آن‌سان که بتوانند آزادانه مراسم و شعایر و اعمال مذهبی خود را به جای آورند. حکومت اسلامی نباید هیچ اقلیتی را از ترویج مذهب خود برای پیروان خویش بازدارد. آنان از لحاظ قضایی نیز کاملاً آزادند و در منازعات و اختلافات خویش می‌توانند به دادگاه‌های خود مراجعه کنند و اگر دادگاهی نداشتند و یا با افراد مسلمان اختلافی یافتند، می‌توانند به دادگاه اسلامی مراجعه نمایند. قاضی نیز موظف است بر پایه عدالت حکم کند و حتی یک فرد از اقلیت مذهبی می‌تواند از حاکم اسلامی شکایت کند؛ چنان‌که در مورد امیرمؤمنان علی(ع) اتفاق افتاد. این برخورد مناسب و شایسته مسلمانان با اهل کتاب، عامل مهمی در شکل‌گیری تمدن اسلامی گردید و از همین روی بود که اهل‌کتاب با کمال میل حاضر بودند از مسلمانان استقبال کنند و دروازه شهرهای خود را به سوی مسلمانان بگشایند. برای نمونه، هنگامی که سپاهیان اسلام به فرماندهی ابوعبیده جراح به سرزمین اردن رسید، مسیحیان اردن نامه‌ای بدین مضمون به مسلمانان نوشتند:

> ای مسلمانان! شما پیش ما از رومیان محبوب‌ترید، گرچه آنها همکیش ما هستند، ولی شما نسبت به ما باوفاتر، مهربان‌تر، عادل‌تر و نیکوکارترید. رومیان علاوه بر اینکه بر ما مسلط شدند، منازل و هستی ما را هم غارت کردند.[۳]

حتی پاره‌ای از متفکران اروپایی تصریح کرده‌اند که اگر امروز نامی از یهود باقی است،

۱. به نقل از: جعفر سبحانی، *مبانی حکومت اسلامی*، ص ۵۲۹.
۲. بنگرید به: ممتحنه (۶۰): ۸؛ عنکبوت (۲۹): ۴۶؛ *نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۶.
۳. جعفر سبحانی، *مبانی حکومت اسلامی*، ص ۵۳۲.

www.plus1.blogfa.com

مرهون رأفت و مهربانی مسلمانان با آنهاست، وگرنه مسیحیان، آنها را قتل‌عام می‌کردند.[۱]

بنابراین یکی از ویژگی‌های مهم تمدن، همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان مذاهب دیگر است که اسلام منادی آن می‌باشد و در این راه تلاش بسیاری نموده است.[۲]

همچنین تأکید اسلام بر اموری نظیر بهداشت عمومی و نظافت و تطهیر جسم و روح، وفای‌به‌عهد، صلح و آرامش و امنیت، عمران و آبادانی، تجارت و بازرگانی، کار و تلاش و رعایت حسن خلق و برخورد نیکو با دیگران، در شکل‌گیری تمدن اسلامی تأثیر گذارد. هنگامی که مسلمانان از این تعالیم فاصله گرفتند، تمدن اسلامی رو به افول نهاد، اما اینک که مسلمانان دوباره به خویشتن خویش بازگشته‌اند، امید آن می‌رود که سازنده تمدنی گردند که در آن به همه ابعاد وجودی انسان توجه می‌شود و همچنین با عمل به تعالیم دینی خود، مبلغ عملی آیین جهانی اسلام گردند.

در پایان می‌توان تعالیم مسیحیت و برخورد اصحاب کلیسا با دانشمندان و سایر آموزه‌های آن را با تعالیم اسلامی و تشویق اسلام به کسب دانش و بسط عدالت و اخلاق و مدارا با مذاهب دیگر مقایسه کرد و بین آنها به قضاوت نشست.

۱. مارسل بوازار، *اسلام و حقوق طبیعی انسان*، ص ۴۹.

۲. باید این رأفت اسلامی با اهل‌کتاب را با برخورد صهیونیست‌ها در فلسطین و قتل‌عام مسلمانان در بوسنی و هرزگوین مقایسه کرد.

برای پژوهش

۱. در کاوش‌های باستانی، آثار و نشانه‌هایی کشف شده که بر ریشه‌دار بودن اعتقاد به نوعی دین و عالم غیب دلالت دارند. برخی از آنها را مورد تحقیق و بررسی قرار دهید.

۲. علل تجدید نبوت‌ها و شریعت‌ها و همچنین رمز جاودانگی شریعت اسلام را بررسی کنید.

۳. سیمایی که کتاب مقدس (عهدین) و قرآن‌مجید از پیامبران الهی به دست می‌دهند را با یکدیگر مقایسه نمایید.

۴. دیدگاه قرآن مجید را درمورد یهودیت و مسیحیت بکاوید.

۵. از دیدگاه قرآن مجید، تمامی پیامبران الهی ازجمله عیسی علیه‌السلام منادی توحید و یکتاپرستی بوده‌اند. اعتقاد به تثلیث و الوهیت عیسی علیه‌السلام از چه هنگام وارد مسیحیت شده و چه دلایلی بر رد آنها وجود دارد؟

۶. اهداف و نقش دین در زندگی انسان‌ها را مورد تحقیق قرار دهید.

۷. برخی احکامِ خلاف عقل و فطرت را در آیین مسیحیت و یهودیتِ تحریف‌شده. بررسی کنید.

۸. پاره‌ای از متفکران، تمدن امروز غربی را وامدار تمدن اسلامی و شرقی می‌دانند. دلایل آنها را مورد بررسی قرار دهید.

منابعی برای مطالعه بیشتر

۱. محمد آراسته‌خو، *وامداری غرب نسبت به شرق*، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹.

www.plus1.blogfa.com

۲. نینیان اسمارت، *تجربه دینی بشر*، ج ۱، ترجمه مرتضی گودرزی، تهران، سمت، ۱۳۸۳.
۳. ــــــــــ، *تجربه دینی بشر*، ج ۲، ترجمه دکتر محمد محمدرضایی و دکتر ابوالفضل محمودی، تهران، سمت، ۱۳۸۳.
۴. عبدالله جوادی آملی، *وحی و نبوت* (تفسیر موضوعی قرآن کریم)، ج ۳، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۱.
۵. ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ج ۱ (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ترجمه احمد آرام، ع پاشایی و امیرحسین آریان پور، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۱.
۶. عبدالحسین زرین‌کوب، *کارنامه اسلام*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۷. جعفر سبحانی، *منشور جاوید* (نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی)، ج ۱۲، (تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت شعیب تا حضرت عیسی)، قم، موسسه امام صادق علیه‌السلام، ۱۳۸۲ ش.
۸. ــــــــــ، *سیره پیامبران در قرآن* (تفسیر موضوعی قرآن کریم)، ج ۷، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۶.
۹. محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳.
۱۰. محمدرضا کاشفی، *فرهنگ و مسیحیت در غرب*، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰.
۱۱. هنری لوکاس، *تاریخ تمدن*، ترجمه دکتر عبدالحسین آذرنگ، تهران، سخن، ۱۳۸۲.
۱۲. مرتضی مطهری، *مجموعه آثار* (خدمات متقابل اسلام و ایران)، ج ۱۴، تهران، صدرا، ۱۳۷۵.
۱۳. عبدالله نصری، *انتظار بشر از دین*، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹.
۱۴. علی‌اکبر ولایتی، *پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳.

بخش دوم

اهداف، ابعاد و قلمرو دین

الف) ضرورت وحی و پیامبری
ب) معجزهٔ انبیا
ج) عصمت انبیا
د) نقش دین در زندگی دنیایی
۱. جامعیت و کمال دین شبهات
۲. سکولاریسم
۳. لیبرالیسم
هـ) گوهر مشترک دین و راز تعدد شریعت‌ها
و) رابطه علم و دین

www.plus1.blogfa.com

الف) ضرورت وحی و پیامبری

مقدمه

یکی از اصول اساسی دین اسلام نبوت است. نبوت باور به این حقیقت است که خداوند حکیم انسان‌های والا و شایسته‌ای را برای هدایت و سعادت انسان‌ها برانگیخته است تا برنامه‌های حیات‌بخش و دستورهای سعادت‌آفرین او را که از طریق وحی الهی دریافت کرده‌اند، به آدمیان ابلاغ نمایند. این برنامه‌ها و دستورها «دین» نامیده می‌شود و حاملان آن نیز «پیامبران الهی» هستند. معمولاً پیامبران برای اثبات حقانیت پیام خود به معجزه متوسل می‌شوند و معجزه پیامبر اسلامﷺ خودِ پیام او، یعنی قرآن است. فیض الهی در قالب دین، از نخستین روزی که انسان شایستگی بهره‌گیری از آن را یافته، از جانب خدا نازل گردیده و تا عصر پیامبر اسلامﷺ، آخرین پیام‌آور الهی ادامه داشته است. آیین و برنامه هر پیامبری نسبت به زمان و امت خود، کامل‌ترین آیین و برنامه بوده است و با استمرار این فیض الهی است که انسان به کمال و سعادت واقعی خود می‌رسد.

بی‌گمان هر فردی، شایسته مقام پیامبری نیست و تنها کسانی لایق این مقام‌اند که در طول زندگی آلوده به گناه نشده و معصوم از گناه‌اند. پیامبران همچنین در ابلاغ پیام الهی از هر نوع خطا و اشتباهی ایمن هستند و حتی از هر نوع بیماری و نقص عضوی که موجب تنفر و دوری مردم از گرایش به آنها می‌شود، مبرایند.

عناصر محوری نبوت از دو چیز تشکیل یافته: یکی وحی الهی و دیگری پیام‌آور این وحی

الهی که پیامبران هستند. مباحث نبوت در قالب دو بخش نبوت عامه و خاصه مطرح می‌شود؛ بدین بیان که اگر این مباحث به طور کلی باشد، «نبوت عامه» و اگر مربوط به پیامبری خاص مانند پیامبر اسلامﷺ باشد، «نبوت خاصه» نامیده می‌شود.

ضرورت نبوت

اکنون پرسیدنی است آیا با وجود قوه عقل و حس و علوم بشری، به پیامبران الهی نیازی هست؟ آیا عقل و دانش بشری نمی‌تواند راه سعادت خود را بیابد؟ متکلمان اسلامی بر پایه منابع دینی برآن‌اند که انسان‌ها همواره به تعالیم پیامبران الهی نیازمند هستند و بر این نظر دلایلی نیز برشمرده‌اند. آنها سعادت انسان را در گرو تعالیم پیامبران می‌دانند.

برای روشن شدن بحث، ابتدا مقدماتی را باز می‌گوییم و سپس به نتیجه‌گیری می‌پردازیم.

۱. آفریدگار همه هستی (ازجمله انسان) حکیم است و حکیم، کار لغو و بیهوده انجام نمی‌دهد.

۲. هدف از آفرینش هر موجودی آن است که به کمال مطلوب خود برسد، از این رو حکمت خداوند اقتضا می‌کند که زمینه نیل به کمال را نیز فراهم نماید.

۳. زندگی انسان، محدود به زندگی دنیایی نیست، بلکه آدمیان پس از زندگی دنیوی وارد زندگی دیگری می‌شوند که جاودانه است و نوع زندگی در آنجا نتیجه و بازتاب زندگی در این جهان می‌باشد. بنابراین از آنجا که هر عمل و تفکر انسانی در زندگی جاودانی اثرگذار است، باید در مورد آنها و تأثیرشان شناخت کافی یافت که از مهم‌ترین آنها شناخت در مورد خدا و زندگی اخروی است.

۴. این آگاهی شایسته، از عهده منابع شناخت در آدمی، یعنی عقل و حس و علوم بشری برنمی‌آید. دیدگاه‌ها و نظریات مختلف و متعارض در باب خدا و معاد و مسائل اخلاقی، اجتماعی، حقوقی و ...، شاهدی بر نارسایی و ناکارآمدی عقل و دانش بشری است. در قرون اخیر با اینکه دانش و علوم بشری تا اندازه‌ای پیشرفت کرده است، هر روز فرضیه‌ای جایگزین فرضیه علمی دیگری می‌گردد و نظریات جدیدی در عرصه علم شکل می‌گیرد. همچنین با وجود این پیشرفت، هنوز مجهولات زیادی برای آدمی باقی است که به حقیقت آنها پی‌نبرده است. انیشتین فیزیکدان معروف می‌گفت: نسبت معلومات بشر به مجهولات او مانند نسبت

www.plus1.blogfa.com

نردبان کوچکی به فضای نامتناهی جهان است.

در حوزه خداشناسی با اینکه اعتقاد به خدا امری فطری است، در مورد مصداق آن، اختلاف‌های بسیاری وجود دارد. برخی مانند کمونیست‌ها ماده را به جای آفریدگار حکیم و علیم جهان دانسته‌اند و پاره‌ای دیگر نیز به جای پرستش خدا، بت می‌پرستند و از این سو دیگرانی چون مسیحیان، به تثلیث اعتقاد دارند. در حوزه اخلاق نیز برخی از عالمان اخلاق ملاک خوبی را لذت، پاره‌ای دیگر سودمندی مادی، برخی دیگر قدرت و گروهی هم عرف جامعه می‌دانند و معتقدان به خدا، اوامر خدا و عقل را ملاک خوبی بر می‌شوند. بی‌گمان اختلاف عقیده در همه حوزه‌های دانش وجود دارد.

البته هدف از طرح این مطالب آن نیست که به‌طورکلی منکر شناخت صحیح عقلی گردیم. عقل چه‌بسا به شناخت‌های صحیحی نایل می‌گردد، اما نمی‌تواند اطلاعات کافی در اختیار آدمی قرار دهد. عقلْ بدیِ ظلم و خوبیِ عدالت را درک می‌کند، ولی هنگامی که می‌خواهد مصادیق آن را تعیین کند، به جهت رابطه و تأثیر متقابل انسان با موجودات دیگر، دچار مشقت و سختی می‌شود. برای مثال، عقل آدمی درک می‌کند که عدالت نیکوست، اما تعیین مصداق عدل مثلاً درباره ارث زن و مرد بسیار مشکل است. آیا عدالت در تساوی است، یا در اختلاف و در این صورت، میزان آن چگونه است؟

بنابراین حس و عقل و دانش انسانی به‌تنهایی نمی‌تواند راه سعادت همه‌جانبه را بازشناسد، از این رو نیازمند شناخت معصومانه دیگری هستیم که راه صحیح را به ما بنمایاند.

خدای حکیم، انسان را آفرید تا با اختیار خود به کمال و سعادت برسد. زندگی انسان نیز محدود به زندگی این‌جهانی نیست، بلکه زندگی اخروی انسان ـ که جاودانه است ـ نتیجه و بازتاب زندگی این جهانی است. پیمودن راه سعادت نیز مستلزم شناخت و آگاهی دقیق نسبت به عوامل اثرگذار در سعادت آدمی است که بی‌شک این شناخت از عهده حس و عقل و دانش انسانی برنمی‌آید. درنتیجه خداوند باید راه شناخت دیگری را که همان تعالیم انبیای الهی است، قرار دهد تا انسان در پرتو شناخت عقل و تعالیم وحیانی به کمال و سعادت واقعی خود نایل گردد، چرا که برخلاف حکمت الهی است که انسان برای تکامل و سعادت خلق شود، اما

راه و ابزار سعادت در اختیار او قرار نگیرد.

در قرآن و روایات نیز براین مسئله تصریح شده که انسان‌ها برای یافتن راه و شناخت صحیح به تعالیم انبیای الهی نیازمندند؛ چنان‌که در آیه‌ای می‌خوانیم:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ؛[1] مردم، امّتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت، و با آنان، کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند.

واضح است که این اختلاف‌نظر حاکی از نارسایی فکر و علوم بشری است. از این رو، پیامبران با تعالیم الهی، حقیقت هر موضوع اختلافی را روشن می‌سازند.

قرآن در آیاتی هدف از ارسال رسولان الهی را آموزاندن تعالیمی می‌داند که هرگز انسان توان شناخت آنها را نداشته است.[2]

همچنین امام‌رضا علیه‌السلام فلسفه بعثت پیامبران را ضمن روایتی چنین بیان می‌نماید: از آنجا که قوای فکری بشر قادر به درک سود و زیان نیست و خداوند نیز برتر از آن است که خود بر انسان تجلی نماید و با آنان سخن بگوید، ناگزیر رسول‌خدا بین او و مردم واسطه می‌شود تا امر و نهی و آداب او را به آنان انتقال دهد و آنان را به سود و زیان خود آگاه سازد؛ زیرا در خلقت آنان چیزی وجود نداشت تا به وسیله آن بتوانند نیازهای خود را بشناسند.[3]

از این روایت به‌نیکی برمی‌آید که چون از یک سو فکر و اندیشه بشری برای تشخیص سود و زیان انسان کافی نیست و از سوی دیگر هر فردی شایستگی دریافت وحی الهی را ندارد، خداوند پیامبران را برانگیخت، تا تعالیم مورد نیاز برای سعادت و کمال آدمی را از طریق آنان به انسان‌ها ابلاغ کند.

همچنین لازمه این استدلال آن است که انسان از همان آغاز خلقت به پیامبر نیاز دارد تا

---

۱. بقره (۲): ۲۱۳.
۲. «يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.» (بقره(۲): ۱۵۱.)
۳. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱۱، ص ۴۰.

www.plus1.blogfa.com

راه صحیح زندگی را به‌وسیله وحی باز شناسد.

اهداف بعثت انبیا

انبیای الهی افزون بر نمایاندن راه صحیح برای تکامل و سعادت انسان‌ها، اهداف مهم فردی و اجتماعی دیگری نیز داشته‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. یادآوری فطریات

بسیاری از چیزهایی که عقل آنها را درک می‌کند و یا به صورت فطری در نهاد انسان هست تا هدایتگر انسان به سوی کمال و سعادت باشد، بر اثر اهتمام به مادیات و غلبه گرایش حیوانی بر انسانی و یا بر اثر تبلیغات سوء، مورد غفلت و فراموشی واقع می‌شوند. اما با یادآوری آن مطالب از سوی انبیای الهی و بیدار کردن فطرت خفته انسان‌ها، دیگربار آنها مورد توجه قرار می‌گیرند و در جهت هدایت انسان مؤثر واقع می‌شوند. از این روست که خداوند، قرآن و پیامبر را تذکر و ذکر و تذکر دهنده می‌خواند:

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ؛[1] پس تذکّر ده که تو تنها تذکّردهنده‌ای.

وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ؛[2] در حقیقت [قرآن] تذکاری برای پرهیزگاران است.

امام علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: پس خداوند رسولانش را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پی‌درپی به سوی آنان روانه ساخت تا وفای به پیمان فطرت را از آنها بخواهند و نعمت‌های فراموش شده او را یادآور شوند و با ابلاغ [وحی الهی] حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه‌های عقول را بر ایشان آشکار سازند.[3]

۲. آزاد کردن انسان از قید و بندهای نادرست

یکی از اهداف انبیا آزادسازی انسان‌ها از سنت‌ها و ارزش‌های ناروا و دروغین است. پیامبران

---

۱. غاشیه(۸۸): ۲۱.
۲. حاقه (۶۹): ۴۸.
۳. *نهج البلاغه*، خطبه ۱.

الهی آمده‌اند تا با این سنت‌های غلط ـ که مانع رشد و تعالی انسان‌اند ـ بستیزند و انسان را از چنگال اسارت طاغوت درون و بیرون برهانند و به تعبیری او را از ظلمات به نورانیت هدایت کنند:

وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ؛[1] و از دوش آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است، برمی‌دارد.

۳. دعوت به توحید

مهم‌ترین هدف انبیای الهی دعوت انسان به توحید و پرهیز از شرک است. آدمی با پذیرش توحید در تمامی ابعاد و مراتب نظری و عملی آن است که می‌تواند به رستگاری دست یابد. از همین روست که پیامبران الهی پیوسته با شرک و مشرکان درگیر بوده و در این راه رنج‌های بسیار دیده‌اند. قرآن کریم از این هدف پیامبران این گونه سخن می‌گوید:

وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ؛[2] و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید:] خدا را بپرستید و از طاغوت [فریبگر] بپرهیزید.

۴. برپایی قسط و عدالت در جامعه بشری

قرآن در این باره می‌فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛[3] به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.

پیامبرخدا حضرت صالح علیه‌السلام نه‌تنها خود با اسراف و تبذیر و مسرفان مبارزه می‌کرد، بلکه افراد جامعه را نیز، برای تحقق هر چه بیشتر عدالت، به مبارزه با آنان فرا می‌خواند:

فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ * وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

---

۱. اعراف(۷): ۱۵۷.
۲. نحل (۱۶): ۳۶.
۳. حدید (۵۷): ۲۵.

وَ لا يُصْلِحُونَ؛[1] از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید، و فرمان افراطگران را پیروی مکنید؛ آنان که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.

۵. آشنا کردن مردم با حکمت تعالیم الهی و تزکیه و تطهیر آنان

انبیای الهی می‌باید مردم را با تعالیم و آیات الهی آشنا سازند و آنان را از رذایل اخلاقی بپیرایند تا شایسته فراگیری کتاب و حکمت شوند.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛[2] اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۶. بشارت و انذار

انبیای الهی وظیفه دارند با بشارت و انذار حجت را بر مردم تمام کنند و راه را بر هرگونه بهانه و عذر ببندند؛ چرا که اگر پیامبران الهی مبعوث نمی‌شدند، ممکن بود برخی بگویند اگر خدا پیامبرانی می‌فرستاد و ما را تبشیر و تنذیر می‌کرد، ما هرگز گمراه نمی‌شدیم:

رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللهُ عَزِيزاً حَكِيماً؛[3] پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است.

۷. علاج امراض روحی

یکی دیگر از اهداف پیامبران مداوا کردن بیماری‌های روحی انسان است. به همین سبب که از قرآن نیز به داروی شفابخش یاد شده است.

---

۱. شعراء (۲۶): ۱۵۲ ـ ۱۵۰.

۲. جمعه(۶۲): ۲.

۳. نساء(۴): ۱۶۵.

امیرمؤمنان علی(ع) درباره مداوا کردن امراض روحی توسط پیامبر، می‌فرماید:

پیامبر، طبیبی است [روحانی] که به وسیله طب و معالجه خویش [برای بهبود مردم] همواره گردش می‌کند و مرهم‌های شفابخش [علوم و معارفش] را آماده کرده و ابزارها را سرخ کرده و تافته است. هرجا که لازم باشد، مرهم‌ها و ابزارهای داغ‌کرده را بر روی آن می‌نهد.[1]

۸. به کمال رساندن فضایل اخلاقی

پیامبران می‌باید مردم را به فضایل و کرامت اخلاقی بخوانند و آنها را در این جنبه ارتقا بخشند. می‌توان انجام مناسک دین را نیز در این راستا توجیه نمود. پیامبر اسلام(ص) می‌فرماید:

انما بعثت لِأُتمّم مکارم الاخلاق؛[2] من برای تکمیل کرامت‌های اخلاقی مبعوث شدم.

برخی دستورهای اخلاقی پیامبر اسلام عبارت است از: احسان به پدر و مادر، نکشتن بی‌گناهان، نکشتن فرزندان به دلیل بیم از تنگدستی، دوری جستن از کارهای زشت، حفظ اموال یتیمان، پرهیز از کم‌کاری و کم‌فروشی (وجدان‌کاری داشتن)، برپایی حق، عدالت و تقوا و پاکی، پرهیز از ظلم، وفای به عهد، شرک نورزیدن به خدا، راستگویی و پرهیز از تهمت.[3] شاید بتوان هدف بعثت انبیا را در این جمله خلاصه نمود: انجام هرآنچه خوبی است و پرهیز از هر آنچه بدی است.

معنای وحی

در لغت، هر نوع ادراک و تفهیم سرّی و پنهانی را وحی گویند. اگر «به آهسته سخن گفتن» را نیز وحی می‌گویند، از این روست که گوینده می‌خواهد به طور پنهانی و سری مخاطب را از مقصود خود آگاه سازد تا دیگری متوجه نگردد. اما وحی در اصطلاح، آگاهی ویژه‌ای است که

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۰۷.

۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

۳. بنگرید به: انعام (۶): ۱۵۳ ـ ۱۵۱؛ بقره (۲): ۱۰؛ حجرات (۴۹): ۱۲.

www.plus1.blogfa.com

www.plus1.blogfa.com

خداوند آن را در اختیار پیامبران نهاده تا از طریق پیام‌ها و تعالیم خود را به انسان برساند ماهیت و حقیقت این نوع وحی بر ما مجهول و یکی از مصادیق عالم غیب است که باید بدان ایمان آورد.

واژه وحی در قرآن افزون بر وحی به پیامبران در موارد دیگری نیز به کار رفته است؛ نظیر وحی به آسمان‌ها،[۱] وحی به زنبورعسل،[۲] وحی به مادر موسی[۳] (الهام و القائات قلبی) و وحی شیطان‌ها به دوستان خود[۴] (القائات و وسوسه‌های شیطانی). درواقع همه این معانی، به ریشه واحدی که بیان گردید، باز می‌گردند. هرگاه وحی به صورت مطلق و بدون قرینه بیان شود، مقصود وحی به پیامبران الهی است.

انواع وحی

وحی به پیامبران به صورت‌های گوناگونی است:

۱. گاه روح قوی پیامبر که مورد توجه خداوند نیز می‌باشد، حقایقی را در عالم رؤیا بسان فجر صادق می‌بیند و دستورهای الهی از این راه، به او می‌رسد؛ چنان‌که حضرت ابراهیم علیه السلام برای ذبح اسماعیل دستورهای خداوند را این‌گونه دریافت نمود.[۵] بی‌گمان خواب پیامبران و اولیای الهی که همواره مورد مراقبت خدا و فرشتگان آسمانی‌اند، با خواب افراد معمولی که عصمتی ندارند، تفاوت دارد.

۲. گاهی دستورهای الهی به روح و قلب پیامبران الهی القا می‌گردد و روح والای آنان مرکز نزول وحی آسمانی می‌شود.

۳. زمانی ممکن است خدا که در حجاب غیبت است، از طریق «ایجاد صوت» با پیامبر خود سخن بگوید؛ همان‌گونه که به حضرت موسی علیه السلام در کوه طور[۶] وحی شد

---

۱. فصلت (۴۱): ۱۲.
۲. نحل (۱۶): ۶۸.
۳. قصص (۲۸): ۷.
۴. انعام (۶): ۱۲۱.
۵. صافات (۳۷): ۱۰۲.
۶. طه (۲۰): ۱۱.

۴. گاه نیز وحی الهی توسط فرشته وحی ـ که در برابر دیدگان پیامبر به صورت خاصی ظاهر می‌شود ـ نازل می‌گردد.

قرآن‌مجید در آیه‌ای به تمامی صورت‌های وحی اشاره می‌کند:

وَ ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلاَّ وَحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ؛[۱] و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری، اوست بلندمرتبه سنجیده کار.

در این آیه، «وَحْياً» به نوع اول و دوم، «مِنْ وَراءِ حِجابٍ» به نوع سوم و «يُرْسِلَ رَسُولاً» به نوع چهارم اشارت دارند. در همه اینها وحی‌کننده، خداوند و آنچه پیامبران از طریق وحی دریافت می‌دارند، عین سخنان و دستورهای خداست که بی‌هیچ تغییری توسط آنان در اختیار آدمیان قرار می‌گیرد.

تفسیرهای ناروا از وحی

تفسیرهای نادرستی از وحی مطرح است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. برخی، پیامبران را از نوابغ دانسته و وحی را نیز محصول تفکر و آرای آنها پنداشته‌اند. اینان برآن‌اند که انبیا آرا و افکار خود را در قالب تعالیم وحیانی بازگفته‌اند و چنین تعالیمی هرگز با جهان ماورای طبیعت ارتباطی ندارد.

یکی از پیش‌فرض‌های این تفسیر، تفکر مادی‌گرایانه نسبت به جهان هستی است. چنین نگرشی که عالم هستی را محدود به عالم ماده می‌داند برخلاف تفسیر واقع‌گرایانه از هستی می‌باشد. ما حتی در وجود خود، حقیقتی به نام روح داریم که هیچ یک از ویژگی‌های اساسی ماده را دارا نیست. از این رو، این‌گونه نیست که هستی با ماده مساوی باشد تا بر اساس آن بخواهیم هر چیزی ازجمله وحی را به گونه‌ای مادی تفسیر کنیم. همچنین این نظریه با سخنان پیامبران الهی نیز سازگار نیست؛ زیرا آنان پیوسته اعلام می‌داشته‌اند که آنچه

---

۱. شوری (۴۲): ۵۱.

www.plus1.blogfa.com

می‌گویند، جز وحی الهی نیست و برای اثبات حقانیت سخنان خود به معجزه متوسل می‌شده‌اند. البته حقانیت سخنان پیامبر اسلامﷺ در خود سخن اوست؛ چرا که قرآن معجزه پیامبر می‌باشد. بر این اساس، لازمه تفسیر فوق آن است که پیامبران الهی، افرادی دروغگو تلقی شوند که این با مقام والای آنان که تاریخ از آن خبر داده، در تنافی است.

۲. برخی، وحی انبیا را از سنخ تجربه‌های عرفانی عارفان می‌دانند. این دیدگاه نیز صحیح نیست؛ چرا که وحی انبیای الهی کاملاً با تجربه عرفانی عرفا تفاوت دارد. در سیر و سلوک عرفانی، ممکن است حقایقی برای عارف کشف شود. چه‌بسا عارف دیگری همان حقایق را به‌گونه‌ای دیگر و حتی مخالف با یافته‌های عارف اول کشف نماید. گاه حتی ممکن است عارفی، وهمیات و حقایق نادرست را به جای حقایق صحیح شهود نماید. در اینجاست که برای تشخیص صحت و سقم یافته‌ها و حقایق عرفانی عارفان، نیازمند معیار و ملاکی هستیم تا بر اساس آن، شهودهای صحیح را از ناصحیح بازشناسیم. بنابراین از یکسو تجربه‌های عرفانی نیازمند معیارند و از دیگر سو اختلافات در بین شهودهای عارفان بسیار است. اما وحی انبیای الهی را نمی‌توان از سنخ تجربه عرفانی دانست؛ چرا که وحی انبیای الهی خود معیار حقیقت است و انبیای الهی هیچ‌گاه در مورد وحی به خطا نمی‌روند و همچنین در مسائل اساسی اختلافی بین آنها نیست.

همچنین وحی معمولاً ملازم با معجزه است؛ یعنی همه انبیای الهی برای اثبات حقانیت وحی و دستورهای الهی به معجزه متوسل می‌شوند حال آنکه عارفان برای صحت تجربه‌های عرفانی خود چنین نمی‌کنند.

ب) معجزه انبیا

معنای معجزه

واژه «معجزه» برگرفته از واژه عجز به معنای ضعف و ناتوانی است. معجزه اسم فاعل باب افعال و به معنای ناتوان‌کننده و به عجز درآورنده است.

اما در اصطلاح به عمل خارق‌العاده‌ای معجزه گویند که پیامبران الهی برای اثبات ادعای

نبوت خویش انجام می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که مردم را به آوردن مثل یا مقابله با آن دعوت می‌کنند و از این سو مردم از انجام آن عاجز و ناتوان‌اند. در قرآن کریم از معجزات پیامبران الهی با واژه «آیات» یاد شده است.

در توضیح این تعریف باید به توضیح نکاتی بپردازیم:

۱. اموری خارق‌العاده است که مطابق قوانین عادی و جاری طبیعت نیست. مثلاً بر حسب قوانین عادی، چوب به اژدها تبدیل نمی‌شود، اما حضرت موسیؑ به اذن خداوند چنین کرد. البته برخی انسان‌ها بر اثر ریاضت نفس ممکن است به امور خارق‌العاده‌ای دست زنند که انجام چنین اموری تنها بر اثر تعلیم و تربیت ممکن است. همچنین چه‌بسا فرد دیگری اثر چنین عمل خارق‌العاده‌ای را خنثی سازد، یا ممکن است چنین عملی مغلوب عمل دیگران واقع شود. اما امور خارق‌العاده‌ای که پیامبران الهی انجام می‌دهند، از یک سو قابل تعلیم و تعلم نیست و از سویی دیگر کسی نمی‌تواند آنها را خنثی سازد.

۲. عملی معجزه است که همراه با ادعای نبوت و همچنین مطابق خواسته او باشد.

۳. معجزه باید همراه با دعوت به مقابله یا تحدی باشد؛ یعنی باید مردم را دعوت کند که یا مثل آن را بیاورند، و اثر آن را خنثی سازند که باید مردم نیز از انجام آن عاجز و ناتوان باشند. بنابراین امور خارق‌العاده‌ای که همراه با دعوی نبوت و تحدی نباشد، معجزه نامیده نمی‌شود و در اصطلاح به آن کرامت می‌گویند.

برای مطالعه بیشتر

معجزه و قوانین عقلی

آیا معجزات انبیای الهی با قوانین عقلی سازگار است؟ آیا معجزات علت خاصی دارند، یا بدون علت واقع می‌شوند و آیا بر اساس قوانین عادی طبیعت هستند، یا برخلاف آنها؟

در پاسخ به این سؤالات به‌اجمال می‌توان گفت معجزات انبیای الهی برخلاف قوانین عقلی ازجمله قانون علیت نیستند، هر چند ممکن است برخلاف قانون عادی طبیعت باشند. برای مثال، یکی از معجزات حضرت موسیؑ تبدیل شدن عصا به مار و اژدها بود. جریان عادی طبیعت بدان‌گونه نیست که چوب به مار تبدیل شود و هنگامی که چنین حادثه

www.plus1.blogfa.com

خارق‌العاده‌ای رخ دهد، شاید برخی بپندارند که این حادثه برخلاف اصل علیت، یعنی بدون علت است؛ زیرا آنها هیچ‌گاه در طبیعت مشاهده نکرده‌اند که چوب به مار تبدیل شود.

این باور که معجزه برخلاف اصل علیت است، برخاسته از نوعی نگرش مادی‌گرایانه به طبیعت است که تمام علت‌های پدید آمدن یک حادثه را تنها علت طبیعی و مادی و آن هم علت‌های طبیعی شناخته‌شده می‌دانند؛ در حالی که هر حادثه ـ اعم از معجزه و غیرمعجزه ـ می‌تواند افزون بر علت طبیعی شناخته‌شده، علت غیرمادی و غیرطبیعی نیز داشته باشد که از قلمرو عالم مادی و علوم‌تجربی بیرون است. به‌طورکلی علت وقوع یک حادثه می‌تواند یکی از امور ذیل باشد:

۱. **علت طبیعی عادی و متعارف:** مثلاً علت طبیعی پیدایش یک مار، تخم‌گذاری است که پس از مدت زمانی بر اثر یک سلسله فعل و انفعال‌ها، نوزاد مار از تخم سر برمی‌آورد و به‌تدریج رشد می‌کند تا به صورت یک مار بزرگ درآید.

۲. **علت طبیعی غیرعادی و ناشناخته:** ممکن است برای پیدایش یک پدیده، افزون بر علت شناخته‌شده، علت ناشناخته دیگری وجود داشته باشد که افراد عادی از آن بی‌خبرند. اما پیامبران الهی از آنجا که با منبع وحی و علم و قدرت نامتناهی خداوند ارتباط دارند، ممکن است از این طریق با چنین علت‌هایی آشنا شده باشند. برای نمونه، تا پیش از کشف انرژی هسته‌ای، افراد عادی و حتی دانشمندان می‌پنداشتند دستیابی به انرژی به روش‌های شناخته‌شده تولید انرژی منحصر است؛ حال آنکه آگاه نبودند چه انرژی عظیمی در هسته اتم نهفته است.

۳. **تأثیر نفوس و ارواح:** ممکن است پیدایش برخی از پدیده‌ها، معلول تأثیر نفوس و ارواح قوی پیامبران باشد. امروزه در برخی نقاط جهان، مرتاضانی هستند که بر اثر ریاضت نفس، کارهای عجیبی انجام می‌دهند که از حیطه توانایی افراد عادی بیرون است. انجام این اعمال تنها از طریق تأثیر نیروی مرموز روح آنها قابل‌توجیه است.

بنابراین آیا نمی‌توان گفت که پیامبران الهی بر اثر توجه و عنایت بی‌پایان قدرت الهی می‌توانند با نفوس قوی خود به یک سلسله امور خارق‌العاده دست بزنند که از حیطه قدرت نوع بشر بیرون است؟

۴. **علل غیرمادی:** ممکن است پیدایش پدیده‌ای، معلول علت‌های غیرمادی مانند فرشتگان الهی باشد؛ یعنی فرشته‌های الهی از طرف خداوند مأمور به انجام عملی به شیوه‌ای غیرمتعارف شوند، یا پس از درخواست پیامبر، به امر خداوند چنین کارهایی را انجام دهند. قرآن از فرشته‌های الهی به «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً»[1] یاد کرده است.

یک پدیده طبیعی می‌تواند در پرتو هر یک از این علل چهارگانه به وجود آید و هرگز علت یک پدیده طبیعی، منحصر به علل طبیعی عادی و شناخته‌شده نیست. از این رو، اگر در پیدایش یک پدیده، علت عادی را مشاهده نکردیم، نباید گمان کنیم که این پدیده بدون علت است.

بنابراین می‌توان معجزات پیامبران الهی را به یکی از سه علل اخیر توجیه نمود:

۱. ناشی از علل مادی ناشناخته هستند.

۲. نفوس قوی و نیرومند پیامبران موجب پیدایش آنها می‌گردد.

۳. به دنبال درخواست پیامبران، فرشتگان الهی و یا یک سلسله علل غیبی، معجزات را خلق می‌کنند.

بنابراین تمام معجزات انبیای الهی علت دارند، اما ممکن است علت آن برای ما شناخته‌شده نباشد.

ج) عصمت انبیا

یکی دیگر از شرایط نبوت، عصمت انبیای الهی است که در ادامه به آن می‌پردازیم:

معنای عصمت

عصمت در لغت به معنای منع کردن و بازداشتن و نگهداری و مصونیت است و در اصطلاح مصونیتی خاص یا ملکه‌ای نفسانی است که پیامبران را از ارتکاب گناه و خطا و اشتباه بازمی‌دارد و یکی از شرایط نبوت است.

www.plus1.blogfa.com

اقسام عصمت

عصمت انبیا در سه قلمرو قابل بررسی است:

۱. عصمت در مقام دریافت، حفظ و ابلاغ وحی؛

۲. عصمت از معصیت و گناه؛

۳. عصمت از خطا و اشتباه در امور فردی و اجتماعی.

پیامبران بر اساس حکمت الهی باید در هر سه قلمرو معصوم باشند. اینک به‌اجمال هر یک از این سه قلمرو را بررسی می‌کنیم:

۱. عصمت انبیا در مقام دریافت، حفظ و ابلاغ وحی

این نوع عصمت، از مقومات نبوت و نیز مورد اتفاق همه متکلمان اسلامی است چرا که بدون آن، هدف نبوت تحقق نمی‌یابد و ارسال رسولان عبث خواهد بود. به دیگر بیان، اگر بر پیامبری وحی شود و او نتواند بین وحی و القائات درونی خود و القائات دیگران تفاوت نهد و آنها را با یکدیگر خلط کند و یا درمورد وحی به تردید افتد، چنین پیامبری قابل اعتماد نیست و نمی‌تواند وحی الهی را درست و صحیح به مردم انتقال دهد. همچنین اگر پیامبری وحی را به‌درستی دریافت نمود، اما در مقام حفظ و ابلاغ وحی دچار اشتباه و خطا شد، یعنی محتوای وحی را کم و زیاد نمود و با مطالب دیگر درآمیخت، اعتماد به چنین پیامبری نیز روا نیست. برای اثبات این نوع از عصمت می‌توان به دلایل عقلی و نقلی تمسک نمود:

دلیل عقلی

دلیل این نوع عصمت آن است که چون خداوند، حکیم و عالم و قادر مطلق است، می‌باید وحی بی‌هیچ خطایی توسط پیامبران به دست مردم رسد تا به کمال واقعی خود نایل گردند. البته ناگفته نماند علم و قدرت نامتناهی خداوند هر مانعی را از سر راه برخواهد داشت تا وحی به طور صحیح به انسان‌ها برسد. بنابراین حکمت و علم و قدرت مطلق خداوند اقتضا می‌کند که این نوع عصمت تحقق یابد.

دلیل نقلی

قرآن در آیه‌ای یادآور می‌شود که خداوند پیامبران را تحت مراقبت کامل قرار می‌دهد تا وحی

الهی به‌درستی به انسان‌ها ابلاغ گردد:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً؛[1] دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند؛ جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت؛ تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند؛ و [خدا] بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

این آیه از دو نوع نگهبان برای صیانت از وحی سخن می‌گوید: فرشتگانی که پیامبر را از هر سو احاطه کرده‌اند و خداوند بزرگ که بر پیامبر و فرشتگان احاطه دارد.

هدف از این مراقبت کامل آن است که خداوند حکیم، غرض نبوت را که همان رساندن صحیح وحی به انسان‌هاست، تحقق بخشد.

۲. عصمت از معصیت و گناه

پیامبران الهی در عمل به احکام شریعت خود، باید از هرگونه گناه و نافرمانی و لغزش مصون باشند و یا به بیان دیگر، نباید هیچ عمل حرامی را مرتکب شوند برای اثبات این نوع عصمت نیز می‌توان به دلایل عقلی و نقلی استناد کرد.

دلیل عقلی

تعالیم الهی در دو شکل گفتاری و کرداری صورت می‌پذیرد؛ یعنی همان‌گونه که گفتار پیامبران می‌تواند راه صحیح سعادت را به مردم نشان دهد، اعمال آنها نیز به گونه‌ای شدیدتر چنین است. از این رو در روایات تصریح شده است که مردم را با غیر زبان، یعنی با عمل، دعوت به هدایت کنید؛ چرا که تأثیری فزون‌تر دارد. بنابراین اگر پیامبر الهی در گفتار، مردم را از عمل حرامی نهی کند، ولی خود مرتکب آن شود، مردم در تشخیص راه صحیح دچار اشتباه خواهند شد و درنتیجه غرض بعثت انبیای الهی تحقق نمی‌یابد و این خلاف حکمت الهی است.

---

۱. جن (۷۲): ۲۸ ـ ۲۶.

پیامبران الهی افزون بر تعلیم دستورهای الهی، عهده‌دار تربیت و تزکیه مردم نیز هستند به سخن دیگر، پیامبران الهی هم معلم مردم‌اند و هم مربی آنان. بدیهی است در حوزه تربیت، عمل مربی و سازگاری آن با گفتار او نقشی بسیار سازنده و اعمال ناشایست و ناسازگاری آن با گفتار، نقشی بسیار منفی در تربیت انسان‌ها ایفا می‌کند.

بنابراین نقش تربیتی پیامبران الهی و وظیفه به کمال رساندن فضایل و مکارم اخلاقی انسان‌ها، مستلزم آن است که آنان از هر گناه و آلودگی پیراسته باشند تا به‌نیکی بتوانند اعتماد مردم را جلب کرده، وظیفه خود را به انجام رسانند، و چنانچه پیامبری خود اهل گناه و معصیت باشد، نه‌تنها نقش یک مربی الهی را از دست می‌دهد، بلکه عملاً مردم را به گناه و معصیت ترغیب می‌کند که این با حکمت الهی سازگار نیست.

همین دلیل نیز اقتضا می‌کند که پیامبران از آغاز زندگی خود معصوم از گناه باشند، وگرنه منکران انبیای الهی می‌توانند بر نقاط تاریک زندگی آنان دست نهاده، به مخدوش کردن شخصیت والای آنان بپردازند و در نتیجه رسالت آنها را با مشکل مواجه سازند که این امر نیز با حکمت الهی در تنافی است.

همچنین نباید در پیامبران ویژگی‌ها و خصلت‌های ناپسند و بیماری‌های واگیردار باشد؛ زیرا برخی بیماری‌های جسمی نظیر بیماری‌های واگیردار و یا خصلت‌های زشت روحی مانند تندخویی، مایه تنفر و انزجار مردم می‌شود. از این رو، پیامبران الهی باید از عیب‌های جسمی و روانی منزه باشند تا مردم از آنها منزجر نشوند.

دلیل نقلی

عصمت پیامبران از گناه و معصیت در آیات گوناگونی مورد تأکید قرار گرفته که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در قرآن کریم انبیای الهی کسانی معرفی شده‌اند که خداوند آنها را خالص گردانیده و از این رو شیطان هیچ تصرفی بر آنها ندارد.[۱] بنابراین آنها از هر گناه و معصیتی مصون‌اند.

۱. «قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.» (ص (۳۸): ۸۲ و ۸۳)

۲. در قرآن از امامت به عهدی الهی یاد شده است که به افراد ظالم نمی‌رسد[۱] ظلم معنای وسیعی دارد که ظلم به خود، ظلم به حقوق دیگران و ظلم به خداوند را ـ که شرک از بارزترین آنهاست ـ شامل می‌شود و به تعبیری ظلم مترادف با عصیان و گنهکاری است. بنابراین عصمت در امامان امری مسلم است و چون برخی پیامبران مقام امامت نیز داشته‌اند و از سویی نبوت نیز عهدی الهی است، پیامبران نیز باید از هر گناه و معصیتی مصون باشند.

۳. قرآن کریم پیامبران را کسانی می‌داند که خدا آنها را برگزیده و هدایت نموده است[۲] و کسی را که خداوند هدایت کند، هیچ کس قادر به گمراه ساختن او نیست.[۳] از این رو پیامبران الهی هیچ‌گاه در معرض گمراهی قرار نمی‌گیرند و از آنجا که انجام گناه، خود از نمونه‌های روشن گمراهی است، پیامبران الهی هرگز به گناه و معصیت آلوده نمی‌گردند و در این حوزه نیز معصوم‌اند.

۳. عصمت در امور فردی و اجتماعی

پیامبران در امور عادی خود نیز باید از خطا و اشتباه و سهو و نسیان مصون باشند؛ چراکه اینها از اعتماد مردم می‌کاهد. البته اشتباه و خطا در امور روزانه و عادی، ملازم با اشتباه در بیان احکام الهی نیست و چه‌بسا ممکن است پیامبری در بیان تعالیم معصوم باشد ولی در امور عادی خطاکار، و عالمان بتوانند بین آنها تمایز قائل شوند. اما عموم مردم به‌سختی می‌توانند بین این دو موضوع تفاوت قائل شوند ای‌بسا آنان با دیدن خطا و اشتباهی در امور جزئی و عادی پیامبران، این خطا را به تمامی تعالیم آنان و نیز قلمروهای دیگر عصمت سرایت دهند و درنتیجه دیگر به آنان اعتماد نکنند که این نیز با هدف بعثت پیامبران سازگار نیست.

۱. «وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قالَ لا يَنالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ.» (بقره (۲): ۱۲۴.)

۲. «وَ اجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.» (انعام (۶): ۸۷)

۳. «وَ مَنْ يَهْدِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلٍّ.» (زمر(۳۹): ۳۷.)

www.plus1.blogfa.com

عامل و منشأ عصمت

متکلمان اسلامی در این باره به دو عامل اشاره نموده‌اند:

۱. پیامبران و اولیای خاص الهی از نظر آگاهی و شناخت خداوند، در مرتبه‌ای بسیار رفیع قرار دارند و هیچ چیز را بر رضا و خشنودی خداوند و عشق به او، ترجیح نمی‌دهند. به تعبیر دیگر، شناخت آنان از عظمت و جمال و جلال خداوند، مانع از آن می‌شود که به غیر خدا توجه کنند و یا عشق بورزند و اندیشه‌ای جز رضای خدا را در سر بپرورانند. چنین افرادی همواره خدا را ناظر اعمال و کردار خود می‌دانند و اصولاً در محضر چنین خدایی، فکر گناه و معصیت به ذهن آنها خطور نمی‌کند، تا چه رسد به انجام آن. اینان اگر خدا را نیز می‌ستایند، به دلیل شایستگی و اهلیت و عظمت مقام الهی است و نه چیز دیگر. به تعبیری دیگر، آنان از سر عشق به مقام الهی عبادت می‌کنند.

۲. پیامبران و اولیای خاص الهی از نتایج نیکوی اطاعت خدا و پیامدهای ناگوار معصیت و گناه، آگاهی کامل دارند. بی‌گمان انسان عاقل اگر از نتایج ناگوار عمل خود آگاهی یابد، طبعاً از آن عمل روی می‌گرداند. برای مثال، فرد عاقلی که می‌داند اگر به سیم برق دست بزند می‌میرد، هرگز چنین کاری نمی‌کند. بنابراین او نسبت به این عمل، نوعی مصونیت دارد. حال اگر افرادی مانند پیامبران و پارسایان از نتایج بسیار ناگوار گناهان آگاه گردند ـ به گونه‌ای که جهنم و عذاب را با چشم ببینند و از اراده نیرومندی نیز برخوردار باشند ـ طبعاً به نوعی از گناه مصونیت می‌یابند. بنابراین منشأ عصمت پیامبران الهی، علم آنان نسبت به عظمت و جمال و جلال خداوند و آگاهی کامل آنها از نتایج ناگوار گناهان است. این آگاهی همچنین سبب می‌شود اراده بر انجام و یا ترک عمل نیز نیرومندتر گردد. البته عنایات و امدادهای غیبی خداوند نیز شامل حال آنان می‌شود، ولی به‌گونه‌ای نیست که اختیارشان را سلب کند.

بنا به آنچه بیان شد عصمت پیامبران الهی به سبب «شایستگی ذاتی»، «مجاهدت‌های فردی و اجتماعی آنها» و از سویی به دلیل «عنایات و توجهات خداوند» است؛ عنایاتی که مسئولیت بیشتری برای آنان به ارمغان می‌آورد. البته تأثیر امدادهای غیبی و عنایت‌های خداوند در عصمت نوع اول بیشتر است.

عصمت و اختیار

رابطه عصمت و اختیار، با توجه به بحث‌های مربوط به منشأ عصمت به‌خوبی روشن می‌گردد. عصمت به گونه‌ای نیست که با آزادی و اختیار فرد معصوم در تنافی باشد. پیامبران به دلایلی که پیش‌تر گفتیم و به خطا نمی‌روند و دارای ملکه عصمت‌اند، اما اگر بخواهند، می‌توانند به انجام آن کارها مبادرت ورزند؛ درست مانند فرد عاقلی که گرچه می‌تواند به سیم برق دست بزند، ولی چنین نمی‌کند. بی‌شک انجام ندادن چنین کاری به معنای نداشتن قدرت بر انجام آن عمل نیست. بنابراین پیامبران با اینکه می‌توانند گناه کنند ولی هیچ‌گاه چنین کاری را انجام نمی‌دهند. قرآن نیز در آیاتی بدین نکته اشاره می‌کند:

> يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ؛[1] ای پیامبر. آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای.

این آیه آشکارا بر توانایی پیامبر برای عصیان و نافرمانی خدا دلالت می‌کند. اگر فرد معصوم بر انجام گناه قدرت نداشت، خداوند نمی‌فرمود که «ای پیامبر! اگر چنین کاری را انجام ندهی، رسالت خدا را ابلاغ نکرده‌ای.» بنابر این آیه آشکارا تصریح می‌کند که پیامبران بر عصیان و نافرمانی خدا توانایی دارند، هرچند که معصوم‌اند، و هیچ گناهی از آنان سرنمی‌زند.

د. نقش دین در زندگی دنیایی

امروزه پرسش‌هایی درباب گستره تأثیر دین مطرح است: آیا دین تنها برای سعادت اخروی انسان‌ها نازل شده، یا افزون بر آن به سعادت و تدبیر زندگی دنیوی انسان‌ها نیز نظر دارد؟ آیا دین تنها بر جنبه فردی انسان‌ها تأکید دارد، یا اینکه بر جنبه اجتماعی آدمیان نیز انگشت می‌نهد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها یک دیدگاه برآن است که دین جنبه فردی دارد و ناظر به سعادت اخروی انسان‌هاست. اما دیدگاه دیگر می‌گوید خداوند دین را برای سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها نازل فرموده و سعادت اخروی انسان تابع و بازتاب زندگی سعادتمندانه انسان

---

۱. مائده (۵): ۶۷.

www.plus1.blogfa.com

در دنیاست که تنها از طریق عمل به تعالیم دین میسر است. اهداف پیامبران الهی بیانگر آن است که دین در تمامی ارکان زندگی انسان نقش بسزایی دارد. نقش دین در زندگی را در قالب چند بحث پی می‌گیریم.

۱. جامعیت و کمال دین

دین اسلام، آخرین آیینی است که خداوند از طریق پیامبر خاتم برای هدایت، تکامل و سعادت انسان‌ها نازل کرده است. اعمال انسان ابعاد مختلفی مانند فردی و اجتماعی، جسمی و روحانی و دنیوی و اُخروی دارد. همچنین رفتار و عمل انسان گاهی متوجه خود او، خدا و یا اجتماع است. رفتار انسان در برابر اجتماع، گاه مربوط به زندگی خانوادگی و گاهی نیز مربوط به زندگی اجتماعی است. زندگی اجتماعی نیز دارای ابعاد مختلفی نظیر؛ اخلاقی، حقوقی، اقتصادی، بین‌المللی و حکومتی است.

جامعیت دین بدین معناست که دین اسلام به همه این ابعاد نظر دارد و برای تمامی آنها متناسب با نیازهای انسان، قوانین عام و خاصی وضع نموده است؛ به گونه‌ای که آدمی با عمل به آنها می‌تواند به سعادت همه‌جانبه دست یابد. در واقع می‌توان گفت دین اسلام کامل است و در پاسخ به نیازهای انسان هیچ نقصی ندارد.

قرآن در این باره می‌فرماید:

> الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ؛[1] امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم.

> وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ؛[2] و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم.

البته منظور از هر چیز، یعنی هر آنچه به هدایت، تکامل و سعادت انسان‌ها مربوط است؛ چراکه هدف پیامبران جز این نیست.

---

۱. مائده (۵): ۳.

۲. نحل (۱۶): ۸۹.

امام علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

> پس قرآن فرمانده است و بازدارنده... [خدا] دین خود را به کمال رساند و جان پیامبر خویش را هنگامی ستاند که از رساندن احکامی که موجب رستگاری آفریدگان است، فارغ ماند.[1]

همچنین در روایات دیگری آمده است که خداوند قرآن را ـ که بیان‌کننده هر چیزی است ـ فرو فرستاد و حلال و حرام و احکام و تمام آنچه مردم بدان نیاز دارند در قرآن و سنت بیان نمود.[2]

بنابراین قرآن به همه ابعاد وجودی و رفتاری انسان توجه نموده و حکم الهی را در آن مورد ـ هرچند به گونه‌ای کلی ـ بیان کرده است. اینک به برخی از شبهات در این باره می‌پردازیم.

شبهات

۱. گروهی به‌خطا پنداشته‌اند که دین برای سعادت اُخروی انسان‌ها نازل گردیده و تدبیر زندگی دنیوی مردم به عقل و خرد آنها وانهاده شده است. این‌گونه نگرش، نوعی تفکر سکولاریستی است که با روح تعالیم اسلامی ناسازگار است؛ چراکه در قرآن آیاتی هست که بخشی از اهداف پیامبران را تنظیم روابط اجتماعی بر اساس عدالت،[3] مبارزه با مفاسد اجتماعی[4] و سنت‌های ناپسند مستکبران، تشویق مردم به کارهای نیکو[5] و رشد و تربیت صحیح[6] می‌داند. بی‌گمان بدون تشکیل حکومت تحقق چنین اهدافی میسر نیست و حاکم اسلامی نیز وظیفه دارد بستر

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۸۳.

۲. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱ و ۸۶؛ محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۷۷.

۳. «لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ.» (حدید(۵۷): ۲۵.)

۴. «قَدْ جاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ أَشْياءَهُمْ وَ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.» (اعراف (۷): ۸۵؛ هود(۱۱): ۸۵ و شعراء (۲۶): ۱۴۶ و ۱۵۲.)

۵. «وَ قالَ مُوسى لِأَخِيهِ هارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ.» (اعراف (۷): ۱۴۲ و ۱۵۷؛ شعراء(۲۶): ۱۴۶.)

۶. «كَما أَرْسَلْنا فِيكُمْ رَسُولاً مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِنا وَ يُزَكِّيكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.» (بقره (۲): ۱۵۱.)

www.plus1.blogfa.com

اجرای احکام الهی را در جامعه مهیا نماید تا جامعه بر اساس عمل به آن احکام الهی، به سعادت رسد.

۲. برخی برآن‌اند که چون دین اسلام و اصول و احکام آن جاودانه و برای همه عصرهاست، طبعاً باید اصول آن ثابت باشد، در حالی که کیفیت زندگی انسان متغیر است. اگر بگوییم دین افزون بر سعادت اُخروی انسان، سعادت دنیوی وی را نیز مورد توجه قرار داده، چگونه اصول ثابت می‌تواند با زندگی متغیر انسان‌ها سازگار باشد؟ بنابراین به‌ناگزیر باید گفت دین برای سعادت اُخروی انسان‌ها آمده است، نه تدبیر زندگی دنیوی آنها.

در پاسخ به این شبهه باید گفت: اول اینکه زندگی اُخروی انسان از زندگی دنیوی او جدا نیست. به سخن دیگر، دنیا مزرعه آخرت است و زندگی در آخرت، تابع و بازتابی از زندگی این‌جهانی است. دوم اینکه تحقق بسیاری از احکام و قوانین الهی، مبتنی بر تشکیل حکومت و تدبیر زندگی دنیوی توسط متولیان دین است. بنابراین چگونه می‌توان به قرآن اعتقاد داشت و بسیاری از احکام را بی‌فایده و عبث دانست؟ در واقع اعتقاد به احکام ملازم با تدبیر زندگی این‌جهانی است.

همچنین قرآن و روایات در بسیاری از موارد حکم کلی ثابت را بیان می‌دارند که می‌توان حکم هر مسئله جزئی را با توجه به آن کلیات ثابت، آشکار نمود؛ درست مانند علوم ریاضی که اصول آن ثابت است، ولی هر مسئله‌ای را می‌توان با توجه به آن اصول ثابت حل کرد. نیز می‌توان گفت برخی از نیازهای آدمی نیز ثابت است، اما شکل و مصداق آن تغییر می‌کند. برای نمونه، قرآن می‌فرماید: توان دفاعی خود را در برابر دشمنان بالا ببرید.[1] این حکم و قاعده ثابت است، ولی مصادیق آن در زمان‌های مختلف متفاوت می‌باشد: در یک زمان مصداق توان دفاعی، اسب و شمشیر بود، اما اکنون هواپیما و موشک و تانک و جز اینهاست. بنابراین تدبیر زندگی دنیوی انسان با اصول ثابت و جاودانه اسلام منافاتی ندارد.

قرآن با تعقل و خردورزی مخالف نیست و در برخی موارد، تدبیر و برنامه‌ریزی زندگی را

۱. «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ» (انفال (۸): ۶۰)

نیز به عهدهٔ عقل نهاده است و حتی عقل، یکی از منابع فقه اسلامی به شمار می‌رود. بنابراین وحی الهی به کمک عقل می‌تواند سعادت انسان را در دنیا و آخرت تأمین نماید.

۲. سکولاریسم[1]

امروزه در جوامع غربی، تفکری وجود دارد که می‌کوشد بدون استعانت از دین به ساماندهی زندگی دنیوی انسان‌ها بپردازد. معتقدان به این نگرش، تأثیر دین را تنها در جنبه شخصی و خصوصی زندگی انسان محدود کرده‌اند. اینک جای این پرسش است که آیا چنین تفکری می‌تواند بر مبانی صحیحی استوار باشد؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا به اختصار به تعریف سکولاریسم و زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری و سپس به مبانی آن اشاره می‌کنیم و در انتها به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

تعریف سکولاریسم

سکولاریسم در اصل مفهومی غربی است که توصیفگر نوعی تفکر خاص درباب جهان و انسان و تدبیر جامعه است که در شرایط خاص جامعه غربی رخ نموده است. این واژه در زبان فارسی به معنای دنیامداری، دنیامحوری، دین‌گریزی و دین‌جدایی است.

در معنای اصطلاحی، بریان ویلسون در *دائرة المعارف دین*، سکولاریسم را چنین تعریف می‌کند: سکولاریسم یک ایدئولوژی است که مدافعان آن آگاهانه همه امور و مفاهیم ماورای طبیعی و وسایط و کارکردهای مربوط به آن را نفی می‌نمایند و از اصول غیردینی یا ضددینی به‌عنوان مبنای اخلاق شخصی و سازمان اجتماعی دفاع می‌کنند.[2]

به تعبیری دیگر، قائلان به سکولاریسم می‌کوشند زندگی انسان را از طریق ابزارهای مادی صرف، یعنی عقل ابزاری و علوم‌تجربی‌و بدون استعانت از وحی، توسعه و سامان بخشند. به لحاظ فلسفی، سکولاریسم خود را در ساختار نظام‌های فکری و رفتاری عقلانی نمودار می‌سازد؛ به‌گونه‌ای که آموزه‌های وحیانی و ماورای طبیعی را کاملاً نادیده می‌گیرد.

1. Secularism

۲. میرچا الیاده، *فرهنگ و دین* (برگزیده مقالات دائرة المعارف دین)، ص ۱۲۶.

www.plus1.blogfa.com

یا مورد انتقاد قرار می‌دهد. به لحاظ سیاسی نیز می‌کوشد سیاست را از تأثیر آموزه‌های دینی دور نگاه دارد. در حوزه تعالیم و تربیت نیز سعی می‌کند تا تعالیم دینی را از برنامه آموزشی کنار نهد.[1]

زمینه‌ها و عوامل پیدایش سکولاریسم

عواملی چند باعث پیدایش سکولاریسم در مغرب‌زمین شد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

یک. متون مقدس و منابع اولیه دینی

تفسیرهای ناروا از کتاب مقدس مسیحیان و اندیشه‌های تحریف‌شده‌ای که در این کتاب راه یافته بود راه را برای ظهور سکولاریسم هموار ساخت که برخی از آنها بدین قرار است:

جدایی دین از سیاست

در کتاب مقدس مسیحیان آمده است که حضرت عیسی ﷺ در پاسخ به این پرسش فریسیان که آیا جزیه دادن به قیصر رواست، گفت: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا.»[2]

این عبارت بدین معناست که جزیه دادن که کاری دنیوی است، شأن و مقام قیصر است و به خدا ارتباطی ندارد، یا به تعبیر دیگر، شأن و مقام حکومت از شئون بشری و دنیوی است و نه از شئون الهی و دینی. بر اساس چنین تفسیری، جدایی دین و امور خدایی از سیاست و حکومت، آموزه‌ای دینی است.

در تعبیری دیگر، حضرت عیسی ﷺ در پاسخ به سؤال پیلاطس که پرسید: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ فرمود:

> اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدّام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم.
> لکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.[3]

1. Jaroslav Pelikan, "Christianity in Western Europe" in Encyclopedia of Religion, vol. 3, P. 385

۲. متی، ۱۲ / ۲۲ ـ ۱۸؛ مرقس، ۱۲ / ۱۵.

۳. یوحنا، ۱۹ / ۳۶.

از این تعبیر نیز به خوبی برمی‌آید که پادشاهی این جهان، مربوط به عیسی ﷺ و حواریون او نیست و کسان دیگری که با او نسبتی ندارند، باید در این جهان پادشاهی کنند. این آموزه درواقع جدایی دین از سیاست را اعلام می‌دارد.

نبودِ قوانین اجتماعی و حکومتی

در آیین مسیحیت، قوانینِ اجتماعی و حکومتی یا به تعبیری شریعت وجود ندارد و حتی مسیحیانی که تا نیمه اول قرن اول میلادی به شریعت تورات ملتزم بودند، از آن تاریخ به بعد شریعت تورات را که مشتمل بر برخی احکام اجتماعی بود، نسخ و ملغی کردند. در سال ۵۰ (یا ۴۹) میلادی شورای مسیحیان اورشلیم مرکب از یعقوب، پولس، برنابا و دیگران، به نسخ شریعت موسی فتوا دادند که این خود به معنای حلال دانستن ربا، شراب، گوشت خوک و جز اینها بود. ایشان از محرمات، تنها به زنا و خوردن حیوانات خفه‌شده و خون و ذبیحه بت‌ها بسنده کردند.[1]

طبیعی هنگامی که در مسیحیت برای تدبیر و ساماندهی زندگی اجتماعی قوانین دینی نباشد، به‌ناگزیر باید از قوانین عقلی مدد گرفت.

ناسازگاری آموزه‌های کلامی و فلسفی مسیحیت با عقل و علوم تجربی

در کتاب مقدس تحریف‌یافته مسیحیان، آموزه‌هایی وجود داشت که با عقل و دانش تجربی سازگار نبود و این خود عامل و زمینه‌ای بود برای روشنفکران، دانشمندان و فیلسوفان که نسبت به مسیحیت بی‌اعتنا و بی‌رغبت شوند و موضعی سکولاریستی اتخاذ کنند و چون در دنیای غرب، مسیحیت کامل‌ترین دین تلقی می‌شد، مسیحیت‌گریزی درواقع دین‌گریزی لحاظ شد. برای مثال می‌توان به آموزه‌های گناه ذاتی انسان، مرگ فدیه‌وار عیسی مسیح،[2]

۱. محمود رامیار، *بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی*، ص ۱۹۶؛ *کتاب اعمال رسولان*، ۱۵ / ۲۹ ـ ۲۳؛ نینیان اسمارت، *تجربه دینی بشر*، ج ۲، ص ۹۹.

۲. از دیدگاه مسیحیت، خطای آدم و حوا در خوردن درخت ممنوعه، یعنی درخت معرفت باعث شد آنان ذاتاً گنهکار و پلید گردند و بدین طریق، این گناه ذاتی را برای بشریت به ارث بگذارند. (*تورات*، سفر پیدایش، ۱۲ ـ ۲.) بر اساس این آموزه جستجوی معرفت در تعارض با رستگاری و خلود انسان در بهشت است. انسان یا باید علم و دانش را برگزیند یا سعادت در بهشت را.)

به نظر مسیحیان، عیسی رنج را تحمل نمود و به صلیب کشیده شد تا مرگ او فدیه انسان گنهکار گردد (جان بایر. ناس، تاریخ

الوهیت و تجسد مسیح، تثلیث و عشای ربانی اشاره نمود که مخالف عقل است. همچنین قدیس آگوستین (۴۳۰ - ۳۵۴) و قدیس آکویناس (۱۲۷۴ - ۱۲۲۴) فلسفه افلاطونی و ارسطویی را چنان با تعالیم مسیحی آمیخته بودند که انکارشان، انکار مسیحیت تلقی می‌گردید.

ایان باربور در این باره می‌گوید:

> الهیات اهل کتاب در قرون وسطی آن‌چنان با مکتب ارسطو درهم آمیخته بود که هر معارضه‌ای با کیهان‌شناسی ارسطو را به حساب معارضه با مسیحیت می‌گذاشتند.[1]

البته در قرن هفدهم و هجدهم تفکر توماس آکویناس دچار فراموشی شد، اما دیگر بار احیا گردید که این امر تا حدی نتیجه بخشنامه پاپ لئوی دوازدهم بود. او در این بخشنامه، مطالعه آثار توماس آکویناس را بر همه دانشجویان الهیات ضروری دانست و تعلیمات آکویناس را معیاری قرار داد که عالمان الهیات نباید جز به دلایل مهم از آن دور شوند.[2] همچنین جنجالی که بر سر تئوری تکاملی داروین و نظر گالیله و کوپرنیک در نجوم و تحقیقات انتقادی مربوط به کتاب مقدس و... در عالم مسیحیت به‌پا شد، بسیاری از روشنفکران نیمه دوم قرن نوزدهم را به این فکر انداخت که دین و علم ضرورتاً در تعارض با یکدیگرند.

دو. رفتار و برخورد نادرست متولیان کلیسا

رفتار و برخورد ناشایست متولیان کلیسا، مردم را از دین گریزان کرد و سبب شد آنان در ساماندهی زندگی خود، دیگر به کلیسا اعتنایی نکنند. فساد مالی و اخلاقی، فروش

جامع ادیان، ص ۶۰۷؛ نینیان اسمارت، *تجربه دینی بشر*، ج ۲، ص ۱۴۴.)

بر طبق این آموزه، همه انسان‌ها به علت خطای دو نفر گنهکار مورد خشم و غضب الهی قرار می‌گیرند و عیسی رنج را تحمل می‌کند تا فرد دیگر به سعادت برسد. این آموزه مخالف عقل است؛ زیرا چگونه به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی می‌تواند گناه را از انسان‌های دیگر بزداید؟

۱. ایان باربور، *علم و دین*، ص ۶۳.

۲. نینیان اسمارت، *تجربه دینی بشر*، ج ۲، ص ۱۷۷.

www.plus1.blogfa.com

آمرزش‌نامه‌ها و دادگاه‌های تفتیش عقاید ازجمله این رفتارهای پلید و نادرست بود که به برخی از آنها به اختصار اشاره می‌نماییم:

فساد اخلاقی

اصولاً یکی از عوامل دین‌گریزی آن است که رفتار متولیان و متصدیان دین با گفتار آنها متفاوت باشد. از این روست که در تعالیم اسلامی تأکید شده است کسانی که به تربیت دینی مردم همت می‌گمارند، پیش از پرداختن به تربیت آنها باید به تربیت و تأدیب نفس خود بپردازند. تفاوت در گفتار و رفتار حاکمان کلیسا و اخلاق ناپسند آنها، خود یکی از عوامل دین‌گریزی بوده است.

ویل دورانت، مورخ بزرگ مغرب‌زمین در کتاب *تاریخ تمدن* می‌نویسد:

> زمینه اخلاق در میان روحانیان به قدری سست بود که می‌شد هزاران شاهد برای اثبات آن آورد. زندگی بی‌بندوبار روحانیان ایتالیا موضوعی است که به‌کرات در ادبیات ایتالیا نمودار شده است.[1]

پاپ لئوی دهم در سال ۱۵۱۶ درباره راهبان چنین می‌گوید: بی‌انضباطی در دیرهای فرانسه و زندگی نامتعادل و ناسنجیده راهبان، چنان فزونی یافته است که هیچ‌کس ـ نه پادشاه، نه حاکم و نه مردم ـ برای آنها ارزش و احترامی قائل نیست.

ویل دورانت در همین باره می‌نویسد: نفرت مردم از روحانیان فاسد در این ارتداد و از دین‌برگشتگی بزرگ، عامل کوچکی نبود.[2]

برخوردهای خشن با دانشمندان

دینی که باید حامی علم و تفکر و تعقل باشد، به گونه‌ای جلوه کرد که هیچ‌گاه با پیشرفت و طرح نظریات جدید علمی سر سازگاری نداشت. بنابراین میان روشنفکران و متفکران، این اعتقاد پدید آمد که باید از میان آن دو یکی را برگزینند: دین و یا پیشرفت و طرح نظریات

---

۱. ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ج ۵، ص ۶۰۴.

۲. همان، ص ۶۲.

www.plus1.blogfa.com

علمی، متفکران و اندیشمندان به جای اینکه با دین تحریف‌شده و روحانیان فاسد مبارزه کنند، به‌خطا اصل دین را کنار نهادند.

ویل دورانت آمار قربانیان این برخورد خشن را بدین‌سان گزارش می‌دهد: از سال ۱۴۸۰ تا ۱۴۸۸، ۸ هزار و ۸۰۰ تن سوخته و ۹۶ هزار و ۴۹۴ تن به کیفرهای مختلف محکوم شدند و از سال ۱۴۸۰ تا ۱۸۰۸، ۳۱ هزار و ۹۱۲ تن سوخته و ۲۹۱ هزار و ۴۵۰ تن محکوم شدند.[1]

بر این اساس کلیسا بدترین نوع خشونت را با استناد به دین و به نام دفاع از اعتقادات دینی، علیه دانشمندان و آزادی‌خواهان اعمال می‌کرد. این رفتارها دین را در اذهان دانشمندان و متفکران، علم‌ستیز و خردسوز جلوه داد و درنتیجه آنان را در صف مخالفان دین قرار داد.

تاکنون به برخی از عوامل و زمینه‌های مهم پیدایش سکولاریسم برشمردیم. اکنون اجمالاً به مبانی و اصول سکولاریسم خواهیم پرداخت.

مبانی سکولاریسم

با توجه به تعریف سکولاریسم که می‌کوشد زندگی انسان را در حوزه‌های فردی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از طریق ابزارها و روش‌های مادیِ صرف و یا بر اساس اصول غیردینی یا ضددینی ساماندهی کند، می‌توان علم‌گرایی و عقل‌گرایی را از مبانی سکولاریسم دانست.

یک. علم‌گرایی

علم‌گرایی برگردان فارسی واژه Scientism است، به معنای اعتقاد به لزوم محوریت علوم‌تجربی و روش‌تجربی در همه شئون زندگی. متفکر سکولار اعتقاد دارد که بر اساس علم‌تجربی می‌توان به تدبیر جامعه پرداخت. با رشد و تکامل و موفقیت‌ها و دستاوردهای چشمگیر علوم‌تجربی نظیر فیزیک، ریاضیات، شیمی، زیست‌شناسی و نجوم در عرصه‌های مختلف، این اعتقاد در ذهن برخی شکل گرفت که می‌توان به روش مشابه، نظامی فکری در باب زندگی این جهانی طراحی کرد. از آنجا که روش علوم‌تجربی، روش مکانیکی و مشاهده و

۱. همان، ج ۶، ص ۲۶۳.

آزمایش است که بر اساس آن هر حادثه‌ای برحسب حادثهٔ پیش از خود تبیین می‌گردد، طبعاً جهان نیز همانند ماشینی مکانیکی در نظر گرفته می‌شود که وجود هر حادثه و حرکتی با توجه به علت آن ضروری و حتمی است و دیگر نیازی به فرض عالم ماورای‌طبیعت نیست.

از آنجا که روش مکانیکی در همه قلمروهای دانش نظیر اخلاق، مابعدالطبیعه و دین کارآیی نداشت، چنین قلمروهایی از حوزه معرفت کنار نهاده شد و به حوزه معرفت تجربی بسنده گردید. درنتیجه، سکولار کردن دانش بدین معنا شد که حوزه معرفت باید به حوزه دانش تجربی محدود گردد و علوم غیرتجربی به‌عنوان امور نامعقول و غیرعقلانی باید از حوزه علم جدا شود. به سخن دیگر، علم‌گرایی در حوزه شناخت، تجربه‌گرا شد که روش شناخت آن مشاهده و آزمایش و تجربه است.

می‌توان گفت پشتوانه تفکر سکولاریستی، نوعی مادی‌گرایی است که قلمرو هستی را به عالم ماده محدود می‌کند و ماورای عالم ماده و تأثیرات عالم ماوراءالطبیعی در عالم ماده را قابل شناخت نمی‌داند. درنتیجه مفاهیم و آموزه‌های کتاب مقدس نظیر خدا، فرشته، بهشت، جهنم، وحی، امدادهای غیبی، دعا و معجزات که از مفاهیم آزمون‌ناپذیر تجربی‌اند و در مقیاس تجربه نمی‌گنجند، باید از حوزه علم و معرفت بیرون روند. بدین ترتیب دین و مفاهیم بنیادی آن از تدبیر و تبیین‌گری امور دنیوی کنار نهاده شد.

دو. عقل‌گرایی

عقل‌گرایی،[1] این باور است که همه رفتارها و عقاید باید مبتنی بر عقل باشد، نه احساسات یا عقاید دینی.[2] البته تصور سکولاریسم از عقل، آن عقلی است که از مبانی دینی بهره نمی‌گیرد. این تعریف و کارکرد عقل، صحیح نیست؛ زیرا چه بسیار فیلسوفان عقل‌گرایی که با تکیه بر عقل، خدا و عقاید دینی را اثبات نموده‌اند و در زمره متدینان زندگی می‌کنند. بنابراین چنین معنایی از عقل‌گرایی ـ که بر اساس آن عقل نباید از اصول دینی بهره گیرد ـ درواقع ایجاد نوعی محدودیت بی‌دلیل برای عقل است.

1. Rationalism

۲. فرهنگ آکسفورد.

www.plus1.blogfa.com

در هر حال اندیشمندان دوره رنسانس با توجه به توانایی عقل در حوزه علم‌تجربی گمان کردند که می‌توان در همه عرصه‌های زندگی به جای دین بر عقل تکیه کرد و بر اساس آن، زندگی این جهانی را سامان بخشید.

حال پرسیدنی است چه عواملی باعث شد برخی از متفکران مغرب‌زمین به این باور برسند که باید با عقل صرف و بدون استعانت از وحی به تدبیر زندگی این جهان بپردازند؟ عوامل متعددی در این باره مؤثر بود که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. **آموزه‌های مسیحیت:** بسیاری از آموزه‌های مسیحیت نظیر تثلیث، گناه ذاتی انسان، الوهیت و تجسد عیسی مسیح رازوار بوده و با عقل هماهنگی ندارد و نمی‌توان آنها را با عقل فهم کرد. از همین رو، این فکر در اذهان برخی پدید آمد که یا باید تعقل و تفکر را برگزید یا دین و اعتقادات دینی را.

۲. **تعابیر متفکران بزرگ مسیحی:** این متفکران تعابیری دارند که بر اعتقاد آنان به ناسازگاری عقل و دین دلالت می‌کند:

ترتولیان (۲۲۰ ـ ۱۶۰) از پدران کلیسای اولیه می‌گفت: آتن را با اورشلیم چه کار؟ آکادمی را با کلیسا چه کار؟ روشن است که آتن و آکادمی نماد تعقل، فلسفه و علم، و اورشلیم نماد دین و کلیساست.[1]

پولس، حواری عیسی مسیح نوشت که باخبر باشید کسی شما را به فلسفه و مکر باطل نرباید.[2]

در این تعبیر، فلسفه که نماد عقل‌گرایی است، در کنار مکر باطل قرار گرفته است.

برخورد نادرست کلیسا با متفکران و فیلسوفان: عالمان و فیلسوفان بر اثر برخورد متولیان کلیسا با آنان به این باور رسیدند که از دین فاصله گیرند و تنها با عقل به تدبیر زندگی بپردازند.

نقد و بررسی

از آنچه گفتیم، به‌نیکی برمی‌آید که سکولاریسم پدیده‌ای غربی است که با توجه به شرایط و زمینه‌های آن در جامعه غربی شکل گرفته است. برخورد نادرست حاکمان کلیسا با دانشمندان و عالمان چه‌بسا بیشترین نقش را در کنار نهادن دین داشته است. هرچند دانشمندان علوم‌تجربی و متفکران شاید تا اندازه‌ای حق داشته باشند که با حاکمان کلیسا به جهت برخوردهای نادرستشان، مخالفت ورزند، اما این مخالفت دلیلی نیست که بر اساس آن با اصل دین، خدا، عالم آخرت و قوانین عقلانی الهی نیز موافق نباشند. برای مثال، ممکن است کسانی طلای تقلبی به بازار عرضه کنند و افرادی را نیز اغفال کنند. افراد اغفال‌شده که بسیار ناراحت و عصبانی‌اند، آیا باید از اصل طلا روی‌گردان شوند، یا از طلای غیرواقعی و سوءاستفاده‌کنندگان از آن؟

۱. نینیان اسمارت، *تجربه دینی بشر*، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. *رساله پولس به کولسیان*، ۲ / ۸.

انسان واقع‌گرا می‌تواند ضمن احترام به علوم‌تجربی و عقل بشری، از تعالیم وحیانی انبیای الهی نیز برای ساماندهی زندگی خود و آخرت خویش مدد گیرد؛ چراکه هیچ ناسازگاری بین علوم‌تجربی و عقل انسانی و تعالیم وحیانی وجود ندارد. از نگاه اسلام، کسب علم بر هر مسلمانی واجب و ضروری است و عقل انسان همسنگ با تعالیم انبیای الهی از حجیت و اعتبار برخوردار است، اما باید در کنار این اعتبار احترام، قلمرو محدود آنها نیز مورد توجه قرار گیرد.

اینک به‌اختصار به نقد علم‌گرایی و عقل‌گرایی و نیز به دیدگاه اسلام در باب سکولاریسم می‌پردازیم:

نقد علم‌گرایی

۱. هرچند اسلام برای علم ارزش بسیاری قائل است، این نکته را نیز باید یادآور شد که حوزه فعالیت علوم‌تجربی، محدود به عالم مادی و آزمایش و تجربه است و در بیرون از این حوزه، یعنی عالم ماورای طبیعی نمی‌تواند نفیاً و اثباتاً به اظهارنظر بپردازد. موضع علم‌تجربی در حوزه ماورای عالم ماده، لاادری‌گری یا ندانم‌گویی است. بنابراین اگر سکولاریسم برآن است که از علوم‌تجربی در زندگی مادی انسان بهره گیرد، کاملاً امری پسندیده است. اما اگر با یافته‌های علوم‌تجربی می‌خواهد همه ابعاد وجودی انسان ازجمله بعد اخلاقی و معنوی و همچنین عالم ماورای طبیعی و عالم آخرت را توجیه نماید، بی‌شک چنین تفکری نادرست است؛ زیرا ابزار علم‌تجربی مشاهده و آزمایش است و چنین ابزاری در این حوزه‌ها کارایی لازم را ندارد.

www.plus1.blogfa.com

۲. یافته‌ها و نتایج علمی از قطعیت لازم برخوردار نیست؛ چه آنکه پیوسته فرضیه‌ای نو به جای فرضیه پیشین می‌نشیند. حال چگونه می‌توان با این یافته‌های لرزان و تغییرپذیر، به اظهارنظر قطعی درباب عالم پرداخت و عالم ماورای طبیعت و آخرت را انکار نمود و زندگی انسان را به عالم مادی محدود کرد.

۳. اعتقاد به خدا و عالم آخرت، در ساماندهی زندگی انسان نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، اما لازمه علم‌گرایی و مادی‌گرایی نادیده گرفتن چنین اعتقاداتی و در واقع نادیده انگاشتن بخش مهمی از نیازهای اساسی انسان است؛ چراکه انسان به لحاظ فطری خداجو و جاودانه‌طلب است.

بنابراین علم‌گرایی، قلمرو هستی را به عالم ماده محدود کرده است و از قلمروهای دیگر هستی نظیر عالم ماورای طبیعت و آخرت، غفلت ورزیده. همچنین از میان شیوه‌های مختلف کسب آگاهی، به شیوه مشاهده و آزمایش بسنده کرده و از روش عقلی و شهود عرفانی و تعالیم وحیانی، صرف‌نظر نموده است. چنین غفلتی، محروم کردن انسان از دستیابی به حوزه‌های دیگر معرفت است که ضایعه‌ای بس بزرگ برای انسان به‌شمار می‌رود.

نقد عقل‌گرایی

در بحث نیاز انسان به تعالیم انبیای الهی یادآور شدیم که عقل حجت درونی انسان و مورد تکریم اسلام است، اما تنها با استفاده از آن نمی‌توان به سعادت دنیا و آخرت نایل گردید. عقل انسان برای تدبیر زندگی دچار اختلاف و تناقضات بسیار است. هرکس بر اساس عقل ادعا می‌کند که شیوه او برای ساماندهی زندگی اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی صحیح‌تر است، از این رو اتفاق‌نظر افراد بر سر یک شیوه واحد، بسیار دشوار است. حال چگونه می‌توان بر پایه عقل، به شیوه‌ای واحد برای ساماندهی جامعه دست یافت؟ چنین آرمانی، هیچ‌گاه برای آدمی حاصل نمی‌شود، از همین روی تنها راه چاره، متوسل شدن به دین و قوانین آن برای اداره جامعه است.

همچنین عقل انسان بسیاری از خوبی‌ها و بدی‌ها (نظیر خوبیِ عدالت و بدیِ ظلم) را به طور کلی درک می‌کند، ولی در تشخیص مصادیق آن با مشکل رو به روست. بنابراین عقل به تنهایی نمی‌تواند راهگشای انسان باشد.[1]

---

۱. پیش‌تر در بحث نیاز ضروری انسان به نبوت، درباره نارسایی عقل انسانی سخن گفتیم

دیدگاه اسلام در باب سکولاریسم

از دیدگاه اسلام پیامبران الهی برای این مبعوث شده‌اند که انسان را از ظلمت برهانند و عدالت را در جامعه برپا نمایند و فضایل و کرامت اخلاقی را نیز به اوج رسانند. بی‌گمان لازمه اجرای این اهداف آن است که پیامبران، سرپرستی جامعه انسانی را بر عهده گیرند.

پاره‌ای از مسلمانانِ طرفدار سکولاریسم که دین را تنها در عرصه مسائل فردی خلاصه کرده‌اند و بر این باورند که اگر دین در عرصه سیاست دخالت کند از قداست آن کاسته می‌شود، از آموزه‌های اسلامی فاصله گرفته‌اند. چرا که پیامبر اسلام هدایت امور دینی و دنیوی مردم را توأمان برعهده داشت و پس از او نیز امامان معصوم این هدایت عام را عهده‌دار شده‌اند. قرآن در آیه‌ای به‌صراحت بیان می‌کند که دین با فرمانروایی و تدبیر سیاسی جامعه سازگاری دارد:

> ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.[1]

در این آیه منظور از کتاب و حکمت، مرجعیت علمی و دینی است و مقصود از فرمانروایی بزرگ نیز مرجعیت سیاسی است که خداوند به فرزندان حضرت ابراهیم عطا کرده است.

اجرای احکام اسلامی نیز نیازمند تشکیل حکومت است. اعتقاد به حکومت جهانی حضرت ولی عصر(عج) نیز بیانگر آن است که دخالت دین در عرصه مسائل اجتماعی و حکومتی، آموزه‌ای دینی است.[2] بنابراین دین با تدبیر زندگی دنیایی مردم هم‌سمت و سو است و سکولاریسم نیز با تعالیم قرآن ناسازگار است.

۳. لیبرالیسم

امروزه جوامع غربی می‌کوشند از تفکری به نام لیبرالیسم دفاع کنند و آن را سرلوحه زندگی خود قرار دهند. اما لیبرالیسم چیست و آیا می‌توان زندگی انسان را بر اساس ارزش‌ها

---

۱. نساء(۴): ۵۴

۲. این مسئله را در بحث ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت به‌تفصیل پی خواهیم گرفت

و مبانی آن تدبیر نمود؟ برای پاسخ به این پرسش به‌اختصار به بحث در باب لیبرالیسم می‌پردازیم:

معنای لغوی و اصطلاحی

لیبرالیسم[1] به معنای آزادی‌خواهی و آزادمنشی است که از واژه لیبرال به‌معنای آزادی‌خواه برگرفته شده است. لیبرال، فردی است که به آزادی و اختیار و قدرت انتخاب انسان‌ها اعتقاد دارد و از آنجا که افراد گوناگون در برهه‌های زمانی متفاوت از آزادی، معانی مختلفی قصد کرده‌اند، لیبرالیسم چندمعنا و مبهم شده است.[2]

لیبرالیسم پدیده و ایدئولوژی غرب صنعتی است؛ به‌گونه‌ای‌که نمی‌توان آن را از تمدن غرب متمایز کرد. این اصطلاح در اصل اسپانیولی است و از نام حزبی سیاسی برآمده است که در اوایل قرن نوزدهم از استقرار حکومت مشروطه در اسپانیا طرفداری می‌کرد. بعدها اصطلاح لیبرال در کشورهای اروپایی دیگر نیز رایج شد و برای نامگذاری حکومت، حزب، سیاست، یا عقیده‌ای به کار رفت که طرفدار آزادی و مخالف دیکتاتوری و خودکامگی بود. لیبرالیسم در مقام نظام فلسفی، به نظامی بسته از تفکر با اصول ثابت و تغییرناپذیر تبدیل نمی‌شود.[3]

لیبرالیسم را می‌توان به طور دقیق نگرشی به زندگی و مسائل آن وصف کرد که بر ارزش‌هایی همچون آزادی برای افراد، اقلیت‌ها و ملت‌ها تأکید دارد.

زمینه‌های شکل‌گیری لیبرالیسم

برخی سقراط (۳۹۹ ـ ۴۷۰ ق.م) را از آن رو که به آزادی تحقیق و بیان اعتقاد داشت و همچنین پیتر آبلارد (۱۱۴۲ ـ ۱۰۷۹ م) متکلم قرون وسطی را که از پذیرفتن بی‌چون و چرای امریّت آبای کلیسا سرباز زد و بر عقل تأکید بسیار می‌کرد، از لیبرال‌های برجسته دوران باستان و قرون وسطی می‌دانند. اما چنان‌که گفتیم، لیبرالیسم زاییده تمدن بعد از رنسانس غرب است.

---

1. Liberalism.

2. Maurice Cranston, "Liberalism", in: Encyclopedia of Philosophy, ed: paul Edwards, Vol.4, P 4?8

۳. جان سالوین شاپیرو، *لیبرالیسم معنا و تاریخ آن*، ص ۱۱۳؛ اندرو هی‌وود، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، ص ۶۵

www.plus1.blogfa.com

شماری از پیشگامان لیبرالیسم در طلوع عصر جدید به صحنه آمدند که برجسته‌ترین آنها دزیدریوس اراسموس هلندی (۱۵۳۶ ـ ۱۴۶۵)، رنه‌دکارت فرانسوی (۱۶۵۰ ـ ۱۵۹۶) و جان میلتون انگلیسی (۱۶۷۴ ـ ۱۶۰۸) و ایمانوئل کانت آلمانی (۱۸۰۴ ـ ۱۷۲۴) می‌باشند.

اراسموس، انسان‌گرای مسیحی و برجسته دوره رنسانس معتقد بود که آرمان‌های انسان‌گرایی، این امکان را دارند که در درون ایمان مسیحی جایی بیابند. دکارت در کتاب گفتار در روش، با بیانی ساده و روشن و درعین‌حال جسورانه مدعی حاکمیت عقل در امور انسانی شد. از نظر دکارت، عقلْ یگانه روش کشف حقیقت است. میلتون نیز منادی آزادی بود[1] و کانت برای انسان به‌عنوان یک فرد ارزشی ذاتی قائل شد.[2]

افکار این متفکران درواقع زمینه ظهور لیبرالیسم در غرب را فراهم نمود. البته اندیشمندان دیگری نیز در شکل‌گیری لیبرالیسم نقش داشتند که برای نمونه می‌توان به جان لاک انگلیسی، جان استوارت میل و ژان‌ژاک روسو اشاره نمود.

مبانی و ارزش‌های لیبرالیسم

لیبرالیسم، نوعی ایدئولوژی است که در کشورهای مختلف، صورت‌های گوناگونی به خود گرفته است، اما می‌توان یک مجموعه از اصول و ارزش‌ها را به‌عنوان مبانی در همه آنها مشترک دانست:

۱. فردگرایی

یکی از مبانی لیبرالیسم، فردگرایی و یا برتری فرد بر هر گروه اجتماعی یا هیئت جمعی است که بر اساس آن باید با هر فرد همچون غایتی فی‌نفسه رفتار شود نه همچون وسیله‌ای برای پیشبرد اغراض و منافع دیگران. جامعه باید به گونه‌ای ساخته شود که از منافع و استقلال و هویت فرد حمایت کند. از این رو، برتری فرد بر جامعه یکی از ویژگی‌های اساسی ایدئولوژی لیبرالیسم است. فردگرایی در مقابل تفکری در عصر فئودالیسم اروپایی بود که در آن افراد دارای هویت‌های شخصی و منحصربه‌فرد نبودند، بلکه افراد، اعضای گروه‌های اجتماعی

---

۱. جان سالوین شاپیرو، *لیبرالیسم معنا و تاریخ آن*، ص ۱۱.

۲. محمد محمدرضایی، *تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت*، ص ۱۲۵.

www.plus1.blogfa.com

به‌شمار می‌آمدند؛ مانند خانواده، آبادی، جامعه محلی یا طبقه اجتماعی. بنابراین زندگی و هویت افراد اساساً بر مبنای وضعیت گروه‌های اجتماعی تعیین می‌شد.[1]

۲. آزادی

از دیدگاه لیبرالیسم، اعتقاد به شأن والای فرد، به تعهدی در برابر آزادی او می‌انجامد. لیبرال‌ها به شدت معتقدند که زندگی بدون آزادی ارزش زیستن ندارد و از همین روست که آنان همواره خواسته‌اند فرد را از تضییقات و اجبارهای ناعادلانه و بازدارنده‌ای که حکومت‌ها، نهادها و سنت‌ها به او تحمیل می‌کنند رها سازند. فرد خودمختار باید آزاد باشد تا شغلش را برگزیند؛ عقایدش را اظهار کند و حتی ملیت خود را تغییر دهد.[2] اما با این حال لیبرال‌ها هرگز بر این باور نیستند که فرد حق بهره‌مندی مطلق از آزادی را دارد. اگر آزادی نامحدود باشد، به صورت مجوز یا یک حق برای آسیب رساندن به دیگران درمی‌آید.[3]

۳. عقل‌گرایی

دفاع لیبرالیسم از آزادی، با اعتقاد به عقل‌گرایی پیوندی تنگاتنگ دارد. از دیدگاه لیبرالیسم، انسان با عقل خود می‌تواند بهترین منافع خود را بشناسد و پی‌گیرد و به تعبیری عهده‌دار زندگی خود شود و سرنوشت خویش را بسازد. از این رو لیبرال‌ها، عقل را راهنما و هدایت‌گر خود می‌دانند و نه وحی را.[4]

لیبرال‌ها به جهت عقل‌گرایی، همان‌گونه که مدافع آزادی بی‌دینی و بی‌اعتقادی هستند، از آزادی اعتقاد و دین نیز دفاع می‌کنند. بدین بیان، آنان کلیسا را نهادی خصوصی می‌دانند که باید آن را همانند همه نهادهای دیگر پذیرفت. از نظر لیبرال‌ها، رسیدن به آزادی کامل دینی مستلزم دنیوی یا غیردینی ساختن زندگی عمومی است. به طور کلی لیبرال‌ها در همه‌جا از جدایی کلیسا از دولت، آموزش همگانی و غیردینی، ازدواج مدنی و قوانین اجازه‌دهنده طلاق

---

۱. اندرو هی‌وود، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، ص ۶۸ ـ ۶۶؛ جان سالوین شاپیرو، *لیبرالیسم معنا و تاریخ آن*، ص ۴؛ جان‌کری، *لیبرالیزم*، ص ۱۶.

۲. جان سالوین شاپیرو، *لیبرالیسم معنا و تاریخ آن*.

۳. اندرو هی‌وود، *در آمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، ص ۶۹.

۴. همان، ص ۷۵ ـ ۷۳؛ جان سالوین شاپیرو، *لیبرالیسم معنا و تاریخ آن*، ص ۷.

دفاع کرده‌اند.[1] به تعبیری دیگر، آنان به نوعی سکولاریسم اعتقاد دارند که در آن نهاد دین باید از نهاد دولت و حکومت جدا باشد و دین تنها به حوزه خصوصی افراد مربوط است.

۴. عدالت و برابری حقوق انسان‌ها

یکی دیگر از اصول بنیادین تفکر لیبرال، برابری و عدالت است که بر طبق آن همه افراد از حقوق و احترام یکسان برخوردارند و در برابر قانون دارای حقوق برابرند و حق دارند از آزادی مدنی برخوردار باشند. هیچ قانونی نباید به برخی، امتیازات خاصی بدهد و به برخی نیز تبعیض‌های خاصی تحمیل کند. قانون، خواه یاری‌دهنده و حمایت‌کننده و خواه مجازات‌کننده باید برای همه یکسان باشد.[2] لیبرال‌ها کسب ثروت را نشانه شایستگی افراد می‌دانند. آنها معتقدند افراد از طریق پشتکار و به‌کارگیری قابلیت‌های فردی دارایی و ثروت را کسب نموده‌اند.

۵. تساهل

تساهل به معنای مدارا، آرمانی اخلاقی و اصلی اجتماعی است که به مردم اجازه می‌دهد که به طریقی سخن بگویند و عمل کنند که مطلوب ما نباشد. لیبرال‌ها اغلب این جمله معروف ولتر (۱۷۷۸ ـ ۱۶۹۴) را تکرار کرده‌اند که من از آنچه تو می‌گویی بیزارم، اما تا پای مرگ از حق تو برای گفتن آن دفاع می‌کنم.

آزادی‌های مدنی نظیر آزادی بیان، آزادی تشکیل انجمن‌ها و آزادی دین و مذهب، جملگی ضامن تساهل‌اند. از این رو، بیشتر مفسران می‌پذیرند که لیبرالیسم دست‌دردست کثرت‌گرایی تلاش می‌کند؛ آن هم در راستای ایجاد تنوع در ارزش‌ها و عقاید و علایق که فی‌نفسه خوب تلقی می‌شوند.

دفاع لیبرالیسم از تساهل ابتدا در قرن هفدهم در تلاش نویسندگانی همچون جان‌میلتون (۱۶۷۶ ـ ۱۶۰۸) و جان‌لاک برای دفاع از آزادی گزینش دین و مذهب ظهور کرد. جان‌لاک در نامه‌ای درباره تساهل استدلال کرد که چون وظیفه حقیقی حکومت همانا صیانت از حیات،

---

۱. جان‌سالوین شاپیرو، *لیبرالیسم معنا و تاریخ آن*، ص ۷.

۲. همان، ص ۴؛ اندرو هی‌وود، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، ص ۷۶

www.plus1.blogfa.com

آزادی و مالکیت افراد است، هیچ‌گونه حقی برای مداخله در «مراقبت از روح انسان‌ها» ندارد.[1] بنابراین لیبرالیسم درواقع مشوّق نسبیت‌گرایی اخلاقی و فرهنگی است.

نقد و بررسی

چنان‌که گفتیم، لیبرالیسم ساخته غرب صنعتی است که با توجه به شرایط حاکم در غرب رشد و تکامل یافت. مبانی و ارزش‌های لیبرالیسم تا حدی در عناوین کلی آن نظیر احترام به فرد، عدالت، پیروی از عقل و همزیستی مسالمت‌آمیز، مورد قبول عقل و اسلام است. اما همان‌گونه که متفکران لیبرالیست نگرش‌های مختلفی نسبت به این آموزه‌ها دارند و با این وجود عناوین کلی آن را می‌پذیرند، اسلام نیز این‌گونه عناوین را قبول دارد، ولی معنای خاصی از آنها اراده می‌کند. اینک برخی از ارزش‌ها و مبانی لیبرالیسم را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

۱. فردگرایی، آزادی و عقل‌گرایی را می‌توان ملازم هم دانست. اگر باید در برابر هر گروه اجتماعی برتری را به فرد داد، بدین معناست که باید آزادی او محترم شمرده شود. دفاع از آزادی فرد، ملازم با اعتقاد به عقل‌گرایی که عنصر محوری آن آزادی است می‌باشد.

آزادی مفهوم بسیار دلنشینی است که همه انسان‌ها بدان عشق می‌ورزند و برای آن مبارزه می‌کنند و حتی جان خود را در این راه قربانی می‌کنند. اما هنگام سخن درباره آزادی، باید از خود پرسید آزادی از چه چیز و برای چه‌چیز؟

لیبرال‌ها براین باورند که آزادی به معنا رها شدن فرد به حال خود است تا فارغ از مداخله دیگران به دلخواه خویش عمل کند. این معنای از آزادی جنبه منفی دارد؛ زیرا مبتنی بر نبودِ محدودیت‌ها و الزامات خارجی برای فرد است. اما سؤال مهم‌تر، آزادی برای چه چیزی بود که لیبرال‌های جدید و متأخر، هوادار و مجذوب آن شدند و آن را آزادی مثبت نامیدند که بر اساس آن انسان آزاد است تا استعدادهای خود را شکوفا سازد.[2]

در بحث آزادی پرسش اساسی این است که آدمی باید آزاد باشد تا چه کاری انجام دهد؟ روشن است که انسان دارای دو دسته تمایلات است؛ یکی خواست‌هایی که برخاسته از

۱. اندرو هی‌وود، *درآمدی بر ایدئولوژی سیاسی*، ص ۷۹.
۲. همان، ص ۷۲.

تمایلات نفسانی و حیوانی اوست که با حیوانات مشترک است و دیگری خواست‌هایی که مترقی و عالی است و مربوط به جنبه‌های انسانی اوست.

چه بسیار انسان‌هایی که اگر به حال خود رها شوند، پیرو هوای‌نفس و تمایلات نفسانی خود می‌گردند که میگساری، قماربازی، شهوترانی بی‌حد، خودکشی، همجنس‌بازی، اعتیاد به موادمخدر، ثروت‌اندوزی و استعمارگری و برده‌داری نوین، به‌گونه‌ای‌که در ظاهر با آزادی فرد منافاتی ندارد، در زمره این تمایلات است. افرادی که مرتکب این اعمال زشت می‌گردند ـ که شمار آنها هم کم نیست ـ چنین اعمالی را بر اساس عنصر آزادی و احترام به فرد و عقلانیت، توجیه می‌کنند.

انسان لیبرال از قید و بندهای خارجی آزاد شده است تا چه انجام دهد؟ او تمایلات حیوانی و نفسانی خود را ارضا می‌کند یا خصایص عالی انسانی، یعنی حقیقت‌طلبی، عدالت‌خواهی، ظلم‌ستیزی و جز اینها را؟ درست است که انسان لیبرال به ظاهر خود را از اسارت قدرت‌های بیرونی فارغ نموده است، اما برده و اسیر تمایلات نفسانی خود شده که این نوع بردگی ذلیلانه‌تر از بردگی بیرونی است؛ چنان‌که امیرمؤمنان علی ؑ می‌فرماید:

عبدُ الشّهوةِ أذلُّ من عبدالرِّق؛[1] بنده شهوت از بنده مالک و ارباب ذلیل‌تر است.

پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: مبارزه با تمایلات نفسانی، جهاد اکبر است که مهم‌تر از مبارزه با دشمنان بیرونی انسان است که جهاد اصغر می‌باشد.[2] یکی از اهداف پیامبران الهی نیز آن است که انسان را تزکیه کنند و به گونه‌ای بپرورانند که بتواند در عرصه صفات انسانی رشد و تعالی یابد و به تعبیری اسیر و بنده شهوت نگردد. بسیاری از مناسک دین نظیر نماز و روزه نیز در این راستا قابل توجیه‌اند.

بنابراین تعلیم و تربیت و شرایط زندگی در جامعه باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی شود که در جهت رشد و تعالی صفات اخلاقی و انسانی باشد، نه اینکه تعلیم و تربیت و برنامه آموزشی

۱. عبدالواحد آمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۳۰۴.
۲. محمد محمدی ری شهری، *منتخب میزان الحکمه*، ح ۳۸۱.

www.plus1.blogfa.com

خنثی باشد و حتی برنامه‌ها به سوی رشد ویژگی‌های حیوانی و رذایل اخلاقی جهت یابد. این در حالی است که از نظر لیبرال‌ها، دولت هیچ‌گونه حقی برای مداخله در مراقبت از روح انسان‌ها ندارد.

بنابراین اشکال عمده لیبرالیسم این است که کوشیده انسان را به‌ظاهر از الزامات بیرونی برهاند، ولی او را گرفتار و بنده هوای نفس گردانیده است. انسان‌ها برای رهایی از بندگی برون و درون ناگزیرند از دین حقیقی و تحریف‌ناشده که همان دین اسلام است، پیروی نمایند تا سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کنند.

همچنین اعتقاد به فردگرایی نباید مانع از آن باشد که جامعه نیز بستر و زمینه رشد و تعالی معنوی در فرد را فراهم آورد؛ چراکه جامعه و فرد تأثیری متقابل برهم دارند؛ یعنی همان‌گونه که به فرد اصالت می‌دهیم، باید به جامعه نیز اصالت دهیم که این برخلاف آموزه لیبرالیسم است.

۲. در بحث از عقل‌گرایی مطرح شد که لیبرال‌ها عقل را راهنما و هدایتگر خود می‌دانند، نه وحی را. شکل‌گیری چنین اعتقادی که در آن عقل در برابر وحی و دین قرار می‌گیرد، ناشی از آموزه‌های دینی مسیحیت است؛ بدین بیان که آموزه‌های اساسی این دین نظیر تثلیث، الوهیت عیسی، مرگ فدیه‌وار عیسی، گناه ذاتی انسان و عشای ربانی با عقل همخوانی ندارد و انسان برای اعتقاد به این آموزه‌ها باید عقل خود را کنار نهد و به آنها ایمان آورد. لیبرال‌ها با توجه به این نوع نگرش به دین، این باور را پذیرفتند که انسان یا باید از دین تبعیت کند، یا از عقل. بنابراین عقل‌گرایی بدین معناست که انسان از عقل پیروی کند، نه از دین و وحی.

این پندار لیبرال‌ها از رابطه عقل و دین به هیچ رو صحیح نیست. در اسلام بر این نکته تصریح شده است که خردمندان و صاحبان عقل و خرد هستند که خدا و دین را می‌پذیرند و خوبی و بدی را باز می‌شناسند و به بهشت رهنمون می‌گردند و در مقابل کافران و مخالفان دین افرادی‌اند که از تعقل و خردورزی بی‌بهره‌اند. عقل در دین اسلام حجت باطنی نام گرفته که همسنگ با حجت بیرونی (انبیا و رسولان الهی) است. بنابراین انسان‌ها درعین‌حال که می‌توانند عقل را راهنما و هدایتگر خود بدانند، همین عقل آنها را به دین رهنمون می‌کند تا جامعه خود را بر اساس آموزه‌های دین تدبیر نمایند؛ چه آنکه دین، رشد و تعالی صفات اخلاقی و انسانی را درپی دارد.

۳. لیبرال‌ها بر اساس عقل‌گرایی، به حکومت سکولار معتقد شده‌اند که در آن نهاد دین باید از نهاد حکومت جدا باشد. اندرو هی‌وود در این باره می‌گوید:

> یکی از ویژگی‌های مهم فرهنگ لیبرالیستی را تمایز میان قلمرو عمومی و خصوصی زندگی تشکیل می‌دهد. بر مبنای این تمایز، یک جدایی کامل میان قلمرو عمومی و خصوصی زندگی وجود دارد: قلمرو عمومی زندگی توسط قواعد اجتماعی به وجود می‌آید و تابع اقتدار سیاسی است. در قلمرو خصوصی زندگی، مردم از این آزادی بهره‌مند هستند که به میل خود رفتار کنند. مزیت بزرگ این تمایز از منظر یک لیبرال این است که با محدود کردن قدرت دولت به لحاظ دخالت در امور شخصی یا خصوصی، آزادی فرد را تضمین می‌نماید. اما ضمناً آثار و عوارض مهمی برای دین دارد؛ زیرا آن را به زندگی خصوصی محدود می‌کند و اجازه می‌دهد که زندگی اجتماعی بر یک مبنای دقیقاً غیردینی سامان یابد.[1]

بنابراین قائلان به لیبرالیسم اعتقاد دارند که دین امری شخصی است و نباید در حوزه اجتماعی و تدبیر زندگی دخالت نماید.

اشکال این دیدگاه آن است که ما از پیش برای دین تعیین تکلیف کرده‌ایم که تو در چه حوزه‌ای دخالت کن و در چه حوزه‌ای دخالت نکن. حال اگر با بررسی دین به‌ویژه اسلام آشکار شد که بسیاری از آموزه‌های آن مربوط به حوزه اجتماعی است، آیا می‌توان به اسلام‌باوران گفت که شما متدین به دین اسلام باشید، ولی بسیاری از آموزه‌های آن را ناصحیح بدانید؟ این تناقض است که انسان‌ها آزادی انتخاب دین را داشته باشند، اما نتوانند به آموزه‌های آن دین جامه عمل بپوشانند. البته خصوصی‌سازی دین درمورد مسیحیت ممکن است روا باشد؛ چه آنکه تدبیر و برنامه‌ریزی مشخصی برای زندگی اجتماعی انسان‌ها ندارد، ولی این امر در مورد اسلام صحیح نیست.

۴. یکی دیگر از مبانی لیبرالیسم، عدالت و برابری انسان‌ها در برابر قانون است. اینکه همه انسان‌ها در برابر قانون، حقوق برابر داشته باشند، امری بسیار نیکوست. اما عدالت، تنها

---

۱. اندرو هی‌وود، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، ص ۵۰۴.

www.plus1.blogfa.com

به این جنبه محدود نمی‌شود. برای مثال، عدالت در ساختار حاکمیت و دولت به چه معناست؟ آیا حاکمان باید دارای صفات اخلاقی نیکو باشند، یا اینکه تبهکاران و صالحان به‌یکسان حق حاکمیت دارند؟ آیا عدالت اقتضا می‌کند که حاکمان فقط به جنبه‌های مادی و حیوانی انسان توجه کنند و زمینه رشد و شکوفایی آن را مهیا سازند، یا اینکه باید به صفات و فضایل اخلاقی انسان نیز بنگرند و بستر رشد آن را فراهم کنند؟ آیا اقتضای عدالت این است که حکومت، کانون خانواده را حفظ کند، یا زمینه متلاشی شدن آن را فراهم سازد؟ آیا عدالت اقتضا می‌کند که نسبت به تربیت فرزندان، مادر عهده‌دار آن شود یا پدر و یا هر دو؟ در حوزه قانون‌گذاری عدالت به چه‌معناست؟

بنابراین عدالت ابعاد وسیعی دارد. ما هنگامی می‌توانیم درمورد انسان‌ها و زندگی خانوادگی و اجتماعی آنها قوانین عادلانه‌ای وضع کنیم که کاملاً ابعاد وجودی انسان را بشناسیم و این کاری است که از عهده آدمی برنمی‌آید. بی‌شک تنها خداوند حکیم که خالق انسان‌هاست می‌تواند با علم و حکمت نامتناهی‌اش قوانین عادلانه‌ای برای انسان‌ها و اداره زندگی‌شان وضع نماید که البته این قوانین در قالب دستورهای دینی جلوه‌گر شده است. خداوند یکی از اهداف بعثت انبیا را اقامه قسط و عدل در جامعه می‌داند؛[1] بدین معنا که باید روابط و مناسبات اجتماعی بر اساس عدالت تنظیم شود. حتی پیامبر اسلام می‌فرماید: من مأمور هستم که در میان شما عدالت ورزم.[2]

از این رو، یکی از اهداف پیامبران اجرای عدالت در تمام ارکان زندگی است. شواهد بسیار حاکی از آن است که اگر می‌باید عدالت در تمامی ابعاد در جامعه اجرا شود، این وظیفه از عهده پیامبران الهی بهتر برمی‌آید تا افراد لیبرال.

در پایان باید گفت که لیبرالیسم در عمل به گونه‌ای دچار ضعف و تزلزل گردیده است که تاریخ شاهد شکست مبانی و اصول و ارزش‌های ناشی از آن است.

---

۱. بنگرید به: حدید (۵۷): ۲۵.
۲. شوری (۴۲): ۱۵.

ه) گوهر مشترک دین و راز تعدد شریعت‌ها

گوهر مشترک دین

گوهر و حقیقت مشترک همه شریعت‌های الهی، اسلام است که همان تسلیم بودن در برابر خداست. بی‌شک همه ادیان در اصول دین، یعنی توحید، نبوت و معاد و در اصول اخلاقی و کلیات احکام فردی و اجتماعی مشترک‌اند.

راز تعدد شرایع

شرایط زندگی انسان‌ها در طول تاریخ اقتضا دارد که برخی احکام جزئی و فرعی با هم متفاوت باشند. از آنجا که چنین شرایطی متغیر است، تبعاً احکام متناسب با آنها نیز متغیر می‌باشد و راز تعدد و نسخ شریعت‌ها نیز همین است. از این روست که خداوند می‌فرماید:

> لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً؛[1] برای هر یک از شما [امّت‌ها] شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم.

بنابراین شریعت‌های گوناگون، متناسب با استعداد و شرایط زندگی انسان‌ها و مقام انبیای الهی شکل می‌گیرند. همهٔ شرایع در اصول مشترک هستند و با هم اختلافی ندارند، اما در برخی احکام به مقتضای زمان با هم تفاوت دارند و شریعت بعدی، شریعت پیشین را در آن مورد نسخ می‌کند. آخرین شریعت که پیام‌های آن تا روز رستاخیز اعتبار خاصی دارد و شریعتی پس از آن نخواهد آمد، شریعت پیامبر خاتم است.

راز جاودانگی و حقانیت شریعت اسلام

از آنجا که دین اسلام آخرین و کامل‌ترین شریعت است، قوانین اساسی آن نیز جاودانه می‌باشد. قرآن و روایات اسلامی نیز جاودانه بودن احکام و قوانین اساسی اسلام را به‌صراحت بیان می‌دارند. خداوند در قرآن کریم اعلام می‌کند که هیچ باطلی به قرآن راه ندارد.[2] همچنین

---

۱. مائده(۵): ۴۸.
۲. «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید» (فصلت (۴۱): ۴۲)

www.plus1.blogfa.com

پیامبر(ص) در حدیثی می‌فرماید:

حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه[1]؛ حلال محمد تا روز قیامت حلال است، و حرام وی تا روز قیامت حرام.

اکنون جای این پرسش است که راز جاودانگی شریعت اسلام در چیست؟ در پاسخ باید گفت، قوانین اسلام بر اساس ساختار وجودی و فطرت انسان وضع شده‌اند و چون این گوهر وجودی در طی اعصار و قرون ثابت است، قوانین اسلام نیز ثابت و پابرجاست و رمز بقای قوانین اسلام نیز همین است.

هر چند رشد صنعت و فن‌آوری، شکل زندگی را دگرگون ساخته است، اما نتوانسته با ماهیت انسان چنین کند. بی‌شک یک سلسله امور که برخاسته از فطرت آدمی است، در طی اعصار و قرون ثابت مانده است؛ علاقه به علم‌آموزی و رشد و تکامل، علاقه به همنوع و حتی حیوانات و محیطزیست، تمایل به تجارت و مالکیت خصوصی و روابط اجتماعی و خانوادگی، نیاز به همسر، مسکن و پوشش، صیانت نفس، عشق به زیبایی و همچنین یک سلسله مسائل اخلاقی نظیر گرایش به عدالت، وظیفه‌شناسی، کمک به همنوع، ایثار و فداکاری و اجتناب از ظلم، دروغ و خیانت از این دست امور هستند.

بنابراین هرچند شکل زندگی امروزه با گذشته تفاوت یافته است، اما امور فطری انسان همچنان ثابت و پابرجاست. قرآن نیز این حقیقت تأکید می‌کند:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاٰ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ؛[2] پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

بر اساس این آیه، گرایش انسان به دین، مقتضای فطرت آدمی است و این فطرت نیز تغییرپذیر نیست و همچنین خود دین نیز مطابق با فطرت اوست.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۵۸.
۲. روم(۳۰): ۳۰.

ممکن است پرسیده شود از آنجاکه جامعه انسانی روز به روز در حال پیشرفت و گسترش است و انسان‌ها همواره با مسائل تازه روبه‌رو می‌گردند و با توجه به محدودیت و ثبات قوانین اسلامی چگونه می‌توان حکم همه این مسائل را تعیین نمود؟

در پاسخ باید گفت منابع احکام اسلامی آن‌چنان غنی و گسترده است که حکم هر مسئله‌ای را می‌توان با توجه به این منابع تعیین نمود؛ درست همانند مسائل ریاضی که ریاضی‌دانان می‌توانند هر مسئله را با توجه به اصول اساسی ریاضیات حل کنند.

عالمان اسلام افزون بر منابع غنی و سرشار دینی، ابزارهای دیگری نیز در اختیار دارند که می‌توانند با بهره‌گیری از آنها حکم هر مسئله‌ای را مشخص نمایند:

۱. **حجیت و حکم عقل:** اسلام با اعتباربخشی به احکام صحیح عقلی توانسته است حکم برخی از مسائل را تعیین کند. در روایات اسلامی، حجیت عقل هم‌طراز با حجیت قرآن و روایات قرار گرفته است. از این رو، عقل یکی از منابع فقه اسلامی است که به مدد آن می‌توان حکم پاره‌ای از مسائل را تعیین نمود.

۲. **قاعده اهم و مهم:** از آنجا که احکام اسلامی، تابع مصالح و مفاسد است و از سویی مصلحت و مفسده چیزها نیز یکسان و مساوی نیست، عالمان اسلامی در برخی موارد باید مصالح و مفاسد را با هم بسنجند و مصلحت کم اهمیت‌تر را فدای مصلحت مهم‌تر نمایند. این همان قاعده اهم و مهم است که به کمک آن بسیاری از مشکلات فراروی عالمان اسلامی حل می‌شود. مثلاً از یک سو، در روزگار ما تشریح جسد برای پیشرفت علم پزشکی ضروری شناخته شده است و از سوی دیگر در اسلام جسد و بدن میت مسلمان از احترام خاصی برخوردار است. بنابراین هر دو امر مصلحت است، ولی باید دید کدام مصلحت مهم‌تر است. آیا پیشرفت و تحقیقات پزشکی که موجب سلامتی هزاران فرد می‌شود، مهم‌تر است یا احترام به بدن میت؟

۳. **گشوده بودن باب اجتهاد:** این مورد که از افتخارات و امتیازات مذهب تشیع است، خود از عوامل مؤثر در جاودانگی شریعت اسلام به‌شمار می‌رود. عالمان دین با استفاده از قرآن، روایات، اجماع و عقل، در پرتو اجتهادِ زنده، پویا و مستمر، حکم مسائل و حوادث جدید را استنباط می‌کنند.

۴. **پیروی از قواعد حاکمه فقهی:** در شریعت اسلام یک سلسله قواعدی نظیر «نفی حرج»[۱] و «نفی ضرر»[۲] وجود دارد که عالمان اسلامی بسیاری از گره‌ها را با به کارگیری آنها می‌گشایند. فقها این قواعد را «قواعد حاکمه» نامیده‌اند؛ یعنی قواعدی که بر تمامی احکام و مقررات اسلامی چیره‌اند و بر همه آنها حکومت می‌کنند. بر پایه این قواعد، هر حکمی از احکام اسلامی که مستلزم حرج و مشقت و ضرر و زیان باشد، برداشته می‌شود البته تشخیص مصادیق آن برعهده عالمان دین است. بر این اساس می‌توان گفت پیروان مکتبی که از این قاعده‌ها بهره می‌گیرد هیچ‌گاه در زندگی به بن‌بست نمی‌رسند.

از آنچه بیان شد به‌خوبی برمی‌آید که شریعت اسلام جاودانه است و تا ابد می‌تواند پاسخگوی نیازهای دینی آدمیان باشد.

کثرت‌گرایی دینی و گوهر مشترک

در بحث‌های گذشته دیدگاه اسلام را در باب مذاهب و شریعت‌های مختلف بیان نمودیم. امروزه تبیین و توجیه تکثر و تنوع ادیان یکی از مسائل مهم در عرصه فلسفه دین و دین‌پژوهی است. در این باره پرسش اساسی این است که آیا مذاهب و شریعت‌های مختلف از حقانیت و نجات‌بخشی یکسانی برخوردارند؟ به تعبیری دیگر، آیا همه آنها حق و عمل بدانها موجب رستگاری و دستیابی به بهشت جاویدان است، یا اینکه یکی از آنها حق و بقیه آمیزه‌ای از حق و باطل‌اند و یا آنکه عمل به تعالیم یکی از ادیان موجب رستگاری در آخرت می‌شود و رستگاری پیروان دیگر ادیان بسته به شرایطی است؟

دیدگاه‌هایی را که برای پاسخ به این پرسش شکل گرفته‌اند می‌توان به سه دسته بخش‌بندی کرد:

۱. حقانیت و نجات‌بخشی مطلق یک دین (انحصارگرایی)

بر اساس این دیدگاه تنها یک دین حقانیت کامل دارد و بقیه مذاهب هر چند ممکن است از

---

۱. حج (۲۲): ۷۸.
۲. محمد بن یعقوب کلینی، *کافی*، ج ۵، ص ۲۹۲.

حقانیت بهره‌ای داشته باشند، حق مطلق نیستند و پیروان واقعی آن دین حقیقی نیز به طور مطلق اهل نجات‌اند، اما پیروان سایر مذاهب چنین فرجامی ندارند.

نقد و بررسی

اسلام در جایگاه کامل‌ترین و واپسین دین الهی، خود را حق و نجات‌بخش مطلق می‌داند، اما همه مذاهب پیش از خود را نیز تأیید می‌کند و اعلام می‌دارد که ادیان دیگر تحریف شده‌اند و پیروان آنها با شرایطی اهل‌نجات خواهند بود.

اسلام برای اثبات حقانیت خود، قرآن را معجزه جاویدان معرفی می‌کند و اعلام می‌دارد که اگر کسی در حقانیت آن تردید دارد، سوره‌ای مانند آن بیاورد.[۱] قرآن در تأیید نجات‌بخشی مطلق خود می‌فرماید:

> فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا؛[۲] پس اگر آنان [هم] به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند.

حال باید دید وظیفه مردم در شرایطی که مذاهب گوناگون نظیر اسلام، یهود و مسیحیت، هریک مدعی حقانیت و نجات‌بخشی مطلق باشند چیست؟ بی‌گمان همه ادیان نمی‌توانند از حقانیت یکسان برخوردار باشند؛ چراکه مسیحیت به تثلیث اعتقاد دارد و آخرین پیامبر و اصولاً خودِ وحی را حضرت عیسی ﷺ می‌داند، درحالی‌که اسلام به خدای واحد معتقد است و پیامبراسلام ﷺ را آخرین پیامبر و خود را آخرین تعالیم الهی می‌داند. به هر روی، همه این عقاید نمی‌توانند حقانیتی یکسان داشته باشند. اما وظیفه مردم آن است که دلایل مذاهب مختلف را با توجه به معیارهایی که در اختیار دارند، ارزیابی کنند و هر کدام را که قوت و استحکام بیشتری داشت، برگزینند. قرآن در این باره می‌فرماید:

> فَبَشِّرْ عِبادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ؛[۳] پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند.

---

۱. «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلىٰ عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» (بقره(۲): ۲۳.)
۲. بقره(۲): ۱۳۷.
۳. زمر (۳۹): ۱۷ و ۱۸.

www.plus1.blogfa.com

www.plus1.blogfa.com

همچنین در آیه‌ای دیگری آمده است:

قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ؛[1] بگو: «اگر راست می‌گویید، برهان خویش را بیاورید.»

برخی از متفکران مغرب‌زمین معتقدند اینکه یک دین به طور مطلق حق و نجات‌بخش باشد و فقط پیروان خاص این دین اهل‌نجات باشند و پیروان مذاهب دیگر در آخرت گرفتار عذاب شوند، با رحمت واسعه خداوند منافات دارد. آنان این پرسش را مطرح کرده‌اند که چگونه ممکن است خدای رحمان و رحیم تنها اندکی از انسان‌ها را به بهشت برد؟

در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت اسلام در کنار اعتقاد به حقانیت و نجات‌بخشی مطلق خود، به رحمت واسعه خداوند نیز معتقد است؛ آن‌گونه که می‌گوید: رحمت خدا همه چیز را فراگرفته است. از همین رو، اسلام معتقد نیست که بیشتر انسان‌ها هرچند از پیروان مذاهب دیگر باشند، گرفتار عذاب می‌شوند؛ زیرا آنها به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱. گروهی که بر اثر عوامل محیطی و تبلیغاتی نتوانسته‌اند به حقانیت اسلام پی‌برند و عوامل بیرونی مانع از دریافت پیام‌های دین نجات‌بخش توسط آنان شده است. به جهت استضعاف فکری محکوم به عذاب الهی نخواهند بود.

۲. گروهی که به آخرین شریعت الهی دسترسی داشته و می‌توانسته‌اند آیین حق را از غیر آن بازشناسند، اما در این مورد تقصیر نموده و به عللی بر پیروی از آیین نیاکان خود اصرار ورزیده‌اند که بی‌شک اینان اهل عذاب الهی خواهند بود.

۲. شمول‌گرایی

شمول‌گرایی برآن است که یک دین خاص، حق مطلق است و پیروان آن نجات می‌یابند، اما پیروان مذاهب دیگر نیز به اندازه انطباق با دین حق می‌توانند اهل‌نجات شوند. خاستگاه این نگرش، جهان مسیحیت است. مدافعان این دیدگاه معتقدند با اینکه دین مسیحیت از حقانیت و نجات‌بخشی مطلق برخوردار است، کسانی هم که مسیحی نیستند، می‌توانند به سعادت جاودانه برسند و به تعبیر کارل رانر، متکلم برجسته کاتولیک، غیرمسیحیان می‌توانند حتی

۱. نمل(۲۷): ۶۴.

بدون آگاهی خود، مسیحیان گمنام نامیده شوند. امروزه شمول‌گرایی گسترده‌ترین دیدگاه پذیرفته‌شده در میان متکلمان مسیحی و رهبران کلیساست.[1]

نقد و بررسی

شمول‌گرایی، تبیینی واقع‌گرایانه از تکثر دینی نیست. باید دید اگر پیروان هر دینی، دین خود را حق و معیار و پیروان سایر مذاهب را پیروان گمنام آنِ دین معرفی کنند چه اتفاقی خواهد افتاد؟ به نظر می‌رسد لازمه این نگرش، دیدگاهی غیر واقع‌گرایانه در باب شناخت واقعیت‌ها و حقایق است. هر دینی دارای آموزه‌های شناختی است که گاه این آموزه‌های شناختی با هم متعارض و ناسازگار است. مثلاً دین مسیحیت به تثلیث معتقد است و اسلام به خدای واحد. حال اگر پیروان هر دینی اظهار دارند که دین آنها حق است، عملاً با آموزه‌های ناسازگار با هم روبه‌رو خواهیم بود. وظیفه هر انسانی آن است که با تأمل سعی کند به آموزه صحیح دست یابد و یا از میان شریعت‌ها، شریعت حقیقی و درست را برگزینند. حال اگر افرادی بر اثر تعقل به این نتیجه رسیدند که خدا یگانه، تعالیم پیامبر اسلام همگی وحی الهی و قرآن نیز معجزه جاویدان است، اما بر مخالفت با این آموزه‌ها اصرار داشتند، آیا باز اهل‌نجات‌اند. از آنجا که خداوند این افراد را مورد مذمت قرار می‌دهد، نمی‌توانند اهل‌نجات باشند. چنین می‌نماید که شمول‌گرایی دست‌کم برخلاف نظر اسلام است. البته اسلام با شرایطی، پیروان مذاهب دیگر را اهل‌نجات می‌داند، ولی نه به‌طورکلی. همچنین پیروان هر دینی باید به منابع دینی خود مراجعه کنند تا آشکار شود چه کسانی اهل‌نجات‌اند و چه افرادی اهل‌نجات نیستند. اگر منابع دینی یک مذهب و آیین، پیروان مذاهب دیگر را با شرایطی اهل‌نجات ندانند آیا پیرو آن دین باز می‌تواند به شمول‌گرایی اعتقاد پیدا کند؟ از این رو، شمول‌گرایی نمی‌تواند مبنای صحیح برای تبیین تکثر مذاهب مختلف باشد.

۳. کثرت‌گرایی

بر اساس دیدگاه کثرت‌گرایی همه مذاهب همزمان از حقانیت و نجات‌بخشی یکسان برخوردارند. این دیدگاه، آموزه‌های گوناگون و گاه متناقض همه مذاهب را به‌طور یکسان

۱. جان هیک، *پلورالیسم دینی و اسلام*، ص ۲۵.

www.plus1.blogfa.com

صحیح و همچنین پیروان همه مذاهب را، اهل‌نجات می‌داند و تفاوتی بین مذاهب مختلف قائل نیست. امروزه در جهان غرب، جان‌هیک به‌عنوان یکی از صاحب‌نظران در قلمرو فلسفه دین، مدافع و مروج این دیدگاه است.

وی در توجیه فلسفی این رویکرد معتقد است که یک واقعیت متعالی یا حقیقت مطلق در خارج وجود دارد که وقتی انسان‌ها با آن روبه‌رو می‌شوند، تفسیرهای مختلفی از آن به دست می‌دهند که همه آنها صحیح است و آنچه مهم است، مواجهه با این واقعیت متعالی است، نه تفسیرهای مختلف از آن. بر اساس این دیدگاه، پیروان هیچ دینی نباید تفسیرهای خود را از این واقعیت متعالی، مطابق واقع بدانند، بلکه تنها باید بگویند برای ما چنین به نظر رسید.[1]

نقد و بررسی

۱. جان هیک از لحاظ فلسفی اعتقاد دارد که یک واقعیت متعالی یا حقیقت مطلق در خارج وجود دارد که هیچ مذهبی نباید مفهوم و عقیده و تفسیر خود را بدان نسبت دهد. حال باید پرسید وی از کجا و به چه روشی به این اعتقاد رسیده که یک واقعیت متعالی در خارج هست؟ اگر راه و روشی برای رسیدن به این اعتقاد وجود دارد، ما می‌توانیم با همان روش، صفات و ویژگی‌های دیگر این واقعیت متعالی را کشف کنیم و به عالم خارج نسبت دهیم و درنتیجه یک تفسیر از خدا صحیح می‌شود، نه همه تفسیرها. اما اگر هیچ روشی برای شناخت صحیح واقعیت متعالی وجود ندارد، از چه راهی می‌توان وجود آن را کشف کرد؟ بنابراین جان‌هیک با بن‌بستی روبه‌روست که یا باید واقعیت متعالی را انکار کند، یا اینکه برخی تفسیرها از واقعیت متعالی را صحیح بداند. او به هر یک از این دو اعتقاد یابد، با مشکل مواجه است.

۲. چنین دیدگاهی برخلاف اعتقادات مذاهب مختلف است. هر مذهبی تفسیر خاص خود از خدا و واقعیت متعالی در خارج را صحیح می‌داند و دیگر تفسیرها را نادرست. برای مثال، اسلام اعتقاد دارد که خداوند حقیقت واحد، خالق، رحیم، رحمان، رزاق، حیات‌دهنده، میراننده و جز اینهاست و هر تفسیری را که مخالف آن باشد، نادرست می‌شمارد. از این رو، اگر به مسلمانان گفته شود که شما تفسیر خود را از خداوند بـه خـارج نسبت نـدهید، آنها چنین

۱. همان، ص ۴۹.

دیدگاهی را نخواهند پذیرفت. بنابراین کثرت‌گرایی، تبیینی نیست که پیروان مذاهب به آن تن در دهند.

۳. قرآن که وحی الهی است، پیامبر اسلام را پیام‌آور همه جهانیان و خـود را نـیز کـتاب آسمانی همه مردم معرفی می‌کند و در این دعوت عمومی هیچ قوم و قبیله و پیروان مذهب دیگری را استثنا نکرده است:

> وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاّ كَافَّةً لِلنّاسِ بَشِيراً وَ نَـذِيراً؛[1] و مـا تـو را جـز [بـه سِـمَتِ] بشـارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم.

> وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ؛[2] و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

اگر تفسیرهای دیگر از خدا و سایر مذاهب صحیح می‌بود، قرآن نمی‌بایست پیامبراسلام را پیامبر همه جهانیان و قرآن را کتاب آسمانی همه مردم معرفی کند. این در حالی است که قرآن حتی اهل‌کتاب را مذمت می‌کند که چرا از اسلام پیروی نمی‌کنند:

> يا أَهْلَ الْكِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛[3] ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید، با اینکه خود می‌دانید؟

در آیه دیگری نیز می‌فرماید:

> اگر آنها نیز به‌مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند.[4]

بر اساس این آموزه‌های قرآنی پیامبر اسلام، اهل‌کتاب را به پذیرش آیین اسلام دعوت می‌نمود که نامه‌های پیامبر به سران کشورهای روم، حبشه، ایران و رهبران قبایل یهودی و

۱. سبا(۳۴): ۲۸.
۲. انبیاء (۲۱): ۱۰۷.
۳. آل عمران(۳): ۷۱.
۴. «فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا». (بقره(۲): ۱۳۷)

www.plus1.blogfa.com

مسیحی از آن جمله است. پیامبرﷺ از نجاشی، حاکم نصرانی حبشه، می‌خواهد که به آیین اسلام درآید:

> همانا من تو را به خدای واحد بی‌شریک و اطاعت از او دعوت می‌کنم و می‌خواهم از من تبعیت کرده و به آیین من ایمان بیاوری؛ چراکه من فرستاده خدا هستم.[1]

آن حضرت در نامه‌ای به حاکم مسیحی قبط مصر و هرقل پادشاه روم می‌فرماید:

> من تو را به اسلام دعوت می‌کنم و در صورت عدم‌پذیرش، مسئول گناه تمامی مردم قبط و روم خواهید بود.[2]

بنابراین کثرت‌گرایی تبیین درستی برای مذاهب مختلف نیست و همچنین برخلاف آموزه‌های قرآنی است. در واقع تبیین درست، همان نگاه اسلام به مذاهب و شریعت‌های مختلف است.

و) رابطه علم و دین

مقدمه

پس از رنسانس و برخورد نادرست کلیسا با دانشمندان، در حوزه دین‌پژوهی رابطه علوم‌تجربی با دین مورد توجه بیشتری قرار گرفت. یافته‌های علمی با دین سازگار است یا ناسازگار و در صورت ناسازگاری، ترجیح با کدام است؟ اصولاً چه نوع رابطه‌ای بین علم و دین وجود دارد؟ آیا مشاهده و آزمایش راکه روش علوم‌تجربی است، می‌توان درمورد امور ماورای‌طبیعی به‌کار گرفت و به اظهارنظر در این قلمرو پرداخت؟ دیدگاه اسلام درباره علوم‌تجربی چیست؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها می‌باید به رابطه علم و دین بپردازیم، اما پیش از آن بجاست تعریفی اجمالی از «علم» و «دین» بیان کنیم:

تعریف علم: علم گاه به معنای عام اراده می‌شود که اعم از علوم عقلی، نقلی، تجربی،

۱. احمد احمدی میانجی، *مکاتیب الرسول*، ج ۱، ص ۱۳۱.
۲. همان، ص ۹۷ و ۱۰۵.

اخلاقی، عرفانی، هنری، ادبی و جز اینهاست و گاه نیز معنای خاص آن اراده می‌شود که همان علوم‌تجربی است؛ علومی که روش آن مشاهده و آزمایش است و شامل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، باستان‌شناسی و علوم طبیعی نظیر نجوم، فیزیک، زیست‌شناسی و شیمی می‌باشد. منظور از علم در این بحث، علوم‌تجربی و بیشتر علوم طبیعی است.

تعریف دین: درمورد دین تعریف‌های بسیاری مطرح شده که هر یک ناظر به یکی از ابعاد دین است، اما در این بحث منظور ادیان ابراهیمی است، یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام، و به تعبیری دیگر، تعالیمی که خاوند به واسطه پیامبران برای هدایت بشر نازل کرده است. این تعالیم، دارای ابعاد مختلفی است که بخشی مربوط به عالم ماورا و غیب، بخشی مربوط به حوزه اخلاق، بخشی مربوط به تکالیف فردی و اجتماعی و بخشی نیز مربوط به نظریاتی در باب جهان و انسان و برخی حوادث خارجی و... است.

برای روشن شدن بحث رابطه علم و دین، به برخی ویژگی‌های علوم‌تجربی که پس از رنسانس شکل خاصی به خود گرفته، اشاره می‌کنیم.

ویژگی‌های علوم‌تجربی

۱. علوم‌تجربی، علومی است که از طریق روش تجربی، یعنی مشاهده و آزمایش به دست می‌آید و به تعبیری قلمرو فعالیت آن، امور مادی است و در امور غیرمادی و غیرتجربی نمی‌تواند به فعالیت و اظهارنظر بپردازد؛ چراکه در قلمرو امور ماورای طبیعی و غیرتجربی، مشاهده و آزمایش کارساز نیست.

۲. مفاهیم و قوانین علمی، بازنمود جهان عینی‌اند و به تعبیری دانشمندان در کار علمی خویش معتقد به رئالیسم (واقع‌گرایی) هستند اخترشناسان، زمین‌شناسان، زیست‌شناسان و شیمی‌دانان تقریباً همواره نظریه‌های علمی را بیانگر رویدادهای جهان خارج تلقی می‌کنند.[1]

۳. در قلمرو علوم‌تجربی، صحت هیچ نظریه‌ای را نمی‌توان اثبات کرد و حداکثر چیزی که درباره یک نظریه می‌توان گفت، این است که توافق بیشتر یا بهتری با معلوماتِ موجود دارد و در حال حاضر از نظریه‌های بدیل، جامع‌تر است. چه‌بسا نظریه‌های دیگری باشند که در آینده

۱. ایان باربور، *علم و دین*، ص ۲۰۷.

www.plus1.blogfa.com

با این معیارها موافق یا موافق‌تر درآیند. بنابراین در این قلمرو هر ضابطه‌سازی و تدوینی (قانون) موقتی و دستخوش بازبینی است.

بنابراین در حوزه علم‌تجربی هرگز یقین به دست نمی‌آید. آرنیوس[1] شیمیدان به خاطر نظریه تجزیه الکترولیتی خود جایزه نوبل دریافت کرد، اما چندی بعد همان جایزه به شیمیدان دیگری به نام دبای[2] که نارسایی‌های نظریه آرنیوس را نشان داده بود، تعلق گرفت. همچنین مفهوم جفت‌نمایی[3] (تقارن چرخش)[4] که دیرگاهی به‌عنوان اصلی اساسی در ساختمان هسته پذیرفته شده بود، در سال ۱۹۵۶ متزلزل شد.[5]

از این رو، برخی فیلسوفان نظیر رودلف کارناپ (۱۸۹۱ ـ ۱۹۷۰) فیلسوف پوزیتیویست و منطق‌دان آلمانی و هانس رایشنباخ (۱۹۵۳ ـ ۱۸۹۱) فیلسوف پوزیتیویست اتریشی ـ امریکایی، طرفدار محاسبه میزانی از احتمال بودند که بر طبق آن می‌توان یک نظریه را معتبر شمرد.

امروزه حتی مطرح می‌شود که جامعه اهل علم، از یک سنت خاص علمی تبعیت می‌کند و نظریات مخالف با سنت یا خلاف عرف علم را یا رد می‌کند، همانند هیپنوتیزم، یا آنها را نادیده می‌گیرد، همانند مسئله ادراک فراحسی، و یا با آن کجدار و مریز رفتار می‌کند، همانند طب سوزنی.[6]

حتی ت. س. کوهن، انقلاب علمی را مطرح می‌سازد که بر اساس آن با تحولی در سرمشق‌های علمی، همه نظریات، معنای جدیدی به خود می‌گیرند. ایان باربور دراین‌باره می‌گوید:

تلاش علمی غالباً در چهارچوب یک «سنت مأثور» انجام می‌گیرد که تعیین می‌کند چه نوع

---

۱. سوانته اوگوست آرنیوس (۱۹۲۷ ـ ۱۸۵۹) دانشمند سوئدی در رشته شیمی ـ فیزیک و برنده جایزه نوبل شیمی در سال ۱۹۰۳.

۲. پیتر یوزف دبای (۱۹۶۶ ـ ۱۸۸۴) دانشمند هلندی ـ امریکایی در رشته شیمی ـ فیزیک و برنده جایزه نوبل شیمی در سال ۱۹۳۶. (غلامحسین مصاحب، *دایرة المعارف فارسی*.)

3. Parity

4. Spin Symmetry

۵. ایان باربور، *علم و دین*، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۶. همان، ص ۱۸۶.

تبیینی را باید جستجو کرد (بدین‌سان وقتی قوانین نیوتون به صورت «سرمشق» درآمد، از آن پس تبیین‌ها بر وفق نیروها و حرکات ذره‌ای انجام می‌گرفت). سنت بر مفاهیمی که دانشمندان از خلال آنها جهان را می‌نگرند و انتظاراتی که حاکم بر کار آنهاست و زبانی که به کار می‌برند، تأثیر می‌گذارد. کوهن بر آن است که وقوع نادر یک تحول عظیم در سرمشق‌ها یا نمونه‌های عالی آرمانی چنان آثار دراز آهنگی به بار می‌آورد که می‌توان آن را انقلاب علمی نام نهاد. ازجمله مثال‌های او اخترشناسی کوپرنیکی، فیزیک نیوتنی، کشف اکسیژن لاوازیه و نسبیت انیشتین است. به عرصه آمدن یک سرمشق جدید مستلزم از میدان خارج شدن سرمشق کهن است، نه اینکه فقط چیزی بر نظریه‌های پیشین افزوده شود، بلکه به داده‌های مأنوس به شیوه‌ای کاملاً نو نگریسته می‌شود و اصطلاحات قدیم تحول معنایی می‌یابند.[1]

بنابر آنچه گفتیم، نظریات و قوانین علمی هیچگاه به صورت یقینی مطرح نمی‌شوند، بلکه همواره موقتی و دستخوش بازنگری هستند. با این همه، پیشرفت علوم‌تجربی و دستاوردهای آن، برخی را به این فکر واداشت که روش علمی تنها راه کشف حقایق عالم است و هر چیزی که به محک مشاهده حسی و آزمایش درنیاید، امری باطل و بی‌معناست. بر این اساس اخلاق و مابعدالطبیعه و مسائل دینی که با روش مکانیکی علمی متناسب نبود، از گردونه کاوش انسان کنار نهاده شد و نگاه علمی به جهان، در واقع به فلسفه مادی‌گرایانه و الحادی انجامید؛ حال آنکه این نتیجه‌گیری، خود نوعی فلسفه‌پردازی است، نه کاوشی علمی. روش علمی درواقع به کشف رابطه دو پدیده مادی می‌پردازد و نمی‌تواند خارج از پدیده‌های مادی و روابط آنها نفیاً و اثباتاً به اظهارنظر بپردازد. درواقع موضع روش علمی در قلمرو ماورای پدیده‌های مادی، موضع لاادری‌گرایانه است و نه نفی آن قلمرو.

دیدگاه اسلام درباره علوم‌تجربی

خداوند در قرآن بر تعقل و تفکر تأکید بسیاری نموده است؛ آن‌گونه که حتی در آیه‌ای مطرح می‌کند از آنچه بدان علم ندارید، تبعیت نکنید.[2] همچنین به انسان‌ها سفارش می‌کند که به

---

۱. همان، ص ۱۸۸.

۲. «وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ.» (اسراء (۱۷): ۳۶.)

www.plus1.blogfa.com

خلقت حیوانات و آسمان‌ها و زمین و جز اینها بنگرند تا به عظمت و حکمت خداوند پی‌برند.[۱] از دیدگاه قرآن، بدترین جانداران نزد خدا کسانی هستند که کر و لال‌اند و به هیچ‌رو تعقل نمی‌کنند.[۲] قرآن همچنین دوزخیان را افرادی معرفی می‌کند که به دستور عقل رفتار نکرده‌اند.[۳] امام‌کاظم(ع) در روایتی می‌فرماید:

> خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و ظاهری و حجت باطنی. رسولان و انبیا و امامان، حجت آشکارند و عقول مردم نیز حجت باطنی.[۴]

بنابراین از دیدگاه اسلام، عقل و تفکر حجیتی خاص دارد و همسان با سخنان پیامبران الهی است و هیچگاه این دو سر ناسازگاری با هم ندارند.

مطالبی که بیان شد در باب حجیت عقل است و یکی از حوزه‌های فعالیت عقل، علوم‌تجربی است که با روش مشاهده و آزمایش به کشف اسرار و قوانین طبیعت می‌پردازد. بنابراین اگر عقل و یا علم به نتیجه‌ای قطعی و یقینی رسید، از دیدگاه اسلام قابل‌اعتنا و پیروی است.

در روایتی پیامبر اسلام طلب علم را بر هر مسلمانی واجب می‌شمارد[۵] که در این روایت معنای علم اعم از علوم‌تجربی و غیرتجربی است. ایشان در روایتی دیگر می‌فرماید: علم را طلب کنید، هرچند که در چین باشد.[۶] بی‌شک علمی که در چین آن زمان بوده، علم دینی نبوده است؛ چه‌آنکه مرکز یادگیری علم دینی، مکه و مدینه و دیگر نقاطی بود که پیروان شرایع پیشین در آن می‌زیستند. از این رو بی‌گمان منظور ایشان علوم‌تجربی بوده است. بنابراین اسلام بر خردورزی و فراگیری علوم‌تجربی تأکیدی بسزا دارد. در حالی‌که اگر

---

۱. «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (عنکبوت (۲۹): ۲۰؛ نحل (۱۶)؛ ۶۹.)
۲. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.» (انفال (۸): ۲۲.)
۳. «وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ.» (ملک (۶۷): ۱۰.)
۴. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۱۶.
۵. همان، ص ۳۰.
۶. علی‌بن حسام‌الدین متقی هندی، *کنزالعمال*، ح ۲۸۶۹۷.

علوم‌تجربی، متعارض و ناسازگار با دین باشد، چنین تأکیدی صحیح نیست. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که یافته‌های علوم‌تجربی نمی‌تواند با آموزه‌های دینی در تنافی باشد. حتی می‌توان گفت یکی از ابعاد اعجاز قرآن، اعجاز علمی آن است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

البته در کتاب مقدس مسیحیان، آموزه‌هایی وجود دارد که با عقل و نتایج علمی سازگاری ندارد. شاید یکی از دلایل این ناسازگاری تحریف شده بودن کتاب مقدس مسیحیان باشد که قرآن و تحقیقات تاریخی نیز این تحریف را تأیید می‌کنند. حتی به اذعان برخی از متفکران مسیحی، انجیل‌های چهارگانه پنجاه سال پس از مسیح(ع) تألیف یافته‌اند. بر اساس تحقیقات تاریخی، پنج کتاب اول عهد عتیق نیز که سنتاً منسوب به خود موسی(ع) است، نشانه‌هایی از چند مؤلفی بودن دارد که مربوط به زمان‌های مختلف است.[۱] پاره‌ای از اندیشمندان مسیحی نیز چنان فلسفه ارسطو و ازجمله کیهان‌شناسی او را با الهیات مسیحی درآمیختند که هر گونه انتقادی به کیهان‌شناسی ارسطو، درواقع مخالفت با دین تلقی می‌شد.[۲]

البته چنین تعارضاتی را نباید به حساب تمام کتاب‌های آسمانی ازجمله قرآن گذاشت و چنین نتیجه گرفت که دین با علم ناسازگار است. حال با توجه به این مقدمات، به انواع رابطه علم و دین می‌پردازیم. البته منظور از علم، برخی گزاره‌های علمی و منظور از دین نیز پاره‌ای از گزاره‌ها و آموزه‌های دینی است، نه تمامی آنها؛ زیرا آنچه در مسئله علم و دین مورد بحث قرار می‌گیرد، حوزه‌ای مشترک است، یعنی موضوعاتی که هم علوم‌تجربی درباره آنها سخن گفته و هم دین. بنابراین مقصود از دین نیز آن گزاره‌هایی است که در حوزه طبیعیات به اظهارنظر پرداخته، نه تمامی گزاره‌های دین.

انواع رابطه علم و دین

۱. علم و دین، دو شیوهٔ بیان یک واقعیت

این دیدگاه برآن است که گزاره‌های علمی و دینی، حقایق مشترکی را درباره جهان، اما به دو

---

۱. ایان بار بور، *علم و دین*، ص ۱۳۰.
۲. همان، ص ۶۳.

www.plus1.blogfa.com

بیان و شیوه مختلف باز می‌گویند و اگر میان این گزاره‌ها اختلافی هم باشد، سطحی است که اگر به‌درستی تحلیل گردند، روشن می‌شود که در توافق با یکدیگر هستند.

برای مثال، قرآن به صورتی زیبا و لطیف با اشاره به حرکت زمین، آن را به گاهواره تشبیه می‌کند؛ از این رو که زمین نیز چون گاهواره در حرکت است. دانشمندان علم نجوم مانند کپرنیک، گالیله و کپلر نیز به شیوه خاص خود و از طریق روش تجربی به حرکت زمین اشاره می‌کنند.

گالیله طبیعت و متن مقدس را دو راه هم‌طراز و رهنمون به خداوند می‌داند.[1] به تعبیر دیگر آیات کتاب مقدس و آیات طبیعت، هر دو کلمةالله هستند.[2] بنابراین علم و دین، حقیقت واحدی را به دو شیوه مختلف بیان می‌دارند. بر اساس این دیدگاه، هیچ تعارضی بین علم و دین وجود ندارد.

۲. علم، تأییدکننده دین

بر پایه این دیدگاه، نظریات علمی پشتیبان آموزه‌های دینی هستند. به بیانی دیگر هرچه علم، اسرار و قوانین طبیعت را بیشتر کشف کند، انسان به ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های نظام هستی بیشتر پی می‌برد و بهتر می‌تواند به خداوند حکیم و دانا و توانا آگاه گردد.

همچنین برخی از آموزه‌هایی که در دین وجود دارد با پیشرفت علوم‌تجربی، اسرار آن بیشتر کشف می‌شود. برای نمونه، خداوند در قرآن می‌فرماید: ما از هر چیزی جفت آفریدیم[3] و گیاهان را نیز به صورت نر و ماده قرار دادیم.[4] بدین ترتیب قرآن مسئله زوجیت عمومی ازجمله زوجیت در گیاهان را چهارده قرن پیش به‌گونه‌ای لطیف و زیبا مطرح نموده است. شاید در عصر نزول این آیات، مردم به حقیقت آن آگاه نبودند. اما در قرن هجدهم میلادی گیاه‌شناسی سوئدی به نام شارل لینه مسئله زوجیت عمومی را کشف کرد.

۱. همان، ص ۳۶.
۲. همان.
۳. ذاریات(۵۱): ۴۹.
۴. رعد (۱۳): ۳؛ یس (۳۶): ۳۶.

قرآن در آیه‌ای دیگری به‌گونه‌ای بسیار ظریف به قانون جاذبه عمومی اشاره می‌کند،[1] اما این نیوتن (۱۷۲۸ ـ ۱۶۴۲) بود که آن را در قلمرو فیزیک کشف کرد. به همین‌سان، بسیاری از احکام و آموزه‌های دینی وجود دارند که بر اثر پیشرفت علم، اسرار آن کشف می‌شود. بنابراین علم تأییدکننده دین است. می‌توان از جهاتی، این دیدگاه و دیدگاه پیشین را به هم شبیه دانست.

۳. علم و دین، مکمل یکدیگر

مطابق این دیدگاه، علم و دین را باید مکمل یکدیگر دانست؛ بدین بیان که هر یک جنبه خاصی از حقیقت را بررسی می‌کنند و شناخت کامل حقیقت مستلزم آن است که هر دو نگرش را گرد آوریم. مثلاً برای ارزیابی کامل یک شخص، هم ارزیابی جسمانی و هم ارزیابی اخلاقی لازم است و این دو ارزیابی ما را در شناخت بهتر او یاری می‌رسانند. همچنین در مورد جهان طبیعت، هم باید نسبت به ساختار طبیعی آن شناخت داشت و هم نسبت به هدف و مبدأ آن. به تعبیر دیگر، علم به پرسش‌هایی مانند «چه چیزهایی و چگونه رخ می‌دهند»، برحسب عواملی که قابل مشاهده تجربی‌اند، پاسخ می‌دهد و دین نیز با سؤالاتی نظیر «چرا رخ می‌دهند و هدف و غایت آنها چیست»، سروکار دارد.

دونالد مک‌کی (۱۹۸۷ ـ ۱۹۲۲) فیلسوف و دانشمند انگلیسی، رابطه علم و الهیات را رابطه میان دو امر مکمل می‌داند که علم درپی کشف «علل» وقایع است و هدف الهیات نیز کشف «معنای» وقایع. مک‌کی معتقد است میان این دو مدعا که «پیدایش این عالم محصول فرایندهای طبیعی است.» و «عالم مخلوق خداوند است.» تعارضی وجود ندارد.

استاد مرتضی مطهری بر این اعتقاد است که علم و ایمان مکمل و متمم یکدیگرند، نه متضاد با هم. علم نیمی از ما را می‌سازد و ایمان نیمی دیگر را. ایشان همچنین معتقد است که در شناخت کامل جهان، هم به شناخت علمی نیازمندیم و هم به شناخت دینی. از نظر علم، جهان کهنه کتابی است که اول و آخر آن افتاده است به عبارت دیگر نه اولش معلوم

۱. رعد (۱۳): ۲.

www.plus1.blogfa.com

است و نه آخرش. از این رو برای شناخت بهتر جهان می‌باید آغاز و فرجام آن نیز مشخص گردد. ایشان رابطه علم و ایمان را چنین ترسیم می‌کند:

> علم به ما روشنایی و توانایی می‌بخشد و ایمان عشق و امید و گرمی. علم ابزار می‌سازد و ایمانْ مقصد. علم سرعت می‌دهد و ایمان جهت. علم توانستن است و ایمان خوب خواستن. علم می‌نمایاند که چه هست و ایمان الهام می‌بخشد که چه باید کرد. علم انقلاب برون است و ایمان انقلاب درون. علم جهان را جهان آدمی می‌کند و ایمانْ روان را روان آدمیت می‌سازد. علم وجود انسان را به صورت افقی گسترش می‌دهد و ایمان به شکل عمودی بالا می‌برد. علم طبیعت‌ساز است و ایمان انسان‌ساز. هم علم به انسان نیرو می‌دهد هم ایمان، اما علم نیروی منفصل می‌دهد و ایمان نیروی متصل. علم زیبایی است و ایمان هم زیبایی است. علم زیبایی عقل است و ایمان زیبایی روح. علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس. هم علم به انسان امنیت می‌بخشد و هم ایمان. علم امنیت برونی می‌دهد و ایمان امنیت درونی. علم در مقابل هجوم بیماری‌ها، سیل‌ها، زلزله‌ها و طوفان‌ها ایمنی می‌دهد و ایمان در مقابل اضطراب‌ها، تنهایی‌ها، احساس بی‌پناهی‌ها، پوچ‌انگاری‌ها. علم جهان را با انسان سازگار می‌کند و ایمانْ انسان را با خودش.[1]

البته گاهی دین افزون بر معنای وقایع، به علل وقایع نیز می‌پردازد. بنابراین گاه دین وظیفه علم را نیز انجام می‌دهد. حال جای این پرسش است که اگر بین تبیین دینی و تبیین علمی درمورد علل وقایع تعارض واقع شد، چه باید کرد؟

راه‌حل این تعارض روشن است؛ چراکه از یک‌سو نظریات علمی، قطعی و یقینی نیستند و با تردید آمیخته‌اند و از سوی دیگر متون دینی نیز تا حدی مجال تفسیر و تأویل دارند. اگر تعارض بین علم و دین واقع شود، یا تفسیر از دین صحیح نیست و یا اینکه نظریه علمی قطعی نمی‌باشد، ولی به‌مثابه نظریه قطعی تلقی شده است. بنابراین اگر تفسیر از دین قطعی و یقینی بود، به احتمال زیاد نظریه علمی از قطعیت لازم برخوردار نیست و شاید در آینده نظریه

۱. مرتضی مطهری، مجموعه *آثار* (انسان و ایمان)، ج ۲، ص ۳۲.

علمی دیگری جایگزین این نظریه علمی گردد که با تفسیر دین سازگار باشد. اگر نظریه علمی قطعی بود ـ که بسیار بعید است ـ در آن صورت پی‌می‌بریم که تفسیر ما از دین صحیح نبوده و در مقدمات آن باید تجدیدنظر کنیم.

۴. ناسازگاری علم و دین

دین و علم دست‌کم در برخی موارد با هم ناسازگارند و نمی‌توان هر دو را پذیرفت. برای مثال، نظریه زمین مرکزی و سکون آن، نظریه‌ای دینی (بر اساس دیدگاه مسیحیت) و نظریه خورشید مرکزی و حرکت زمین، نظریه‌ای علمی و نظریه تکامل انسان از حیوانات پست‌تر نظریه‌ای علمی و نظریه خلقت انسان به همین شکلی که الان وجود دارد، نظریه‌ای دینی است که قبول یکی از نظریات به منزله رد نظریهٔ دیگر است.

از یک سو همان‌گونه که پیش‌تر اشاره نمودیم از نظر قرآن و تحقیقات تاریخی، کتاب مقدس مسیحیان تحریف شده است و برخی متکلمان مسیحی نیز به‌خطا کیهان‌شناسی ارسطو را با الهیات مسیحی به گونه‌ای تلفیق کردند که هر معارضه‌ای با کیهان‌شناسی ارسطو معارضه با مسیحیت تلقی می‌شد. از این رو، بسیاری از آموزه‌هایی که به نام دین معروف‌اند، به‌واقع دینی نیستند. از سوی دیگر، قرآن که کتاب آسمانی تحریف‌ناشده است، به حرکت و کروی بودن زمین اشاره می‌نماید که متناسب با نظریه خورشید مرکزی است. بنابراین چنین نیست که ثابت بودن زمین، یک نظریه دینی قطعی باشد و با خورشید مرکزی و حرکت زمین ناسازگار. بنابراین شایسته است بگوییم نظریه خورشید مرکزی و حرکت زمین، یک نظریه دینی است. از این رو، در عنوان دینی بودن و علمی بودن باید بسیار دقت نمود.

در مورد نظریه تکامل انسان، از یک‌سو این نظریهٔ علمی فرضیه‌ای است که هنوز قطعیت آن اثبات نشده و حتی شواهد علمی بسیاری برخلاف آن وجود دارد. از سوی دیگر، نظریه خلقت انسان در متون دینی نیز قابلیت تفسیرهای مختلف دارد؛ زیرا کتاب مقدس به‌صراحت درباره خلقت انسان به صورت کنونی، سخن نگفته است.

از این رو، تعارض و ناسازگاری بین این نظریه‌های دینی و علمی باقی نمی‌ماند و می‌توان

www.plus1.blogfa.com

به‌سهولت بین آنها سازگاری ایجاد کرد.

در جهان مسیحیت هنگامی که نظریه تکامل مطرح شد، برخی از مسیحیان تحت عنوان بنیادگرایی کوشیدند که از معنای ظاهری عبارات کتاب مقدس در برابر هر نوع اکتشاف علمی ناسازگار با آن، دفاع کنند و برخی حتی داروینیسم را با الحاد برابر داشتند. اما پاره‌ای دیگر از مسیحیان، الهیات رسمی و سنتی را با نظریه تکامل جمع‌پذیر دانستند.[1] برخی دیگر نیز واقع‌نمایی نظریات علمی را انکار نموده، از ابزارانگاری نظریات علمی دفاع کردند. برطبق این دیدگاه، نظریه‌های علمی بیانگر واقعیت نیستند و تصورات حاصل از آنها عیناً منطبق بر مابه‌ازایی در عالم خارج نیست. نظریه‌های علمی صرفاً ابزارهایی ریاضی یا افسانه‌ها و مجعولاتی هستند که دانشمندان برای پیش‌بینی و محاسبه حوادث، از آنها استفاده می‌کنند.[2] بنابراین بر اساس دیدگاه ابزارانگاری، نظریات علمی منطبق بر واقع نیستند؛ چرا که اساساً انطباق یا عدم‌انطباق با واقع معنایی ندارد تا با آموزه‌های دینی ناسازگار شوند.

برخی دیگر نیز در مسئله تعارض علم و دین، جانب علم را گرفتند و از دین دست شستند. با توجه به غیرقطعی بودن نظریات علمی، این دیدگاه صحیح نیست و اگر انبیای الهی برای صدق گفتار خویش با معجزه خود تحدی کنند، به گونه‌ای که آدمی به‌یقین اعتقاد یابد که دین وحی الهی است، دیگر به‌سهولت نمی‌توان از دین دست کشید.

۵. جدایی کامل حوزه علم از دین

بر طبق این دیدگاه، حوزه علم از حوزه دین کاملاً جداست و هیچ‌گونه تعارضی با هم ندارند؛ زیرا تعارض بین دو چیز در صورتی پیش می‌آید که موضوع واحدی داشته باشند و احکام ناسازگاری درمورد آن موضوع به‌دست دهند. اما در جایی که موضوع و روش و غایت آن دو چیز متفاوت است، بین آنها تعارضی به‌وجود نمی‌آید.

۱. ایان باربور، *علم و دین*، ص ۱۲۲.
۲. همان، ص ۱۹۹.

برای مطالعه بیشتر

۱. دیدگاه نواورتودکسی

مطابق این دیدگاه، میان دین و علم تباین جدی وجود دارد. کارل‌بارت، متکلم پروتستانی اهل سوئیس (۱۹۶۸ ـ ۱۸۸۶) که نماینده نامدار نواورتودکسی است، معتقد بود الهیات و علم با موضوعات و روش‌ها و غایات اساساً متفاوتی سروکار دارند. موضوع الهیات، تجلی خداوند در مسیح است[1] و موضوع علم نیز جهان طبیعت. بر اساس روش الهیات، خدای متعال و رازآمیز را فقط از طریق تجلی‌اش بر ما می‌توان شناخت، اما قلمرو طبیعت را به مدد عقل بشری. غایت دین آن است که شخص را برای مواجهه با خداوند مهیا کند؛ حال آنکه غایت معرفت علمی، شناختن الگوهای حاکم بر طبیعت است.

بنابراین وقتی میان موضوعات، روش‌ها و غایات علم و دین تمایزی اساسی وجود دارد، در آن صورت میان آن دو هیچ فصل مشترکی باقی نمی‌ماند و از همین رو امکان تعارض آنها نیز منتفی می‌گردد.[2]

۲. دیدگاه اگزیستانسیالیستی

اگزیستانسیالیسم نهضتی فلسفی است که در قرن نوزدهم، فیلسوفی دانمارکی به‌نام کی‌یرکه‌گارد (۱۸۵۵ ـ ۱۸۱۳) آن را بنیان نهاد. بر پایه این دیدگاه، ما تنها زمانی می‌توانیم وجود انسانی اصیل خود را درک کنیم که به طور شخصی در مسئله‌ای درگیر شویم و به‌عنوان موجودی مستقل آزادانه تصمیم بگیریم یا انتخاب کنیم، نه اینکه مفاهیم کلی انتزاعی مربوط به انسان یا قوانین و قواعد کلی را تکرار و تلقین نماییم.

مطابق این دیدگاه، موضوع دین، واقعیت‌های شخصی و اخلاقی و به تعبیری حقایق جاندار است، ولی موضوع علم، اشیای مادی و بی‌جان و نقش و کارکرد آنهاست. مارتین بوبر

۱. بدین معنا که خداوند را تنها از طریق مسیح می‌توان شناخت. خداوند موجودی متعالی و کاملاً متمایز است و تنها تا حدی می‌توان شناخت که خود را بر ما آشکار کرده باشد و نه از طریق عقل.
۲. ایان باربور، *علم و دین*، ص ۱۲۵؛ مایکل پترسون، *عقل و اعتقاد دینی*، ص ۳۶۶.

(۱۹۶۵ ـ ۱۸۷۸) متأله یهودی مدعی شد رابطه میان یک شخص و یک شیء مادی، رابطه «من ـ آن» است، اما رابطه میان مؤمن دیندار و خداوند رابطه «من ـ تو» است. بنابراین موضوع آنها کاملاً متفاوت است.

غایت معرفت دینی درواقع معطوف به رابطه متقابل دو شخص است که حاکی از درگیر شدن همه‌جانبه و از جان و دل مایه گذاشتن و ادراک بی‌واسطه و مستقیم و پرداختن به دیگری همچون غایت و نه به‌عنوان یک شیء و یا وسیله است؛ در حالی که غایت معرفت علمی معطوف به رابطه شخص با یک شیء بی‌جان و ناآگاه است. دین را نمی‌توان صرفاً در قالب مقولات علمی خنثی و فارغ از شور و احساس درک کرد.

دین و علم در روش نیز با هم متفاوت‌اند. درواقع موضع عقلی و فارغ‌دلانه یک دانشمند تجربه‌گرا با موضع یک مؤمن متدین ـ که متضمن درگیری شخصی شدید است ـ بسیار متفاوت می‌باشد.

بنابراین بر اساس این دیدگاه علم و دین مربوط به دو حوزه کاملاً متفاوت است و هرگز نمی‌توان بین آنها ارتباطی قائل شد.[1]

۳. دیدگاه فیلسوفان تحلیل زبانی

بر اساس این دیدگاه، علم و دین به دلیل داشتن زبان‌های گوناگون، از یکدیگر جدایند. ویتگنشتاین (۱۹۵۱ ـ ۱۸۸۹) در این باره تعبیر «بازی زبانی» را به کار می‌برد و برآن است که علم و دین دو بازی زبانی متمایز، ولی کاملاً مجازند که هر یک منطق و معیار سنجش خاص خود را دارد و هیچ کدام نباید با منطق و معیار دیگری مورد قضاوت قرار گیرد. زبان علمی برای پیش‌بینی و کنترل است، اما زبان دینی برای مقاصدی نظیر نیایش و کسب آرامش.

۴. دیدگاه کانتی

ایمانوئل کانت (۱۸۰۴ ـ ۱۷۲۴) فیلسوف بزرگ آلمانی معتقد است که علم و دین مربوط به دو حوزه جداگانه‌اند. او عقل آدمی را به دو حوزه نظری و عملی تقسیم کرد و علم را مربوط

۱. همان، ص ۱۴۷.

www.plus1.blogfa.com

به حوزه عقل نظری و دین را مربوط به حوزه عقل عملی. بر این اساس نباید پنداشت که علم و دین بتوانند با هم ناسازگاری داشته باشند. کانت کوشید دین را از اخلاق به دست آورد و حتی خدا و جاودانگی نفس را لازمه نظام اخلاقی خود دانست و استدلال‌ها و احکام عقل نظری را به حوزه تجربه و دانش تجربی محدود کرد.[1]

نقد و بررسی

بر اساس این دیدگاه، حوزه علم از حوزه دین کاملاً جداست، از این رو هیچ‌گونه تعارضی بین این دو پدید نمی‌آید. اما همه دیدگاه‌های جداانگاری حوزه علم از دین، یک اشکال اساسی دارند و آن اینکه ارائه‌دهندگان این نظریات بی‌آنکه به ابعاد مختلف دین توجه کنند و دین را مورد بررسی قرار دهند، به قضاوت در باب آن پرداخته‌اند. مثلاً وقتی شناخت بسیاری از صفات خدا از طریق عقل میسر است و همچنین اسلام در پاره‌ای از موارد به قوانین حاکم بر طبیعت پرداخته و از آدمیان می‌خواهد که در این قوانین، ژرف بیندیشند تا به عظمت و حکمت الهی پی‌برند، این بیانگر آن است که در برخی موارد، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی موضوع مشترک دین و علم است. بر این اساس دین و علم در پاره‌ای موارد از جهت موضوع و روش، مشترک هستند.

درمورد دیدگاه اگزیستانسیالیسم نیز با تأمل در دین درمی‌یابیم که یکی از ابعاد دین رابطه انسان با خداست. البته دین ابعاد دیگری نیز دارد که یکی از آنها مواجهه انسان با اشیای مادی بی‌جان و قوانین حاکم بر آنهاست. در واقع دین برای هدایت و سعادت انسان‌ها نازل شده است و یکی از ابعاد زندگی آدمی، رابطه او با طبیعت و قوانین آن و حتی حفظ محیط‌زیست می‌باشد.

همچنین زبان دین کاملاً با زبان علم متفاوت نیست و جهات مشترکی نیز در آنها وجود دارد. با تأمل در آموزه‌های دینی روشن می‌گردد که بسیاری از مباحث دین، مربوط به عقل نظری است، نه عقل عملی.

۱. محمد محمدرضایی، *تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت*، ص ۲۴۳.

www.plus1.blogfa.com

همچنین لازمهٔ برخی از دیدگاه‌های مذکور مانند اگزیستانسیالیسم محدود کردن دین به امور فردی و غفلت از بعد اجتماعی دین است که چنین امری صحیح نیست. همچنین دین برخلاف دیدگاه اگزیستانسیالیسم، از پیروان خود می‌خواهد که با تعقل و تفکر، دین را برگزینند؛ حال آنکه این مکتب، به تعقل در باب دین اهمیتی نمی‌دهد و حتی معتقد است هرچه انسان جاهل‌تر باشد، ایمان او قوی‌تر است.

لازمهٔ پاره‌ای از این دیدگاه‌ها، دست کشیدن از معنای ظاهری و حقیقی متون دینی است که این نیز برخلاف تعالیم دین است.

نتیجه‌گیری

اگر بخواهیم دربارهٔ نسبت‌های علم و دین قضاوت نماییم، می‌توان گفت از میان نسبت‌های مختلف، دیدگاه اول و دوم و سوم از اتقان بیشتری برخوردار است.

برای پژوهش

۱. در سال‌های اخیر در جوامع غربی، گرایش به دین و معنویت، نسبت به گذشته بیشتر شده است. دلایل آن را بررسی کنید.

۲. جوامع غرب با اینکه در حوزه علوم‌تجربی و تمدن مادی، پیشرفت‌های چشمگیری داشته‌اند اما در حوزه فضایل اخلاقی، استحکام کانون خانواده، غلبه بر اضطراب‌ها و احساس یأس و نومیدی و خودکشی‌ها، با مشکلات بسیاری روبه‌رویند. دلایل آن را مورد بررسی و تحلیل قرار دهید.

۳. چرا امروزه برخی از نظام‌های حکومتی با اینکه به نقش دین در رشد فضایل اخلاقی و عفت عمومی جامعه و کاهش جرایم اجتماعی اعتراف دارند، با مظاهر دینداری مخالفت می‌ورزند؟

۴. به چه دلایلی اسلام با سکولاریسم مخالف است؟

۵. دیدگاه اسلام در باب آزادی انسان‌ها و رابطه آن با امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر را مورد بحث قرار دهید.

۶. معجزه پیامبران با عمل مرتاضان چه تفاوت‌هایی دارد؟

۷. تفاوت وحی با تجربه‌های دینی را مورد بررسی قرار دهید.

۸. چرا انسان‌ها در همه زمان‌ها به تعالیم انبیای الهی نیاز دارند؟

۹. عصمت پیامبران اکتسابی است، یا خدادادی؟ دراین‌باره تحقیق کنید.

۱۰. چگونه دین می‌تواند آدمی را از پوچ‌گرایی و بی‌هدفی در زندگی نجات دهد؟

www.plus1.blogfa.com

منابعی برای مطالعه بیشتر

۱. جعفر سبحانی، *رسالت جهانی پیامبران و برهان رسالت*، قم، مکتب اسلام، ۱۳۷۴.

۲. ــــــــــ، *عقاید اسلامی در پرتو قرآن، حدیث و عقل*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.

۳. ــــــــــ، *الهیات و معارف اسلامی*، قم، مؤسسه امام‌صادق(ع)، ۱۳۸۴.

۴. ــــــــــ، *منشور عقاید امامیه*، قم، مؤسسه امام‌صادق(ع)، ۱۳۸۵.

۵. امام خمینی، *نبوت از دیدگاه امام خمینی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۰.

۶. محمدحسین طباطبایی، *اصول عقاید و دستورات دینی (۴ ـ ۱)*، به اهتمام اصغر ارادتی، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار علامه طباطبایی، ۱۳۸۲.

۷. محمد محمدرضایی، «رابطه عقل و ایمان»، *قبسات*، ش ۳۵ (ویژه دین و فلسفه)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پاییز ۱۳۸۴.

۸. ــــــــــ، «پلورالیسم دینی: نقد، راه حل»، *قبسات*، ش ۳۷ (ویژه پلورالیسم دینی)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، بهار ۱۳۸۴.

۹. ــــــــــ، «نگاهی به تجربه دینی»، *قبسات*، ش ۲۶ (ویژه تجربه دینی)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، زمستان ۱۳۸۱.

۱۰. محمد صادقی، *زمین و آسمان و ستارگان از نظر قرآن*، تهران، کتابفروشی مصطفوی بوذرجمهری، بی‌تا.

۱۱. عبدالله جوادی آملی، *نسبت دین و دنیا* (بررسی و نقد نظریه سکولاریسم)، قم، اسراء، ۱۳۸۳.

۱۲. ــــــــــ، *دین‌شناسی*، قم، اسراء، ۱۳۸۱.

۱۳. ــــــــــ، *وحی و نبوت در قرآن* (تفسیر موضوعی قرآن کریم)، ج ۳، قم، اسراء، ۱۳۸۱.

۱۴. مرتضی مطهری، *مجموعه آثار* (وحی و نبوت)، ج ۲، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.

۱۵. ــــــــــ، *مجموعه آثار* (نبوت)، ج ۴، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.

۱۶. مهدی گلشنی، *از علم سکولار تا علم دینی*، تهران، پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.

۱۷. ــــــــــ، *علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم*، تهران، پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹.

۱۸. ایان باربور، *علم و دین*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.

۱۹. محمدتقی مصباح یزدی، *آموزش عقاید*، ج ۲، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.

۲۰. ــــــــــ، *راهنماشناسی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.

۲۱. علی‌اکبر رشاد، *دموکراسی قدسی*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۲.

۲۲. ــــــــــ، *دانشنامه امام‌علی*، ج ۳، تهران، مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰.

۲۳. محمدحسین قدردان قراملکی، *قرآن و سکولاریسم*، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴.

۲۴. حمید پارسانیا، *حدیث پیمانه*، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶.

www.plus1.blogfa.com

بخش سوم

شناخت اسلام

الف) قرآن و سنت

ب) عقل و جایگاه آن در شناخت دین

ج) خاتمیت

د) روش فهم دین

مقدمه

پیش از پرداختن به منابع شناخت اسلام می‌باید به اختصار تعریفی از اسلام ارائه کنیم:

تعریف اسلام

واژه اسلام در لغت به معنای تسلیم شدن و گردن‌نهادن است. قرآن‌کریم از این رو دینی را که مردم را به آن دعوت می‌کند، اسلام نامیده است که برنامه کلی آن، تسلیم شدن انسان در برابر احکام الهی است.[۱]

حضرت ابراهیم﷣ اولین کسی است که این دین را اسلام و پیروان آن را مسلمان نامید.[۲] بی‌گمان دین در نزد خداوند همان اسلام است[۳] که در طول تاریخ به صورت شریعت‌های متفاوت جلوه‌گر شده است.

اما در اصطلاح، اسلام آخرین و کامل‌ترین شریعتی است که خداوند برای هدایت همه انسان‌ها تا به ابد، نازل فرموده است. قوانین چنین آیینی، مطابق فطرت و عقل آدمی و نیز پاسخگوی همه نیازهای فردی و اجتماعی و هدایتی انسان است. بی‌شک انسان‌ها با پیروی

---

۱. «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِیناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ؛ و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است.» (نساء (۴): ۱۲۵.)

۲. «رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ؛ پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده؛ و از نسل ما، امتی فرمانبردار خود [پدید آر].» (بقره (۲): ۱۲۸)؛ «مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ؛ آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید.» (حج (۲۲): ۷۸.)

۳. «إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلامُ.» (آل عمران (۳): ۱۹.)

www.plus1.blogfa.com

از دستورهای چنین آیینی است که می‌توانند به کمال معنوی و مادی و سعادت دنیا و آخرت خود نایل گردند.

قرآن و سنت

الف) قرآن

قرآن، هدیه و رحمت و داروی شفابخشی است که خداوند از سرلطف به انسان‌ها ارزانی داشته است؛ گنجینه‌ای که گوهرهای آن هیچ‌گاه پایان نمی‌یابد و فروغی که هرگز خاموشی نمی‌پذیرد. در گستره تمدن و فرهنگ دینی انسان، هیچ کتاب آسمانی به اندازه قرآن، عصمت، صحت، صلابت، اتقان، اعتبار تاریخی و حقانیت ندارد. این کتاب را خداوند عزیز و مهربان برای هدایت مردم نازل کرده و خود نیز نگاهبان آن است تا از هرگونه تحریف و دستبردی مصون بماند و بتواند رسالت خود را ـ که هدایت انسان‌ها از ظلمات به سوی روشنایی است ـ به نیکی به انجام رساند. زبان خطاب‌های قرآن ـ با وجود اعجازآمیز بودن ـ همان زبان متعارف عقلایی است؛ چرا که مخاطبان، آحاد انسان‌هایند.

اما با اینکه ظواهر قرآن روشن و آشکار است، چنان نیست که از تفسیر بی‌نیاز باشد. به دیگر سخن، قرآن قول ثقیل است؛ یعنی هرچند زبان آن عقلایی و واژگانش عربی مبین است، اما بدین معنا نیست که بهره همگان از این کتاب الهی یکسان باشد. درواقع معارف قرآنی مراتبی دارد و هر مرتبه‌ای برحسب استعداد افراد، عاید گروهی خاص می‌شود؛ چنان‌که از امام‌حسین و امام‌صادق علیهما السلام نقل شده است:

> خداوند معارف خود را در قرآن‌کریم به چهارگونه بیان فرموده است: به صورت عبارت و لفظ صریح، اشاره، لطایف و حقایق. عبارات برای فهم توده مردم است؛ اشاراتش برای خواص و لطایف آن برای اولیا و حقایق آن برای انبیای الهی.[1]

نتیجه آنکه قرآن، ظاهر و عمقی دارد، از این رو کلام‌خدا را نباید در سطح کلام بشری

۱. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۷۵، ص ۲۷۸.

خلاصه کرد. اما نکته‌ای که نباید نادیده انگاشت، اینکه باطن هیچ‌گاه منافی ظاهر نیست، بلکه تعمیقِ آن ظاهر است. عمق همواره از ظاهر می‌گذرد، از این رو هرگز نباید ظاهر آن فدای عمق و عمق آن فدای ظاهر شود. بنابراین استنباط معارف و معانی از دو سطح آن، کار مفسران آگاه و صاحبِ صلاحیت‌های آفاقی و انفسی است.

خداوند بیان و تبیین قرآن را بر عهده پیامبر و سپس امامان معصوم نهاده است و امامان نیز این وظیفه مهم را بر دوش عالمان و مفسران متعهد و پرهیزکار قرار داده‌اند. مفسران با صلاحیت به دلیل احاطه بر قرآن و سنت معصومان و بر اساس شیوه و روش صحیح می‌توانند از این کتاب الهی بهره گیرند.

قرآن معجزه جاویدان پیامبر اسلامﷺ است که برای همیشه، کتاب هدایت انسان‌ها باقی خواهد ماند. بی‌شک این کتاب، نبوت پیامبر را نیز اثبات می‌کند؛ چراکه دعوی نبوت همراه آن صورت گرفت؛[1] مردم را به معارضه با خود دعوت کرد[2] و مردم از این مقابله عاجز ماندند.[3]

دشمنان اسلام در طی پانزده قرنی که از پیدایش این آیین می‌گذرد، برای ضربه زدن به اسلام از هیچ تلاشی فروگذار نکردند و حتی پیامبرﷺ را به سحر و جنون متهم نمودند، اما هرگز نتوانستند از پس مقابله با قرآن برآیند. امروزه نیز که تهاجمات استکبار جهانی علیه اسلام و پیامبر شدت گرفته است، نتوانسته‌اند به تحدی آشکار قرآن پاسخ دهند که این بهترین دلیل برای اثبات اعجاز قرآن است.

قرآن بر تمامی معجزات پیامبران پیشین نیز برتری دارد؛ چرا که همگام با زمان پیش‌می‌رود تا ندای خود را به گوش جهانیان برساند و حجت را بر همه آیندگان تمام سازد. به بیانی ساده‌تر، قرآن به گونه‌ای نیست که مانند معجزات انبیای دیگر در برابر افرادی اندک شمار و در زمانی خاص به وقوع پیوسته باشد، بلکه این معجزه همواره در اختیار مردم است.

۱. اعراف(۷): ۱۵۸.
۲. بقره(۲): ۲۳.
۳. اسراء (۱۷): ۸۸.

پیامبر اسلام که آخرین پیامبر الهی است و رسالتی دائمی دارد، باید معجزه او نیز دائمی و جاویدان باشد که چنین است.

ابعاد اعجاز قرآن

قرآن از جنبه‌های مختلفی دارای اعجاز است که برخی از آنها را به‌اجمال بررسی می‌کنیم:

۱. فصاحت و بلاغت

قرآن به زبان عربی نازل شده و همانند دیگر متون عربی از حروف الفبای عربی تشکیل گردیده است، اما ساختار عبارات آن به شیواترین و رساترین وجه است. خداوند برای ابلاغ پیام خود، شیواترین و زیباترین الفاظ و جذاب‌ترین ترکیب را به کار گرفته است (فصاحت)؛ به‌گونه‌ای‌که به بهترین شیوه، معانی خود را به مخاطبان می‌رساند (بلاغت). هنگامی که اعراب و ادیبان و عالمان زبان عربی، آیات الهی را از زبان پیامبر شنیدند، ناگهان با سخنی نو که نه شعر بود و نه نثر روبه‌رو شدند که آهنگی زیباتر از شعر و بیانی رساتر از نثر داشت.

آیات قرآن آن‌چنان لذتبخش و اعجاب برانگیز است که هر فرد منصفی را به خود جلب می‌کرد. کافران ناگزیر جوانان خود را از شنیدن قرآن برحذر می‌داشتند و یا هنگام تلاوت قرآن هیاهو می‌کردند تا صدای قرآن به کسی نرسد.[1]

یکی از ادیبان و بلیغان و حکیمان عرب به نام ولیدبن مغیره که از او به «ریحانة العرب»[2] یاد می‌کنند، پس از شنیدن آیاتی چند از پیامبر اسلام درباره آن چنین داوری می‌کند:

> من از محمد سخنی شنیدم که نه به سخن انسان‌ها شبیه است و نه به سخنان جنیان. سخن او شیرینی خاص و زیبایی مخصوصی دارد و ساختار آن پربار و ریشه آن پربرکت است؛ سخنی است والا که هیچ سخنی والاتر از آن نیست و هرگز قابل‌رقابت نمی‌باشد.[3]

دیگر ادیبان بزرگ عرب نیز مانند عتبةبن ربیعه و طفیل‌بن عمرو به اعجاز ادبی قرآن اعتراف و از مقابله با آن اظهار ناتوانی کرده‌اند.

۱. فصلت (۴۱): ۲۶.
۲. گل سرسبد بوستان عرب.
۳. فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۵، ص ۳۸۷.

www.plus1.blogfa.com

حکمت الهی نیز اقتضا می‌کند معجزه هر پیامبری متناسب با اوضاع و شرایط و هنر عصر او باشد تا جنبه برتری اعجاز به‌خوبی مشخص گردد. از این روست که خداوند قرآن را به‌عنوان معجزهٔ پیامبر اسلام برگزیده تا با هنر مردم آن عصر که سخنوری و شاعری بود، متناسب باشد و بدین‌رو ناتوانی مردم در مقابله با قرآن بهتر آشکار گردد. قرآن نه‌تنها اعراب عصر رسالت را به معارضه با خود دعوت کرد، بلکه همه انس و جن را در طول تاریخ مورد خطاب قرار داده و جملگی را به مبارزه طلبیده است، ولی هیچ کس تاکنون نتوانسته به معارضه با قرآن برخیزد.

۲. اعجاز قرآن از نظر معارف الهی

قرآن دارای معارف و علومی است که از جهت گستردگی و ژرفا، همواره از آغاز نزول تاکنون روشنی‌بخش افکار و اندیشه‌های متفکران بوده است.

قرآن دارای ژرف‌ترین معارف و علوم، عادلانه‌ترین قوانین حقوقی و جزایی، بهترین قوانین فردی و اجتماعی، حکیمانه‌ترین مناسک عبادی، ارزشمندترین دستورها و مواعظ و اندرزهای اخلاقی، متقن‌ترین نکات تاریخی و کارآمدترین شیوه‌های تربیتی است؛ تا جایی که که هرچه علوم بشری پیشرفت می‌کند، حقانیت و اسرار این معارف بیشتر جلوه‌گر می‌گردد. وجود این معارف بلند در قرآن، گویای آن است که از منشأ وحی صادر شده‌اند؛ به‌ویژه آنکه همه این معارف از زبان فردی «اُمّی» و درس‌ناخوانده بیان شده است.

> وَ ما كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتابٍ وَ لا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ؛[1] و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی‌نوشتی، وگر نه باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند.

پیامبر این آیات را در برابر اقوام و خویشاوندان خود و مردمی که او را کاملاً می‌شناختند تلاوت نمود و هیچ کس سخن او را تکذیب نکرد. سکوت آنان در برابر چنین ادعایی، گواهی قطعی بر صدق گفتار اوست که همه این آیات، وحی الهی است. جالب اینکه مردم در مدت

۱. عنکبوت (۲۹): ۴۸.

www.plus1.blogfa.com

چهل سال زندگی پیامبر، چنین سخنانی را هرگز از او نشنیده بودند.

بنابراین پیدایش قرآن با این معارف بلند از فردی درس‌ناخوانده، جنبه دیگری از اعجاز قرآن است.

۳. اعجاز قرآن از نظر هماهنگی و عدم‌اختلاف در سبک و محتوا

قرآن مجموعه آیاتی است که طی ۲۳ سال و در حالات و شرایط گوناگون بر زبان جاری شده است، اما این گونه‌گونی حالات هیچ‌گاه در شیوه و سبک بیان و محتوای مطالب قرآن تأثیری ننهاده است. بی‌شک این هماهنگی و عدم اختلاف در سبک و محتوا خود دلیل دیگری است بر اعجاز قرآن.

اگر پیامبر مطالب قرآن را از جانب خود و بدون ارتباط با وحی مطرح می‌نمود، طبعاً اختلاف در سبک و تناقض و ناهماهنگی در محتوا به چشم می‌خورد؛ چراکه:

یک. علوم و مهارت انسان و یا آثار فکری انسانی به مرور زمان کامل‌تر می‌شود و طبعاً چنین تکاملی در سخنان فرد آشکار می‌گردد. حال اگر پیامبر در طی ۲۳ سال مطالب قرآنی را از پیش خود می‌گفت، بی‌شک اختلاف چشمگیری در سبک بیان او نمودار می‌شد.

دو. حالات درونی انسان مانند نشاط و شادی، غم و رنج، هیجان و آرامش، در شیوه سخن گفتن او تأثیر می‌نهد. به بیان دیگر تغییر در سبک سخنان، بازتاب حالات درونی فرد است. بنابراین سخنان فرد عادی نمی‌تواند در تمامی این حالات یکنواخت و هماهنگ باشد، بلکه اختلاف و ناهماهنگی در آنها نمایان است. حال اگر بپذیریم قرآن محصول فکر پیامبر بوده است، باید اختلاف و ناهماهنگی در محتوای مطالب آن به چشم خورد؛ حال آنکه چنین نیست.

قرآن در آیه‌ای به این جنبه از اعجاز خود اشاره نموده است:

أَ فَلاٰ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلاٰفاً كَثِيراً[1] آیا در (معانی) قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند

۱. نساء (۴): ۸۲.

از آنچه بیان شد به‌خوبی برمی‌آید که قرآن، وحی الهی است و نه سخنان خود پیامبر.

۴. اعجاز قرآن از نظر اسرار آفرینش

قرآن در آیات متعددی از اسرار قوانین هستی و طبیعت و اجرام آسمانی پرده برمی‌دارد. کشف این اسرار برای فردی درس‌ناخوانده جز از طریق وحی الهی امکان‌پذیر نیست. البته قرآن کتابی علمی نیست که در آن قوانین علمی آمده باشد، بلکه اگر برخی از اسرار طبیعت را بازمی‌گوید، به دلیل جنبه‌ای تربیتی، اخلاقی و خداشناسانه است؛ چراکه قرآن کتاب هدایت و تربیت انسان‌هاست. قرآن به دلیل شرایط علمی عصر نزول، این اسرار را با احتیاط و اشاره و کنایه مطرح می‌کند، زیرا درک حقایق علمی برای مردم آن عصر، دشوار و پیچیده بود. اما به تدریج با پیشرفت علم و کشف اسرار طبیعت، حقایق علمی قرآن نیز آشکار می‌گردد. اینک به دیدگاه قرآن در بارهٔ برخی از این قوانین اشاره می‌کنیم:

یک. حرکت زمین

در عصر نزول قرآن، نظریه حاکم بر جامعه علمی، نظریه زمین مرکزی بود؛ بدین معنا که زمین ثابت، ولی سیارات دیگر ازجمله خورشید به دور زمین در گردش‌اند. اما قرآن به شیوه‌ای لطیف و زیبا به حرکت زمین اشاره می‌کند که برخلاف آن نظریه است.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً؛[1] همان کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت.

قرآن در توصیف زمین، از لفظ مهد (=گاهواره) استفاده کرده که حرکتش چنان ملایم است که کودک درون آن به‌آرامی به خواب می‌رود. حرکت وضعی و انتقالی کرهٔ زمین، که برای سکونت انسان آفریده شده، نیز همانند حرکت گاهواره نرم و آرام است.

قرآن در آیه‌ای در باره حرکت کوه‌ها می‌فرماید:

وَ تَرَى الْجِبٰالَ تَحْسَبُهٰا جٰامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحٰابِ؛[2] و کوه‌ها را می‌بینی [و] می‌پنداری که آنها بی‌حرکتند و حال آنکه آنها ابرآسا در حرکتند

۱. طه (۲۰): ۵۳.
۲. نمل (۲۷): ۸۸.

www.plus1.blogfa.com

از این آیه، نیک برمی‌آید که حرکت کوه‌ها بدون حرکت زمین امکان ندارد. چرا که حرکت کوه‌ها بدین معناست که کره زمین در حرکت است و همچنین حرکت زمین همانند حرکت ابرها بی‌سر و صداست. این در حالی است که گالیله و کوپرنیک تقریباً هزار سال بعد به حرکت زمین اشاره نمودند.

قرآن در آیه‌ای دیگر به حرکت منظومه شمسی نیز اشاره می‌کند که خورشید و ماه هر کدام در مسیر خود شناورند و حتی خورشید به سوی قرارگاهش در حرکت است.[۱]

بنابراین قرآن، هم به حرکت زمین و هم به حرکت خورشید و ماه اشاره دارد که این دیدگاه برخلاف نظریه حاکم در عصر نزول، یعنی نظریه بطلمیوس بوده است. قرآن در آیاتی به کروی بودن زمین نیز اشارتی دارد.

دو. تلقیح نباتات به وسیله باد

از دیگر اسرار شگفت‌انگیزی که در قرآن بیان شده، نیازمندی برخی گیاهان به تلقیح یا گرده‌افشانی از طریق باد است:

> وَ أَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ؛[۲] و بادها را باردارکننده فرستادیم.

همچنین قرآن در آیاتی می‌گوید که ما از هر چیزی جفت آفریدیم و این نر و مادگی نه‌تنها در حیوانات، که در گیاهان نیز وجود دارد:

> وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛[۳] و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم، امید که شما عبرت گیرید.

> سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ؛[۴] پاک [خدایی] که از آنچه زمین می‌رویاند و [نیز] از خودشان و از آنچه نمی‌دانند همه را نر و ماده گردانیده است.

---

۱. یس (۳۶): ۴۰ ـ ۳۸.
۲. حجر (۱۵): ۲۲.
۳. ذاریات (۵۱): ۴۹.
۴. یس (۳۶): ۳۶.

مسئله زوجیت عمومی در دنیای گیاهان را گیاه‌شناسی سوئدی در قرن هیجدهم میلادی کشف کرد، هر چند در گذشته اعتقاد به نر و ماده بودن برخی گیاهان ازجمله درخت خرما وجود داشت.

سه. جاذبه عمومی

اهمیت قانون جاذبه عمومی به اندازه‌ای است که برخی قرن هفدهم را قرن نیوتن نامیده‌اند. بر اساس قانون جاذبه عمومی، همه اجسام بر یکدیگر نیرو وارد می‌کنند و نیروی جاذبه با فاصله دو جسم نسبت عکس دارد. یعنی هر چه فاصله بین دو جسم کمتر باشد، نیروی جاذبه بین آنها بیشتر و هر چه فاصله بیشتر، نیروی جاذبه کمتر است. البته در اجسام دورانی، نیروی گریز از مرکز نیز وجود دارد. هنگامی که نیروی جاذبه با نیروی گریز از مرکز مساوی باشد، جسم در مدار ثابت به دور جسم دیگر در حرکت باقی می‌ماند. بسیاری از سیارات و قمرها در پرتو این دو نیرو به دور یکدیگر در گردش‌اند.

قرآن در چهارده قرن پیش چنین می‌گوید:

> اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؛[۱] خدا [همان] کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینید، برافراشت.

در آسمان، سیارات و ستاره‌های بسیاری هست که در مداری ثابت در حال حرکت‌اند. قرآن اشاره می‌کند که برافراشتن آسمان‌ها بر اساس ستون‌های نامرئی است که همانند ستون‌های یک ساختمان، سقف را از سقوط حفظ می‌کنند. این ستون‌های نامرئی همان نیروهای جاذبه و دافعه‌ای است که نگاه‌دارندهٔ اجرام آسمانی است.

از آنچه بیان شد، آشکار می‌شود که قرآن نمی‌تواند محصول افکار خود پیامبر باشد، بلکه وحی الهی است که خداوند برای هدایت انسان بر پیامبر خود نازل فرموده است.

۵. اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی

قرآن در آیاتی، از حوادث مهمی که جملگی مربوط به آینده بوده، خبر داده که بعدها به

---

۱. رعد (۱۳): ۲.

همان‌سان و بی‌هیچ کم و کاستی به وقوع پیوسته است. این خبرهای غیبی به همراه دعوی نبوت دلالت بر آن دارند که آنها از جهان وحی گرفته شده‌اند. ممکن است برخی بر اثر ریاضیت‌های نفسانی، برخی از حوادث آینده را پیش‌بینی کنند، اما نه به‌طور قطعی و با جزئیات کامل؛ ضمن آنکه آنها دعوی نبوت نیز ندارند. اینک به برخی از خبرهای غیبی قرآن می‌پردازیم.

یک. ناتوانی انسان‌ها از معارضه با قرآن

پیامبر برای اثبات نبوت خود از جانب خدا، قرآن (معجزه جاویدان) را به مردم عرضه کرد و اعلام نمود که اگر انس و جن جمع شوند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً؛[1] بگو: «اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند.»

اکنون چهارده قرن از این خبر غیبی می‌گذرد و هنوز آدمی نتوانسته است سوره و حتی آیه‌ای همانند قرآن بیاورد.

دو. پیروزی رومیان پس از مدتی کوتاه

هنگامی که سپاه ایران در دوران حکومت خسروپرویز به قلمرو رومیان حمله برد، شام، فلسطین و آفریقا را فتح کرد و اورشلیم را غارت نمود و امپراتور روم شرقی را سخت شکست داد. مشرکان مکه و دشمنان اسلام با شنیدن این خبر، آن را به فال نیک گرفتند و پنداشتند که آنها نیز بر سپاه محمد پیروز خواهند شد. اما قرآن در آیه‌ای اعلام داشت که کمتر از ده سال دیگر، این رومیان‌اند که ایران را شکست می‌دهند. هنوز ده سال نگذشته بود که در سال دوم هجری سپاه روم بر سپاه ایران پیروز گشت و این پیش‌بینی تحقق یافت. مقارن با این پیروزی، در جنگ بدر، مسلمانان نیز بر سران قریش غالب آمدند که قرآن آن را نیز خبر می‌دهد:

رومیان شکست خوردند، در نزدیکترین سرزمین، و[لی] بعد از شکستشان، در ظرف چند

---

۱. اسراء (۱۷): ۸۸.

www.plus1.blogfa.com

سالی، به زودی پیروز خواهند گردید؛ [فرجام] کار در گذشته و آینده از آنِ خداست. و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می‌گردند.[1]

سه. پیروزی پیامبر بر مشرکان

قرآن در آیه‌ای به پیامبر اعلام می‌دارد:

پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب؛ که ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد؛ همانان که با خدا معبودی دیگر قرار می‌دهند. پس به زودی [حقیقت را] خواهند دانست.[2]

این آیه از آیات مکی است که در سال سوم بعثت نازل گردیده است. محدثان درباره شأن نزول این آیه می‌گویند گروهی از مردم مکه هرگاه پیامبر را در کوچه و بازار می‌دیدند، به طعن و بدگویی می‌پرداختند و می‌گفتند: «این مرد، مدعی است که من پیامبرم و فرشته وحی بر من نازل می‌گردد.» این آیه برای پاسخ دادن به بدگویی آنان نازل شد و بدین ترتیب از پیروزی و گسترش آیین او و کمک‌های خداوند بدو و ذلتی که نصیب دشمنان او خواهد شد، پرده برداشت. هنگامی که این خبر را اعلام شد، کسی باور نمی‌کرد روزی فرابرسد که شوکت و قدرت قریش شکسته شود و پیامبر بر آنها پیروز گردد و مکه را فتح نماید.

چهار. خبر بازگشت پیامبر به مکه

آن هنگام که پیامبر به دستور خداوند مکه را به قصد مدینه ترک کرد گفت، در بین راه با خود می‌اندیشید که آیا دوباره به مکه بازمی‌گردد. در این هنگام آیه‌ای نازل گشت:

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلىٰ مَعادٍ؛[3] در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند.

معاد در لغت به معنای بازگشت‌گاه است. از این نظر به وطن مُعاد می‌گویند که فرد مسافر

---

۱. «غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ.» (روم (۳۰): ۴ ـ ۲.)

۲. «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللهِ إِلٰهاً آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ.» (حجر (۱۵): ۹۶ ـ ۹۴.)

۳. قصص (۲۸): ۸۵.

www.plus1.blogfa.com

هر کجا برود، دوباره به همان‌جا بازمی‌گردد.

قرآن از بازگشت پیامبر به مکه ـ در زمانی که هیچ شاهدی بر آن گواهی نمی‌داد ـ خبر می‌دهد که چند سال پس از نزول این آیه پیامبر پیروزمندانه به مکه بازگشت.

مصونیت قرآن از تحریف

بی‌گمان کتاب‌های آسمانی پیامبران پیشین نظیر تورات و انجیل تحریف شده‌اند و درواقع این کتاب‌ها به صورتی که حضرت موسی و عیسی‌ؑ از وحی دریافت کرده‌اند، اکنون در دسترس نیست که قرآن و شواهد تاریخی و عقلی، این مسئله را اثبات می‌کنند. حال جای این پرسش است که آیا قرآن بی‌هیچ تحریف و کم و کاستی به همان صورت نخستین است، یا اینکه تغییرات و تحاریفی را پذیرفته است؟

بی‌تردید قرآن برخلاف کتاب‌های آسمانی پیشین، از هرگونه تحریفی درامان مانده است؛ چراکه اگر فزونی و کاهشی در قرآن صورت گرفته باشد، دیگر از نظر سبک و محتوا معجزه نخواهد بود و دیگران می‌توانند مانند آن را بیاورند. بنابراین بر اساس همان دلایلی که معجزه بودن قرآن در سبک و محتوا را ثابت می‌کند، مصونیت قرآن از تحریف نیز اثبات می‌شود. حکمت الهی نیز اقتضا می‌کند کتابی که باید تا ابد هدایتگر مردم باشد، دست‌نخورده باقی بماند تا رسالت خود را به انجام رساند.

برخی از دلایل تحریف‌ناپذیری قرآن

۱. تاریخ گواه آن است که مسلمانان به آموزش و حفظ و کتابت قرآن عنایت ویژه‌ای داشتند؛ آن‌سان که تنها در یک جنگ، شمار شهدایی که حافظ قرآن بودند، به هفتاد نفر رسید. حال با توجه به اهتمام بسیار مسلمانان در حفظ قرآن ـ و حتی تعداد آیات و کلمات و سوره‌های آن ـ چگونه می‌توان گفت چنین کتابی با این همه قاری و حافظ و علاقه‌مند، تحریف شده باشد؟ اگر تحریفی صورت می‌گرفت، در تاریخ ثبت می‌شد و بی‌شک مسلمانان در برابر آن واکنش تندی نشان می‌دادند و از آن مانع می‌شدند. به تعبیر دیگر، اجماع مسلمانان بر عدم‌تحریف قرآن، خود دلیلی بر تحریف‌ناپذیری آن است.

۲. خداوند خود در آیه‌ای، حفظ و صیانت قرآن را برعهده گرفته است:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛[1] بی‌تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود.

در این آیه که با نشانه‌های تأکید «إِنَّ»، «نحن»، «لام تاکید» و «جمله اسمیه» آمده، خداوند با تأکید بسیار، نزول قرآن و نگاهبانی از آن را به خود نسبت داده است.

در آیه‌ای دیگر آمده است:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ؛[2] از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی‌آید؛ وحی [نامه]ای است از حکیمی ستوده[صفات].

منظور از باطل که به هیچ‌رو در قرآن راهی ندارد، هر باطلی است که مایه وهن قرآن گردد و چون کم و زیاد کردن الفاظ قرآن موجب وهن آن می‌شود و خود از مصادیق باطل است، بر این اساس هیچ‌گونه فزونی و کاهشی در قرآن راه نمی‌یابد.

۳. امام‌علی و سایر امامان معصوم‌ؑ هیچ‌گاه در مورد تحریف قرآن سخنی نگفته‌اند بلکه به‌عکس، آنان همواره مردم را به تدبر و عمل به قرآن می‌خواندند،[3] در حالی که اگر تحریفی در قرآن صورت می‌پذیرفت، امامان معصوم هرگز سکوت نمی‌کردند که این خود گواهی است بر تحریف‌ناپذیری قرآن. البته ممکن است روایاتی نیز باشند که بتوان از آنها تحریف قرآن را استنباط نمود. اما عالمان و محققان بزرگ شیعه و سنی جملگی تصریح دارند که این‌گونه روایات ضعیف هستند و نمی‌توان به آنها اعتنا کرد.

ب) سنت

پیامبر اسلام افزون بر مقام دریافت و ابلاغ وحی الهی، مقام تبیین و توضیح آیات الهی را نیز برعهده داشت؛ چرا که تمام جزئیات احکام الهی در قرآن نیامده است. مثلاً تعبیر «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» بارها در قرآن آمده، اما در هیچ جای آن تعداد رکعت‌های نماز بیان نشده است. برخی

---

۱. حجر (۱۵): ۹.
۲. فصلت (۴۱): ۴۲.
۳. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۷۱.

www.plus1.blogfa.com

از آیات قرآن نیز نیازمند تفسیر صحیح است. از این رو، پیامبر با گفتار و رفتار خود به تبیین جزئیات آیات و تفسیر آیه‌های مربوط به احکام می‌پرداخت. مثلاً در مقام تبیین جزئیات نماز فرمود:

> نماز را به‌جا آورید، همان‌گونه که می‌بینید من نماز می‌گذارم.[1]

پس از پیامبر، وظیفه تبیین و توضیح آیات الهی برعهده امامان معصوم است.

تعریف سنت

سنت در لغت به معنای روش و طریقه است که هم در قرآن و هم در روایات به کار رفته است:

> هرگز برای سنّت خدا تبدیلی نمی‌یابی و هرگز برای سنّت خدا دگرگونی نخواهی یافت.[2]

در روایتی از پیامبر اسلام می‌خوانیم:

> نکاح و ازدواج سنت من است. هر کس از سنت من روی بگرداند، پیرو من نیست.[3]

اما در اصطلاح، تمام گفتارها و کردارها و تقریرهای معصومان سنت نامیده می‌شود.[4] توضیح اینکه، به مطلبی که پیامبر و امامان معصوم در تبیین آیات الهی بیان می‌کنند، در اصطلاح «گفتار» می‌گویند. کردار و فعل معصوم نیز دستکم بر مباح بودن و مشروعیت آن عمل دلالت دارد؛ همان‌گونه که انجام ندادن عملی از سوی آنان نیز دستکم بر واجب نبودن آن عمل گواهی می‌دهد. اگر شخص یا گروهی در حضور معصوم عملی انجام دهند یا سخنی بگویند که امام در برابر آن هیچ موضع مخالفی اعلام نکند و سکوت را برگزیند، چنین عملی را تقریر، امضا و تأیید معصوم می‌نامند؛[5] زیرا اگر آن عمل و سخن مشروعیت نداشته باشد، بر

---

۱. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۸۵، ص ۲۷۹؛ محمدبن اسماعیل بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۱، ص ۱۶۲.
۲. «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللهِ تَبْدِيلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللهِ تَحْوِيلاً» (فاطر(۳۵): ۴۳).
۳. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱۰۳، ص ۲۲۰.
۴. جعفر سبحانی، *الموجز فی اصول الفقه*، ص ۱۶۱.
۵. همان.

معصوم واجب است نامشروع بودن آن را از باب امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر و یا ارشاد جاهل ابراز نماید.

بنابراین، به آنچه پیامبر و امام معصوم در تبیین آیات الهی گفته یا انجام داده‌اند، «سنت» می‌گویند که یکی از منابع فقه شیعه به شمار می‌رود.

حجیت سنت

از دیدگاه شیعه، پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام، معصوم و از هرگونه خطا و اشتباه و گناهی مصون‌اند، از این رو گفتار و کردار و تقریر آنان حجت است. برخی از دلایل حجیت سنت از این قرار است:

> وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛[1] و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی.

اینکه تبیینِ آیات الهی برعهده پیامبر نهاده شده، خود دلیلی است بر حجیت کلام پیامبر در تبیین و تفسیر آیات قرآن.

> يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛[2] ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] مطیع باشید.

خداوند در این آیه اطاعت خود و پیامبر و اولی‌الامر را واجب کرده است. از نظر شیعه مصداق اولی‌الامر، امامان معصوم‌اند که اطاعت آنها همسان با اطاعت خداوند دانسته شده است.

اما خود پیامبر دو شأن دارد: یکی بیان و توضیح احکام الهی که با وحی غیرقرآنی از جانب خداوند به او می‌رسد و به این وسیله کلیات قرآن را برای ما تبیین می‌کند و دیگری مربوط به مسائل حکومتی و قضایی است که آیه «لِتَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ بِما أَراكَ اللهُ»[3] بر آن دلالت دارد. بنابراین آیه به صورت مطلق امر می‌کند که از پیامبر و اولی‌الامر پیروی کنید چراکه یکی از وظایف

---

۱. نحل(۱۶): ۴۴.
۲. نساء (۴): ۵۹.
۳. نساء (۴): ۱۰۵.

www.plus1.blogfa.com

پیامبر، تبیین آیات الهی است. بنابراین این تبیین‌ها که در قالب سنت مطرح می‌گردد، حجت‌اند

وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛[1] و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید.

مطابق این آیه، آنچه پیامبر در مقام «تبیین احکام الهی» می‌گوید، بخشی از وحی الهی، و حجت است.

پیامبر ﷺ در حدیث ثقلین می‌فرماید:

من دو چیز گران‌بها در میان شما می‌گذارم: یکی کتاب خدا و دیگر اهل‌بیت و عترتم را، مادامی که به آن چنگ می‌زنید، هیچ‌گاه گمراه نخواهید شد.[2]

پیامبر در این حدیث، عترت و اهل‌بیت خود را همسنگ با قرآن قرار داده که تمسک به گفتار و کردار آنان همانند تمسک به قرآن، مانع از گمراهی و ضلالت می‌شود. بنابراین مطابق این حدیث، حجیت سنت امامان معصوم و اهل‌بیت پیامبر اثبات می‌شود.

پیامبر ﷺ در حدیث سفینه می‌فرماید:

آگاه باشید که اهل‌بیت من در میان امتم مانند کشتی نوح است که هرکس بر آن سوار شود، نجات یابد و هر کس به آن پناه نبرد، غرق می‌گردد.[3]

پیامبر در این حدیث اهل‌بیت خود را همانند کشتی نوح می‌داند؛ بدین‌بیان که تمسک به گفتار و کردار آنان در تفسیر آیات قرآن، انسان را از هلاکت می‌رهاند. بر طبق این حدیث نیز حجیت سنت امامان معصوم اثبات می‌شود.

البته ناگفته نماند آنچه امامان معصوم می‌گویند، جملگی را از پیامبر اسلام گرفته‌اند و گفتار آنان همان گفتار پیامبر است.

---

۱. حشر (۵۹): ۷.

۲. مسلم‌بن حجاج، *صحیح مسلم*، ج ۷، ص ۱۲۲.

۳. ابن حجر هیثمی، *الصواعق المحرقه*، ص ۹۱.

ب) عقل و جایگاه آن در شناخت دین

جایگاه عقل

عقل در لغت به معنای منع و بازداشتن است و گاه به وسایلی که به نوعی بازدارندگی دارد، عقل اطلاق می‌گردد؛ مانند افسار که از بیراهه رفتن حیوان جلوگیری می‌کند. از این رو به قوه‌ای که انسان را از بیراهه بازمی‌دارد، عقل می‌گویند.

عقل در اصطلاح: قوه‌ای است در انسان که او را از سایر حیوانات متمایز می‌سازد و انسان به واسطه آن به تفکر و استدلال می‌پردازد و امور خوب و بد و حق و باطل را از یکدیگر باز می‌شناسد. این قوه کم و بیش در همه انسان‌ها وجود دارد.

تقسیمات عقل

عقل از جهات مختلف انواعی دارد که در اینجا به یکی از تقسیمات آن اشاره می‌کنیم: «عقل نظری» و «عقل عملی». البته باید گفت ما دو نوع عقل نداریم، بلکه یک عقل است با دو کاربرد و به تعبیری عقل به لحاظ متعلق شناخت، به دو نوع تقسیم می‌گردد. اگر عقل اموری را درک کند که مستقیماً و بی‌واسطه مقتضی تأثیر در مقام عمل نباشد، نظیر «محال بودن اجتماع تناقض»، به آن عقل نظری می‌گویند. به تعبیر دیگر اگر عقل با حوزه «هست‌ها» و «بودها» سروکار داشته باشد و یا موضع کارکرد عقل، چیزهایی باشد که شایسته دانستن است، آن را عقل نظری می‌خوانند؛ مانند اینکه «انسان موجودی وابسته» یا «جهان متغیر» است، اما اگر عقل اموری را درک کند که مستقیماً مقتضی تأثیر در مقام عمل است، نظیر «قبیح بودن ظلم»، به آن عقل عملی می‌گویند. به بیان دیگر، چنانچه متعلق عقل «خوبی‌ها» و «بدی‌ها» و «بایدها» و «نبایدها» باشد و یا اگر متعلق عقل از اموری باشد که شایسته انجام یا عدم‌انجام است، مانند خوبی عدالت و بدی ظلم، عقل عملی نام می‌گیرد.

حجیت عقل

حجیت احکام یقینی عقل نظری و عملی، ذاتی است و لزومی ندارد حجیت خود را از منبع دیگری به‌دست آورد. البته این حجیت ذاتی، مخصوص احکام بدیهی یا استدلال‌های برهانی

www.plus1.blogfa.com

و یقینی عقل است، وگرنه برخی احکام غیربدیهی و یا استدلال‌های غیریقینی عقل ممکن است خطا و اشتباه باشد. اصولاً به واسطه عقل است که حجت‌های دیگر را درک می‌کنیم. لازمه عدم‌حجیت احکام و استدلال‌های یقینی عقل، شکاکیت محض است. بدین بیان، اگر کسی محال بودن اجتماع تناقض، نیازمندی معلول به علت و نیکویی عدالت و زشتی ظلم را انکار کند، سرانجام همه چیز را انکار خواهد کرد و به تعبیری، فرجام کارش شکاکیت خواهد بود.

عالمان اصولی و متکلمان امامیه بر آن‌اند که عقل، جدای از حکم دین و شریعت، می‌تواند حسن و قبح پاره‌ای از افعال مانند خوبی عدالت و زشتی ظلم را درک کند. در مقابل، اشاعره اعتقاد دارند هیچ فعلی به‌خودی‌خود نه زیباست و نه زشت، نه حسن است و نه قبیح. اینان می‌گویند حَسَن و قبح منشأ دیگری جز امر و نهی شارع ندارد؛ بدین بیان که اگر خدا فعلی را امر کند، نیکو و حسن و اگر نهی کند، زشت و قبیح است.

دلیل متکلمان شیعه بر حسن و قبح ذاتی اشیا این است که اگر حسن و قبح اشیا ذاتی نباشد، شرع و دین هم ثابت نمی‌شود؛ زیرا اگر دروغ گفتن قبیح نباشد، چنانچه پیامبری هم که نبوت او ثابت شده، خبر دهد که دروغ قبیح است، از او نمی‌توان پذیرفت، چراکه ممکن است دروغ گفته باشد. از سویی پیامبری او نیز ثابت نمی‌شود؛ چه آنکه خلاف حکمت بر خدا قبیح نیست و تصدیق دروغگو نیز قبیح نمی‌باشد و بعید نیست کسی به‌دروغ ادعای نبوت کند و خدا معجزات را به دست او جاری سازد و او را تصدیق نماید و او نیز بسیاری چیزها را که خدا منع نکرده و یا امر نفرموده، برای مردم حرام و واجب گرداند.[1]

بنابراین اگر خوبی و بدی افعال، تنها از طریق شرع و اخبار پیامبران الهی معلوم شود، ما نمی‌توانیم به خوبی و بدی هیچ فعلی حکم کنیم؛ چرا که در گزارش‌های آنها احتمال دروغ وجود دارد و فرض این است که قبح دروغ هنوز ثابت نشده است.

قرآن و روایات نیز به‌روشنی بر حسن و قبح عقلی گواهی می‌دهند. برای نمونه، در

۱. جعفر سبحانی، *حسن و قبح عقلی*، ص ۸۸؛ ابوالحسن شعرانی، ترجمه و شرح *کشف المراد شرح تجرید الاعتقاد*، ص ۴۲۴.

آیه‌ای می‌خوانیم:

> إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبىٰ وَ يَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛[1] در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید.

از این آیه، نیک برمی‌آید که خدا بر اساس عدل و احسان امر می‌کند و از افعال ناپسند بازمی‌دارد. همچنین ظاهر آیه دلالت می‌کند که همان اعمالی که نزد همگان معروف و عدل و احسان، یا منکر و ناپسند است، مورد امر و نهی الهی‌اند. افزون بر این در ذیل آیه آمده است: «خدا به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید.» که این تعبیر حاکی از آن است که امر الهی به عدل و احسان و نهی از فحشا و منکر، جنبه یادآوری دارد نه آموزشی؛ زیرا انسان بر اساس عقل خود آنها را درک می‌کند.

امام‌صادق در روایتی می‌فرماید:

> فبالعقل عرف العباد خالقهم... و عرفوا به الحسن من القبیح؛[2] پس بندگان خدا با عقل، خدای خویش را شناختند و به واسطه آن، کار پسندیده و زیبا را از ناپسند و زشت تشخیص دادند.

در این روایت نیز به صراحت این نکته بیان گردیده است که عقل توانایی بازشناسی افعال پسندیده از ناپسند را دارد.

بنابراین عقل، جدای از حکم شرع، به خوبی و بدی برخی از اعمال پی‌می‌برد. از دیدگاه شرعی نیز این احکام قطعی عقل، حجیت دارند و از همین رو عقل یکی از منابع دین دانسته شده و حتی در پاره‌ای از روایات، حجت باطنی نام گرفته است.

بر این اساس احکام قطعی عقل ـ اعم از نظری و عملی ـ در حوزه خاص خود همانند احکام صریح قرآن دارای اعتبارند.

۱. نحل (۱۶): ۹۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۲۹.

www.plus1.blogfa.com

رابطه عقل و دین

رابطه عقل و دین یکی از مسائل مهم در حوزه دین‌پژوهی است. دیدگاه‌های مختلفی در این باره وجود دارد که در این زمینه ما تنها به دو دیدگاه اصلی می‌پردازیم: ایمان‌گرایی و عقل‌گرایی.

ایمان‌گرایی، دیدگاهی است که ساحت دین را قلمرویی می‌داند که فعالیت عقلانی در آن کارآمد نیست. معتقدان به این دیدگاه می‌گویند متدینان نباید بر اساس عقل، باورهای دینی را بپذیرند، بلکه باید به آنها ایمان آورند. در مقابل این دیدگاه، عقل‌گرایی قرار دارد که اعتقادات دینی را قابل ارزیابی با معیارهای عقلانی می‌داند و به نوعی سازگاری بین دین و عقل معتقد است.[۱]

البته هر یک از این دیدگاه‌ها انواعی دارد که به آنها نمی‌پردازیم، بلکه بیشتر رابطه عقل و دین از دیدگاه اسلام را بررسی می‌کنیم.

از دیدگاه اسلام، عقل و دین دو موهبت الهی است که خداوند به بشر ارزانی داشته است و توأمان آدمی را به سعادت جاودانه می‌رسانند، نه به تنهایی. عقل، دین را و دین نیز عقل را تأیید می‌کند. برای نمونه به برخی از آیات و روایات در باب عقل می‌پردازیم:

۱. قرآن‌مجید اصولاً نزول قرآن را برای تعقل می‌داند؛ تا جایی که بدترین جنبندگان را کسانی می‌داند که تعقل نمی‌ورزند:

> إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛[۲] ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که بیندیشید.

> إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاٰ يَعْقِلُونَ؛[۳] قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.

امام کاظم علیه‌السلام در روایتی عقل را حجت درونی و باطنی می‌خواند. امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

> هر کس عاقل است، دین دارد و کسی که دین دارد، به بهشت می‌رود.[۴]

۱. محمد محمدرضایی، *رابطه عقل و ایمان*، ص ۱۲.
۲. یوسف (۱۲): ۲.
۳. انفال (۸): ۲۲.
۴. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۱۱.

بنابراین دین برای تعقل و خردورزی است تا سرانجام آدمی را به بهشت رهنمون شود. از این رو بین عقل و دین رابطه‌ای متقابل و تنگاتنگ وجود دارد.

هیچ فرقه اسلامی تعقل و خردورزی را به‌کلی انکار نکرده و اختلاف فقط در قلمرو و حیطه کارکرد عقل است. حتی اهل‌حدیث که هرگونه بحث و چون‌وچرا و استدلال عقلی در مسائل دینی را حرام می‌شمردند، با عقل خود، دین را پذیرفته‌اند. اینان هنگامی که وارد حریم دین می‌شوند، به‌کارگیری عقل را در کشف احکام و معارف الهی انکار می‌کنند.

اما از دیدگاه شیعه، همان‌گونه که برای پذیرش دین به عقل نیازمندیم و اصول دین را با کمک عقل اثبات می‌کنیم، برای استنباط احکام دینی نیز باید از عقل بهره گیریم تا احکام دینی را از احکام غیرآن تمییز دهیم. از همین روست که احکام قطعی عقل به‌عنوان یکی از منابع احکام الهی مطرح است.

در جهان مسیحیت به علت غیرعقلانی بودن اصول اساسی مسیحیت نظیر تثلیث، الوهیت و تجسد عیسی مسیح، گناه ذاتی انسان و عشای ربانی، متکلمان مسیحی چاره‌ای نداشته‌اند جز آنکه بگویند ایمان بیاورید تا بفهمید، نه اینکه ابتدا بفهمید، سپس ایمان بیاورید. برخی از ایمان‌گرایان اعتقاد دارند ایمان، ضد عقل است، اما پاره‌ای دیگر می‌گویند ایمان دینی، فراتر از عقل آدمی است، نه ضد عقل.

پولس، حواری عیسی مسیح می‌نویسد: «باخبر باشید که کسی شما را به فلسفه و مکر باطل نرباید.»[۱] پولس فلسفه و خردوزی را هم‌ردیف با مکر و باطل می‌داند و به مردم توصیه می‌کند که از آن پرهیز کنند. همچنین ترتولیان از مسیحیان صدر اول می‌گوید: «آتن را با اورشلیم چه کار؟» مقصود او از آتن، فلسفه و خرد ورزی، و از اورشلیم، کلیسای مسیحی است. پاسخ او به این پرسش این بود که هیچ؛ ایمان و فلسفه هیچ وجه مشترکی ندارند و بلکه کاملاً ضد یکدیگرند.[۲]

۱. *رساله پولس به کولسیان*، ۲ / ۸.
2. Pojman, philosophy of Religion, P. 397; Peterson,... Reason and Religious Belief, P 33

www.plus1.blogfa.com

برخی دیگر مانند کی‌یر کگارد[1] (فیلسوف و متفکر دینی دانمارکی و پایه‌گذار فلسفه اگزیستانسیالیسم الهی) برآن‌اند که ایمان دینیِ اصیل هنگامی ظهور می‌یابد که عقل به پایان خود برسد.

البته در مسیحیت، دیدگاه عقل‌گرایانه درباب دین نیز وجود دارد، ولی همان عقل‌گرایان نیز در برخی موارد ناگزیر به ایمان‌گرایی توسل می‌جویند. برای مثال، توماس آکویناس (۱۲۷۴ ـ ۱۲۲۴) متکلم عقل‌گرای مسیحی که کوشید فلسفه ارسطو را با آموزه‌های مسیحیت همسو کند، معتقد است برخی اصول اساسی مسیحیت نظیر تثلیث را نمی‌توان از طریق عقل فهمید،[2] بلکه باید بدان ایمان آورد.

در پایان می‌توان نتیجه گرفت همان‌گونه که قرآن تصریح می‌کند، دینی که با عقل سازگار نباشد، تحریف شده است و دین واقعی و تحریف‌ناشده با عقل همخوانی دارد، چنان‌که دین اسلام چنین است.

ج) خاتمیت

یکی از ضروریات دین اسلام، مسئله خاتمیت است. خاتمیت بدین معناست که سلسله پیامبران الهی با پیامبراسلام ختم می‌شود و پس از او هیچ پیامبری نیامده و نخواهد آمد. قرآن و روایات متواتر آشکارا بر این مسئله تأکید دارند.

خاتمیت در قرآن

قرآن در آیاتی آشکارا و در برخی ضمنی به خاتمیت پیامبر اسلام اشاره می‌کند؛ مثلاً در این آیه:

> ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لٰکِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ؛[3] محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.

1. Kierkegaard.

۲. اتین ژیلسون، مبانی فلسفه مسیحیت، ص ۵۷.

۳. احزاب (۳۳): ۴۰.

قرآن در این آیه به‌صراحت اعلام می‌دارد که محمدﷺ خاتم انبیاست. خاتم از ماده «ختم»، به معنای «پایان دادن به چیزی» است. ابن‌فارس، از علمای بزرگ لغت در قرن چهارم هجری می‌نویسد:

> ختم، یک معنای اصلی بیشتر ندارد و آن رسیدن به پایان چیزی است و اینکه مهر زدن بر چیزی را نیز ختم می‌گویند، از همین باب است؛ زیرا همیشه بعد از پایان دادن چیزی بر آن مهر می‌نهند.[1]

روایات اسلامی نیز خاتم را «پایان» معنا نموده‌اند. برای نمونه، امام‌باقرؑ در تفسیر آیه «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ...» می‌فرماید:

> خاتم النبیین یعنی لا نبی بعد محمد؛[2] خاتم انبیا به این معناست که هیچ نبی بعد از حضرت محمد نیست.

گاه برخی خاتم را «زینت» معنا کرده‌اند، از این رو خاتم انبیا به معنای زینت تمام پیامبران است، نه پایان‌دهنده آنها. اما باید گفت خاتم هرگز به معنای زینت نیامده است، بلکه به معنای انگشتر نیز آمده است؛ از این رو که به وسیله آن، نامه‌ها و چیزهایی مانند آن را ختم و مهر می‌کنند.

اگر کلمه‌ای در غیر معنای رایج آن به کار رود، باید در کلام قرینه و نشانه‌ای باشد که شنونده و خواننده به وسیله آن، مقصود گوینده را تشخیص دهد. اما در اینجا هیچ قرینه و نشانه‌ای نیست تا دلالت بر آن کند که معنای حقیقی خاتم منظور نبوده و از آن، معنایی غیرحقیقی و مجازی اراده شده است.

برخی ممکن است بگویند از مطالب گذشته برمی‌آید که «خاتم» به معنای پایان‌دهنده است، اما اشکال اینجا است که آیه می‌فرماید: پیامبر اسلام خاتم انبیاست، نه خاتم رسولان.

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۱۹.

www.plus1.blogfa.com

بنابراین پس از پیامبر بی‌شک نبی دیگری نمی‌آید، ولی ممکن است رسولی بیاید.

در پاسخ باید گفت واژه نبی و رسول به دو معنای متفاوت است:[۱] نبی به کسی گفته می‌شود که از طرف خدا به او وحی شود و در نتیجه می‌تواند از جهان غیب خبر دهد، خواه مأمور باشد که آنچه به او وحی شده، به مردم یا گروهی از مردم تبلیغ کند یا نکند و خواه کتاب آسمانی و شریعت جداگانه داشته باشد و یا پیرو شریعت و کتاب آسمانی پیامبر دیگری باشد. اما رسول فقط به آن دسته از انبیا گفته می‌شود که افزون بر اخذ وحی و خبر داشتن از جهان غیب، دستکم یکی از این سه امتیاز را داشته باشد:

۱. مأمور باشد که آنچه به او وحی شده، به مردم یا گروهی از آنان تبلیغ کند؛

۲. دارای شریعت جداگانه‌ای باشد؛

۳. دارای کتاب آسمانی باشد.

از این رو نبی، عام‌تر از رسول است. به بیان دیگر، هر کسی که رسول است، نبی هم هست، ولی هر نبی، رسول نیست. بنابراین ختم نبوت به معنای ختم رسالت نیز هست.

در روایتی از پیامبر اسلامﷺ نقل شده است: ابوذر از رسول گرامیﷺ پرسید تعداد انبیای الهی چندتاست؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: ۱۲۴ هزار نفر. سپس عرض کرد: رسولان آنها چند نفر هستند؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: سیصد و سیزده نفر.[۲]

چنان‌که پیداست، در این روایت سیصد و سیزده نفر از انبیای الهی رسول‌اند؛ یعنی افزون بر مقام نبوت، دارای مقام رسالت نیز هستند. بنابراین هنگامی که آیه می‌فرماید پیامبر اسلام خاتم انبیاست، بر خاتم رسولان نیز دلالت دارد.

همچنین در قرآن، آیات دیگری هست که هرچند به‌صراحت بر خاتمیت دلالت نمی‌کند، از فحوای آن می‌توان این مسئله را دریافت. اینک به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

خداوند دین پیامبر اسلامﷺ را دین کامل معرفی می‌کند و از آنجا که دین به کمال خویش

---

۱. مریم(۱۹): ۵۱.

۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱۱، ص ۳۲؛ جعفر سبحانی، *منشور جاوید*، ج ۱۰، ص ۱۲۸

نایل شده، دیگر لزومی ندارد که وحی برای این اکمال تداوم یابد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً؛[۱] امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.

از این آیه به‌خوبی برمی‌آید که دین پیامبر اسلامﷺ کامل است و دیگر نیازی نیست خداوند دین دیگری بفرستد تا نیازهای بندگان را برآورد.

وَ اتْلُ ما أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتابِ رَبِّكَ لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً؛[۲] و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان. کلمات او را تغییردهنده‌ای نیست، و جز او هرگز پناهی نخواهی یافت.

در این آیه، «لَنْ تَجِدَ» برای نفی ابد و تأکیدی بر تغییرناپذیری کلمات وحی است؛ یعنی هیچ‌گاه غیر از خدا و کتاب او پناهگاهی وجود ندارد. درواقع این تعبیر، وجود پناهگاهی غیر از قرآن را تا ابد نفی می‌کند. همچنین در تعبیر «لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ» ضمیر کلماته به «كِتابِ رَبِّكَ» باز می‌گردد؛ بدین معنا که هیچ امری نمی‌تواند کلمات قرآن را تغییر دهد.

این آیه دلیلی بر خاتمیت آیین اسلام است. این آیه و آیه پیشین، خاتمیت پیامبران صاحب شریعت را نیز اثبات می‌کند.

وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً؛[۳] و ما تو را جز [به سمتِ] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم.

قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً؛[۴] بگو ای مردم! من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم.

---

۱. مائده(۵): ۳.

۲. کهف (۱۸): ۲۷.

۳. سبا(۳۴): ۲۸.

۴. اعراف(۷): ۱۵۸.

www.plus1.blogfa.com

مطابق این آیات، رسالت پیامبر اسلام جهانی و همگانی است و عموم انسان‌ها را شامل می‌شود. درنتیجه انسان‌های آینده نیز تا پایان جهان مشمول این آیه‌اند. از این رو این آیات، هم بر جاودانگی قرآن دلالت دارد و هم بر خاتمیت پیامبر اسلام.

خاتمیت در روایات اسلامی

مسئله خاتمیت پیامبر اسلام در روایات بسیاری به‌صراحت مورد تأکید قرار گرفته است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

هنگامی که پیامبر عازم جنگ تبوک بود، علی‌ﷺ را برای اداره امور به جای خود در مدینه گمارد و فرمود:

أمَا تَرضَی أنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی إلاّ أنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی؛[1] آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی؟ [با این تفاوت] که بعد از من پیامبری نیست.

این حدیث ـ که به حدیث منزلت مشهور است ـ به‌صراحت می‌گوید پس از پیامبر، نبی دیگر نخواهد آمد.

در روایتی از پیامبر اسلام آمده است:

مثل من در میان پیامبران مانند مردی است که خانه‌ای بنا کرده و آن را کامل و زیبا ساخته، جز اینکه جای یک آجر آن خالی است و هرکس وارد آن خانه می‌شود و به آن نگاه می‌کند، می‌گوید: «چه زیباست! جز اینکه جای این آجر خالی می‌باشد.» سپس فرمود: من جای آن آجر خالی‌ام و پیامبران به وسیله من ختم شده‌اند.[2]

بر اساس این روایت نیز پیامبر اسلامﷺ آخرین پیامبر است.

---

۱. احمدبن حنبل، *مسند احمد*، ج ۲، ص ۳۹۸.
۲. محمدبن حسن حرعاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱، ص ۱۵.

امیرالمؤمنین در روایتی می‌فرماید:

بَعَثَ اللهُ سُبْحَانَه مُحَمَّداًﷺ لِإنْجَازِ عِدَتِهِ وَ إتْمَامِ نُبُوَّتِه؛[1] خداوند سبحان، محمدﷺ را برای وفای به عهد خود و اتمام و اکمال نبوتش مبعوث ساخت.

خداوند به حضرت زکریا چنین می‌گوید:

یَا زَکَرِیَّا قَدْ فَعَلْتَ ذَلِکَ بِمُحَمَّدٍﷺ وَلَا نُبُوَّةَ بَعْدَهُ وَ هُوَ خَاتَمُ الْأنْبِیاءِ؛[2] ای زکریا! ... محمدﷺ خاتم پیامبران است و پس از او نبوتی نیست.

این دو روایت نیز گویای خاتمیت پیامبر اسلام است.

شبهات دربارهٔ خاتمیت

۱. خاتمیت، پایان حاکمیت دوره غریزه

اقبال لاهوری توجیه و تفسیری از فلسفه ختم نبوت به‌دست می‌دهد که خلاصه‌وار چنین است: زندگی انسان در گذشته بر اساس غریزه اداره می‌شد که وحی مربوط به دوران غریزه است، ولی با پیشرفت انسان، تعقل و تفکر جای غریزه را گرفته است. خاتمیت، یعنی پایان دوران غریزه یا هدایت بر اساس وحی، و ظهور دوره هدایت عقل.[3]

نقد و بررسی

لازمه تقریر اقبال آن است که انسان‌ها نه‌تنها به وحی و پیامبری جدید نیاز ندارند، بلکه از راهنمایی وحی نیز مطلقاً بی‌نیازند؛ چراکه هدایت عقل تجربی، جانشین هدایت وحی شده است. این سخن اگر هم درست باشد، به معنای ختم دیانت است، نه ختم نبوت و گفته او مستلزم آن است که علم را به جای ایمان بنشانیم.

در نقد گفتار او می‌توان گفت اولاً عقل تجربی هیچ‌گاه نمی‌تواند جانشین وحی شود؛ زیرا

---

۱. *نهج البلاغه*، خطبه ۱.
۲. محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۴، ص ۳۷۳.
۳. محمد اقبال لاهوری، *احیای فکر دینی در اسلام*، ص ۱۴۶؛ مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۲، ص ۱۸۴.

www.plus1.blogfa.com

قرآن می‌فرماید:

> [ای پیامبر! تو که برترین انسان هستی]، ما به تو چیزهایی تعلیم دادیم که تو هرگز نمی‌توانستی بدانی.[1]

بنابراین وحی از آن روی به انسان‌ها نازل شد که با عقل خود نمی‌توانستند به حقایق وحیانی دست یابند. سخن امام کاظمؑ در باب عقل گویای این مدعاست: «خداوند دو حجت برای آدمیان قرار داده است: یکی حجت آشکار که رسولان و انبیا و امامان معصوم هستند و دیگر حجت باطنی که عقول مردم‌اند.»[2] بنابراین هیچ یک از این دو نمی‌توانند به جای دیگری بنشینند. از همین رو، این سخن اقبال که هدایت عقل تجربی جانشین وحی شده، خطاست.

دیگر اینکه مؤمنان و متدینان بر اساس عقل خود به دین مراجعه کرده‌اند. چه بسیار عاقلان و متفکران برجسته‌ای که از لحاظ عقلی سرآمدند، ولی باز هدایت وحیانی را پذیرفته‌اند. پیش‌تر گفتیم که اصولاً قرآن نزول خود را برای تعقل می‌داند[3] و بدترین جنبندگان را کسانی می‌داند که نمی‌اندیشند.[4]

روایات اسلامی نیز متدینان را کسانی می‌خواند که بر اثر تعقل به هدایت وحیانی دست یافته‌اند. برای نمونه، امام‌صادقؑ می‌فرماید: «عقل راهنمای مؤمن است.»[5]

بنابراین مؤمنانی که قرآن را به‌عنوان کتاب زندگی خود برگزیده‌اند، بر اساس راهنمایی عقل چنین کرده‌اند. از دیگر سو، آموزه‌های وحیانی ـ چه مستقیم و چه غیرمستقیم ـ جملگی عقلانی‌اند. بنابراین نمی‌توان عقل را جایگزین وحی نمود و دیدگاه اقبال در باب خاتمیت به هیچ رو صحیح نیست.

---

۱. «عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ.» (نساء(۴): ۱۱۳.)
۲. محمدبن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۱۶.
۳. یوسف (۱۲): ۲.
۴. انفال(۸): ۲۲.
۵. محمدبن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ص ۲۵.

۲. خاتمیت، پایان دوران ولایت شخصی

برخی نظریه اقبال در باب خاتمیت را به گونه‌ای توجیه و تبیین کرده‌اند که به گمان خود قابل دفاع باشد. از نگاه آنها، خاتمیت یعنی پایان دوران ولایت شخصی. پیامبر ولایت شخصی داشت؛ بدین بیان که سخن او نوعاً آمرانه، از موضع بالا و اغلب بدون استدلال است و از این جهت با زبان و چگونگی بیان دیگران تفاوت آشکار دارد. اگر به قرآن بنگریم، به‌ندرت در آن استدلال می‌یابیم. به تعبیر دیگر، سخن نبی آن بود که من خود قانون حجتم. خاتمیت به این معناست که دیگر سخنِ بدون استدلال پذیرفته نمی‌شود.[1]

نقد و بررسی

استدلال خطابات پیامبرﷺ در خود خطابات است و سخنان ایشان در قالب وحی به‌گونه‌ای است که خودْ حجت و استدلال است. قرآن، خطابات وحیانی پیامبر را برهان و نور می‌داند که هم خود روشن است و هم روشنی‌بخش:

> يا أَيُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَكُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً؛[2] ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است، و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم.

افزون بر این، قرآن مردم را به تفکر و تعقل فرامی‌خواند و نیز سفارش می‌کند که از علم و حجت تبعیت کنید و از آنچه بدان علم ندارید، پیروی نکنید.[3] حال چگونه ممکن است خود را بدون استدلال و آمرانه معرفی کند؟

قرآن در آیه‌ای دیگری برای تشخیص ادعاهای پیامبر، مردم را با صراحت به تعمق در خود قرآن دعوت می‌کند:

> أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً؛[4] آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند

---

۱. عبدالکریم سروش، *بسط تجربه نبوی*، ص ۱۳۸ ـ ۱۳۱.
۲. نساء(۴): ۱۷۴.
۳. «وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ.» (اسراء، (۱۷): ۳۶.)
۴. نساء(۴): ۸۲.

www.plus1.blogfa.com

قرآن در بیش از سیصد آیه، مردم را به تفکر و تعقل و تدبر دعوت نموده و استدلال‌هایی را نیز از زبان پیامبران و اولیای الهی نقل می‌کند. خداوند در هیچ آیه‌ای به بندگان خود امر نکرده است که جاهلانه به قرآن یا هر مسئلهٔ دیگری ایمان بیاورند، بلکه برای اثبات احکام و مسایل استدلال نموده است.

البته استدلال‌های قرآنی به صورت براهین فلسفی و کلامی متعارف نیست، بلکه به‌گونهٔ خاصی است و با فطرت آدمی تناسب دارد. گزاره‌های قرآنی نیز یا هماهنگ با عقل و یا مبتنی بر عقل هستند؛ یعنی چون از طریق استدلال عقلی، حجیت قول پیامبر ـ که معصومانه است ـ به اثبات رسیده، اگر عقل نتواند مستقیماً حکمی از احکام قرآنی را درک کند، باز هم پذیرفتنی است؛ زیرا پشتوانه و تکیه‌گاه آن حکم عقلی است. از این رو می‌توان ادعا کرد تمام خطابات الهی ـ مستقیم یا غیرمستقیم ـ عقلانی است و اینکه سخن پیامبران اغلب بدون استدلال می‌باشد، سخنی است به‌گزاف.

۳. ناسازگاری خاتمیت با مرجعیت علمی امامان معصوم

برخی دیگر خاتمیت را با مرجعیت علمی امامان معصوم شیعه که سخن آنان از عصمت و حجیت برخوردار است، جمع‌پذیر نمی‌دانند؛ چراکه اگر سخنان ائمه علیهم السلام معصومانه باشد، در رتبه وحی خواهد نشست که این با خاتمیت ناسازگار است.

نقد و بررسی

همه مسلمانان به مرجعیت و وثاقت قرآن و سنت قطعی پیامبر اعتقاد دارند؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید:

> این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی.[۱]

همچنین پیامبر در حدیث ثقلین، یکی از احادیث متواتر اسلامی ـ که در کتاب‌های حدیثی

۱. «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل(۱۶)، ۴۴)

معتبر شیعه و سنی ذکر شده است ـ می‌فرماید:

> من در میان شما دو چیز گرانبها را به امانت می‌گذارم و می‌روم. مادامی که به این دو چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در قیامت، کنار حوض نزد من آیند.[۱]

در این روایت، اهل‌بیت علیهم السلام هم‌طراز با قرآن‌اند؛ یعنی همان‌گونه که قرآن از هر نوع تحریفی مصون است، اهل‌بیت نیز از هر گونه خطای فکری و عملی مبرایند. به بیانی دیگر، کسانی که تمسک به آنها مایه هدایت است و مسلمانان را از ضلالت و گمراهی باز می‌دارند و از قرآن نیز هرگز جدا نمی‌شوند، از هرگونه خطا و گناهی مصون‌اند.

همچنین پیش‌تر گفتیم که پیامبر اهل‌بیت خود را به کشتی نوح مانند کرده که هر کس بر آن سوار شود، از امواج طوفان رهایی می‌یابد و هر که از آن تخلف نماید، به هلاکت می‌رسد.[۲]

قرآن در آیه تطهیر به‌صراحت اظهار می‌دارد که خداوند رجس را نیز از اهل‌بیت برداشته است. مقصود از رجس، هر نوع پلیدی فکری و روحی و رفتاری است که گناه و خطا از مصادیق بارز آن است. از این رو، گفتار و کردار ائمه معصومین علیهم السلام همانند قرآن حجیت دارد. بنابراین کسانی که سخن پیامبر را بر اساس آموزه‌های قرآن حجت می‌دانند، سخنان ائمه علیهم السلام را نیز بر اساس آیات و روایات قطعی پیامبر، همین‌گونه تلقی می‌کنند. درواقع ممکن نیست کسی به سنت پیامبر باور داشته باشد، ولی حجیت و وثاقت تعالیم ائمه علیهم السلام را انکار کند.

بنابراین بین خاتمیت و مرجعیت علمی امامان معصوم هیچ‌گونه ناسازگاری نیست.

د) روش فهم دین

فهم‌پذیری دین

دین مجموعه تعالیمی است که خداوند برای هدایت بشر نازل فرموده که آخرین و کامل‌ترین آنها دین اسلام است. هیچ کتاب آسمانی مانند قرآن از اعتبار و حجیت و اتقان تاریخی

۱. مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، ج ۷، ص ۱۲۲.
۲. حاکم نیشابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، ص ۱۵۱.

www.plus1.blogfa.com

برخوردار نیست. قرآن نور آشکار، کتاب روشن، هدایتگر مردم و تبیین‌گر هر چیزی است.[۱] چنین اوصافی، اقتضا می‌کند که قرآن قابل فهم، گویا و روشن باشد؛ زیرا از ویژگی‌های نور آن است که گرچه مراتب و درجات گوناگون دارد، هم خود روشن است و هم به دیگر اشیا روشنی می‌بخشد. به تعبیر دیگر هر چیز را باید در پرتو نور دید، اما نور با چیز دیگری دیده نمی‌شود، بلکه ذاتاً روشن و آشکار است.

همچنین از آنجا که قرآن خود را بیانگر همه معارف سودمند برای هدایت انسان می‌داند، بی‌شک باید خود روشن و فهم‌پذیر باشد تا به بیانگر دیگری نیاز نباشد. از دیگر سو، قرآن‌کریم افرادی را که از شنیدن آیات و تدبر در معانی آن روی می‌گردانند، سخت سرزنش می‌کند[۲] که خود بیانگر قابل فهم بودن قرآن برای همه انسان‌هاست. در آیه‌ای می‌خوانیم:

> وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ؛[۳] و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم؛ پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟

همچنین امام‌باقر علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید:

> هر کسی گمان کند که قرآن، کتاب مبهمی است، خود را نابود کرده و با نظریه خویش دیگران را نیز به هلاکت می‌رساند.[۴]

البته فهم‌پذیر بودن قرآن بدین معنا نیست که همه افراد به‌یکسان از معارف قرآن بهره‌مند می‌گردند، بلکه قرآن دریای بی‌کرانه‌ای است که هر کس به اندازه ظرفیت خود می‌تواند از آن سود جوید. همچنین مراتب فهم قرآن در طول یکدیگرند و هیچ‌گاه با ظاهر قرآن ناسازگار نیستند.

روشمند بودن فهم دین

هرچند دین فهم‌پذیر است، اما این فهم‌پذیری روشمند است؛ یعنی بدان گونه نیست که هر

---

۱. آل عمران (۳): ۹۶؛ نحل (۱۶): ۸۹.
۲. مدثر (۷۴): ۵۱ ـ ۴۹.
۳. قمر (۵۴): ۴۰.
۴. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۸۹، ص ۹۰.

کس به آیه یا روایتی مراجعه کند و بی‌آنکه منطق لازم فهم قرآن را رعایت نماید، حکم اسلامی را استنباط کند، یا اینکه با پیش‌فرض خاصی به سراغ قرآن رود و با تحمیل دیدگاه خود بر قرآن، آن را حکم اسلامی بداند. بنابراین برای تفسیر قرآن باید روش صحیحی بر اساس رعایت امور ذیل داشت:

۱. **آگاهی از قواعد زبان عربی:** نخستین پایه برای فهم قرآن، آگاهی از قواعد زبان عربی است تا فاعل از مفعول، ظرف از مظروف، معطوف از معطوف علیه و... به‌خوبی تشخیص داده شود.

۲. **آگاهی از معانی الفاظ قرآن:** یکی دیگر از پایه‌های اساسی فهم و تفسیر قرآن، آگاهی از معانی الفاظ و مفردات قرآن است. برای فهم این معانی نباید به معانی رایج این زمان و یا به معانی ارتکازی در ذهن مراجعه نمود؛ زیرا چه‌بسا معانی الفاظ به مرور زمان دگرگون شده و نسبت به معانی رایج در عصر رسالت به نوعی تغییر کرده باشد. بنابراین باید به‌طریقی معانی رایج در عصر رسالت را پی‌جویی کرد که در این راه کتاب‌های لغت مناسبی وجود دارد.

۳. **تفسیر قرآن به قرآن:** قرآن که خود را بیانگر همه چیز معرفی می‌کند، بی‌شک بیانگر خود نیز هست. بنابراین برای فهم یک آیه می‌توان به آیات دیگر نیز مراجعه نمود و اگر در آیه‌ای ابهامی به‌نظر رسید، باید با توجه به آیات دیگر ابهام را زدود. امام علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

> برخی از آیات قرآن با برخی دیگر به سخن درآمده، معنای خود را می‌فهماند و بعضی از آن به بعضی دیگر گواهی می‌دهد.[۱]

همچنین برای فهم یک آیه باید از یک سو تمامی آیات مناسب آن موضوع را در نظر گرفت و آیه را در پرتو آیات دیگر معنا کرد و از سوی دیگر سیاق یا قبل و بعد آن آیه را نیز مورد توجه قرار داد. درواقع منشأ پیدایش مذاهب و فرقه‌های مختلف آنجاست که هر یک به آیه‌ای مراجعه نموده و از آیات دیگر غفلت ورزیده‌اند.

۴. **مراجعه به احادیث صحیح:** فهم برخی از آیات، بدون مراجعه به احادیث صحیح اسلامی

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۳۳.

www.plus1.blogfa.com

امکان‌پذیر نیست؛ زیرا اغلب این آیات، مطلق‌هایی‌اند که قیود آنها در احادیث پیامبر و امامان معصوم آمده است. برای مثال، قرآن درباره وجوب نماز، روزه، زکات، خمس و حج سخن گفته، اما جزئیات آنها را بیان نکرده است. از همین رو در این موارد ـ به حکم قرآن ـ ناچاریم برای فهم آنها به احادیث پیامبر و امامان معصوم ﷺ مراجعه کنیم. بنابراین برای فهم قرآن آشنایی با احادیث پیامبر و امامان معصوم امری ضروری است.

۵. **توجه به شأن نزول آیات:** قرآن در مدت ۲۳ سال و در پی یک سلسله پرسش‌ها و یا رویدادهایی نازل شده است. آگاهی از شأن نزول‌ها، به مفهوم آیه، روشنی می‌بخشد. البته این بدان معنا نیست که بدون در نظر گرفتن شأن‌نزول نمی‌توان به معنای آیه آگاهی یافت و آن را تفسیر نمود، بلکه با توجه به آن، معنای آیه روشن‌تر خواهد شد.

۶. **آگاهی از تاریخ محیط نزول قرآن:** قرآن در محیطی نازل شده که مردم آنجا زندگی خاصی داشته‌اند و آیات قرآن نیز به مناسبت‌هایی به شیوه زندگی و آداب و رسوم آنها اشاره نموده و سپس به نقد آنها پرداخته است. آگاهی از وضع زندگی عرب قبل از اسلام و معاصر آن، به معنای برخی آیات کمک می‌کند. برای مثال، قرآن به مسائلی ازقبیل «ازلام» و بت‌هایی مانند «ود»، «سواع» و «نسر» اشاره می‌نماید که آگاهی از تاریخ آنها در فهم بهتر آیات مؤثر است.

۷. **شناخت آیات مکّی و مدنی:** آیاتی که پیش از هجرت پیامبر در مکه نازل شده، مکّی و آیاتی که پس از هجرت پیامبر در مدینه نازل گردیده، مدنی نامیده می‌شوند. شناخت دقیق آیات مکی و مدنی، برخی از معانی قرآن را روشن می‌سازد. آیات مکی بیشتر به طرح عقاید و معارف اسلامی می‌پردازند و آیات مدنی بیشتر به طرح احکام.

۸. **پرهیز از هر نوع پیش‌داوری:** مفسر برای فهم آیات قرآن باید بدون هیچ‌گونه پیش‌داوری و تحمیل عقیده به قرآن بنگرد تا به مقاصد آن دست یابد. به تعبیر دیگر، در محضر قرآن باید علم آموخت و شاگردی کرد. در مذمت تفسیر به رأی، روایات بسیاری وارد شده است.

امروزه آفت تفسیر به رأی دامن‌گیر جامعه اسلامی شده و برخی تحت‌تأثیر پیشرفته‌ی علوم‌تجربی و افکار و عقاید مغرب‌زمینان ـ که از اتقان لازم نیز برخوردار نیستند ـ آیات قرآن

و روایات معصومان را تفسیر می‌کنند.

فهم آیات قرآن و روایات نیز باید به گونه‌ای باشد که با عقل ناسازگار نباشد برای مثال، دیدگاه گروه‌هایی مانند جبریه و مجسمه و مشبّهه که فهم آنها از قرآن با عقل و همچنین با دیگر آیات قرآن در تنافی می‌باشد، مقبول نیست.

برای مطالعه بیشتر

تکامل‌پذیری فهم دین

برخی از متفکران مسیحی نظیر آلفرد فیرمین لویزی (۱۹۴۰ ـ ۱۸۵۷) بر آن‌اند که فهم ما از دین تکامل می‌یابد، اما خود دین ثابت و جاودانه است. او یکی از تجددطلبان مسیحی بود که در سال ۱۸۷۹ به مقام کشیشی رسید، اما در سال ۱۹۰۸ تکفیر و از جامعه کشیشان اخراج شد. پاره‌ای از نویسندگان مسلمان نیز تحت‌تأثیر افکار او چنین عقیده‌ای را مطرح نموده‌اند.

بر اساس این دیدگاه، دین امری ثابت و جاودانه است، ولی معرفت دینی، معرفتی بشری است و همانند دیگر شاخه‌های معرفت در تکامل است و مانند هر فهمی، ناگزیر از تحول می‌باشد. از این رو، معرفت دینی معرفتی ناقص، متحول، تکامل‌پذیر و غیریقینی است و رشد تدریجی دارد. از آنجا که معارف بشری با یکدیگر در ارتباط‌اند، تغییر در بخشی از این معرفت، تغییر در معرفت دین را نیز در پی دارد.[1]

نقد و بررسی

۱. بر اساس این نظریه، معرفت دینی ناقص و غیریقینی است، طبعاً خود این نظریه نیز که نوعی معرفت دینی است، باید ناقص و غیریقینی باشد. چگونه مدافعان این نظریه، ما را به قبول نظریه‌ای غیریقینی و لرزان دعوت می‌کنند؟

۲. این نظریه بر این اساس است که معرفت‌های بشری ازجمله معرفت دینی در حال تحول و دگرگونی است، بنابراین در نقد این نظریه می‌توان گفت در حوزه معرفت معارفی

۱. محمد محمدرضایی، «خاستگاه و پیشینه نظریه تکامل معرفت دینی»، قبسات، ش ۱۸، ص ۱۰۹

www.plus1.blogfa.com

وجود دارد که قرن‌ها ثبات یافته و تحول و دگرگونی در آنها راهی نیافته است و احتمال تحول در آنها را نیز نمی‌دهیم؛ نظیر قواعد ریاضی ازجمله ۴=۲×۲ و معرفت‌های عقلی مانند «هر پدیده‌ای علتی دارد»، «اجتماع تناقض محال است» و «هر متحرکی نیازمند محرک است». هرچند ممکن است مصداق عدد ۲ و پدیده و متحرک، متعدد و متفاوت باشد، اما خود این احکام ثابت‌اند.

۳. این نظریه می‌گوید معرفت‌های بشری ازجمله معرفت دینی با یکدیگر در ارتباط‌اند و تغییر در بخشی از این معرفت، تغییر در سایر معرفت‌ها ازجمله معرفت دینی را در پی دارد. این ادعا به گونه‌ای است که عقل و تجربه نمی‌تواند آن را اثبات کند. برای مثال، در گذشته کشف شده بود که بلندترین قله جهان، اورست است. حال اگر کشف شود قله‌ای بلندتر از آن وجود دارد، آیا این تغییر در معرفت، تغییر در معادلات ریاضی و فیزیک را نیز در پی دارد، یا سبب می‌شود گزاره «هر حادثی علتی دارد» و یا تعداد رکعات نماز صبح تغییر کند؟! روشن است که هرگز چنین ارتباط تنگاتنگی بین همه معرفت‌ها وجود ندارد، به‌گونه‌ای‌که تغییر در بخشی از معرفت، تغییر در کل معرفت‌ها را دربی داشته باشد.

۴. بسیاری از معرفت‌ها و احکام دینی وجود دارند که از ظهور اسلام تا کنون ثابت مانده و همه مسلمانان بر آنها اتفاق‌نظر دارند؛ مانند حج، روزه، نماز، خمس و زکات. بی‌شک مسلمانان از آغاز تاکنون معرفت خود را در باب رکعات نماز یا وجوب روزه در ماه رمضان تغییر نداده‌اند.

از همین رو، این نظریه که همه معرفت‌های دینی متغیر و تکامل‌پذیر است، صحیح نمی‌باشد.

برای پژوهش

۱. رابطه معجزه الهی را با اصل علیت مورد بررسی قرار دهید.
۲. پیامبراسلام ﷺ معجزات دیگری جز قرآن نیز داشته است. دراین‌باره بررسی نمایید.
۳. دیدگاه‌های متفکران اسلامی را درباب معجزه بررسی کنید.
۴. درباره اوصاف پیامبران الهی از منظر قرآن تحقیق کنید.
۵. دیدگاه‌های مختلف درباب رابطه عقل و دین را بررسی نمایید.
۶. اعجاز علمی قرآن را در حوزه‌های مختلف علمی مورد علاقه خود مورد تحقیق قرار دهید.

منابعی برای مطالعه بیشتر

۱. ابوالقاسم خویی، *مرزهای اعجاز*، ترجمه جعفر سبحانی، قم، مؤسسه امام‌صادق ﷺ، ۱۳۸۵.
۲. جعفر سبحانی، *الهیات و معارف اسلامی*، قم، مؤسسه امام‌صادق ﷺ، ۱۳۸۴.
۳. امام خمینی، *نبوت از دیدگاه امام خمینی*، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۰.
۴. جعفر سبحانی، *خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل*، ترجمه رضا استادی، قم، مؤسسه سیدالشهدا ﷺ، ۱۳۶۹.
۵. جعفر سبحانی، *رسالت جهانی پیامبران و برهان رسالت*، قم، مکتب اسلام، ۱۳۷۴.
۶. عبدالله جوادی آملی، *قرآن در قرآن* (تفسیر موضوعی قرآن‌کریم)، ج ۱، قم، اسراء، ۱۳۷۸.
۷. جعفر سبحانی، *عقاید اسلامی در پرتو قرآن، حدیث، عقل*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.

www.plus1.blogfa.com

۸. محمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیرالقرآن*، لبنان، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ق.
۹. مرتضی مطهری، *مجموعه آثار* (نبوت)، ج ۲ ، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.
۱۰. محمدباقر سعیدی‌روشن، *معجزه‌شناسی*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹.
۱۱. محمدتقی مصباح یزدی، *آموزش عقاید*، ج ۲، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۲. مرتضی مطهری، *مجموعه آثار* (وحی و نبوت)، ج ۲، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.
۱۳. جعفر سبحانی، *منشور عقاید امامیه*، قم، مؤسسه امام‌صادق ﷺ، ۱۳۸۵.

بخش چهارم

امامت و ولایت

الف) معنای امامت و ولایت
ب) ادله نصب و عصمت امامان
ج) مهدویت

www.plus1.blogfa.com

الف) معنای امامت و ولایت

امام به معنای پیشوا و رهبر از ریشه «اَمّ» به معنای قصد کردن و توجه نمودن است؛ چراکه مردم با قصد و توجه خاص به سراغ امام می‌روند. در قرآن، واژه امام اعم از پیشوای صالح و ناصالح است:

> يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ؛[1] [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم.

امام در اصطلاح متکلمان شیعه کسی است که در مقام جانشین رسول‌خدا، نسبت به همه امور دینی و دنیوی جامعه اسلامی ریاست الهی عام و فراگیر دارد.[2]

بر اساس این تعریف، امام همه منصب‌ها و شئون پیامبری به‌جز نبوت را داراست. از این رو، امام باید دارای ویژگی‌هایی باشد:

۱. از جانب خدا نصب گردد؛

۲. دارای مقام عصمت (پیراستگی از گناه و خطا) باشد؛ زیرا بدون داشتن عصمت نمی‌تواند اعتماد مردم را جلب کند و برای مردم الگو باشد و در قلب‌ها و اندیشه‌های آنان راه یابد. بنابراین امام بدین جهت باید از تمام لغزش‌ها و خطاها بری باشد تا مردم را به کژی رهنمون نکند.

۳. نسبت به همه امور دینی علم لدّنی و وسیع و گسترده داشته باشد تا در تبیین این امور و

---

۱. اسراء(۱۷): ۷۱.

۲. جعفر سبحانی، *پیشوایی از نظر اسلام*، ص ۳۰.

رفع مشکلات علمی و دینی جامعه اسلامی، نیازمند دیگران نباشد. امام بدون یک چنین علم وسیعی، نمی‌تواند خلأیی را که از عدم حضور پیامبر در جامعه اسلامی پدید آمده است، پر کند.

متکلمان اهل‌سنت با این تعریف متکلمان شیعه مخالف‌اند. اینان امامت را منصبی عادی و غیرالهی می‌دانند که با انتخاب مردم، به‌ویژه مهاجر و انصار و یا علمای اهل حل و عقد، به فردی واگذار می‌شود. پاره‌ای از متفکران اهل‌سنت نیز برآن‌اند که حتی امام می‌تواند با زور و قدرت، سرپرستی جامعه را برعهده گیرد و اگرچه فاسق و شراب‌خوار باشد، این آلودگی‌ها موجب عزل و برکناری او نمی‌گردد.[1]

ابن‌خلدون، از عالمان اهل سنت، توانسته است در *مقدمه* خود، حقیقت دو دیدگاه تشیع و تسنن را در باب امامت به‌اجمال بیان نماید:

> امامت در نظر اهل تسنن از مصالح همگانی است که به خود امت بستگی دارد: آنها هر کسی را تعیین کردند، او پیشوا و امام خواهد بود. اما امامت از نظر شیعه، ستون و پایه دین است [و] بر پیامبرﷺ جایز نیست آن را نادیده بگیرد یا به امت واگذار کند، بلکه باید امام را تعیین کند و [امام] نیز باید از گناهان کبیره و صغیره مصون باشد.[2]

بر پایه این دیدگاه، امامت از نظر شیعه ادامه رسالت است و پیامبر می‌باید امام بعد از خود را تعیین نماید و چون پیامبر جز وحی نمی‌گوید، چنین تعیینی، تعیین خداوند است. به عبارت دیگر، امام باید منصوب از طرف خدا و دارای مقام عصمت باشد. البته امام شرط دیگری نیز دارد و آن علم خدادادی است تا بتواند تبیین درستی از جزئیات احکام به دست دهد.

تاریخ پیدایش اختلاف در مسئله امامت

احادیث و روایات و تاریخ اسلام حاکی از آن است اختلاف دربارهٔ مسئله امامت و جانشینی رسول‌خدا هرچند پس از رحلت پیامبرﷺ در سقیفه به اوج خود رسید و سهم میان عالمان و دانشمندان و مردم مورد توجه گسترده قرار گرفت، ولی در زمان خود پیامبر نیز مطرح بوده

---

۱. همان، ص ۲۳؛ *دلایل الصدق*، ج ۲، ص ۱۲.

۲. ابن خلدون، *مقدمه ابن خلدون*، ص ۱۹۰؛ جعفر سبحانی، *پیشوایی از نظر اسلام*، ص ۳۷

www.plus1.blogfa.com

است. گروهی در زمان پیامبر درباره امامت امور مسلمانان پس از رحلت وی زمزمه‌ها و گفتگوهایی داشته‌اند و حتی برخی مانند اخنس‌بن شویق، فرمانروای یمامه، پذیرش اسلام را منوط به این امر کردند که موضوع امامت و خلافت پس از رسول‌خدا ﷺ به آنان واگذار گردد و چون از جانب پیامبر پاسخ منفی شنیدند، از پذیرش اسلام سر باز زدند.[1]

همچنین هرگاه پیامبر مدینه را به عزم سفر و یا دفاع و جنگ ترک می‌کرد، جانشینی برای خود تعیین می‌نمود. تکرار این عمل در دوران حیات پیامبر، حس کنجکاوی مسلمانان را تحریک می‌کرد تا در مسئله امامت و جانشینی فکر کنند و نظر بدهند.

بنابراین بر اساس دیدگاه شیعه نمی‌توان گفت آغاز توجه به مسئله حیاتی امامت، پس از رحلت پیامبر بوده است، بلکه در زمان حیات ایشان نیز مسلمانان کم و بیش به این موضوع می‌اندیشیده‌اند.

همچنین متفکران شیعه بر اساس دلایل قطعی برآن‌اند که امامت و جانشینی امیرالمؤمنین علی ؑ در زمان خود پیامبر مطرح بوده و آن حضرت بارها بر این مسئله تأکید نموده است.

دستاوردهای بحث در باب امامت

برخی از عالمان اهل‌سنت معتقدند اختلاف در باب امامت و جانشینی پیامبر، مسئله‌ای تاریخی بوده که زمان آن سپری شده است و از لحاظ علمی، بحث درباره آن دیگر سودی ندارد.

این باور از دیدگاه شیعه، صحیح نیست؛ زیرا امامت دارای ابعاد مختلف تاریخی، علمی، اجتماعی و دینی است. بحث در باب امامت، یک مسئله تاریخی نیست که زمان آن سپری شده باشد، بلکه بحث درباره شیوه حکومت اسلامی است که یکی از ضروری‌ترین مباحث روزگار ماست. از آنجا که دین و احکام اسلامی ابدی است، بحث درباره ویژگی‌های مجری این احکام، یعنی امام و پیشوای جامعه اسلامی نیز جاودانه است. با توجه به اهمیت جایگاه امامت باید حاکم و مجری احکام اسلامی بر اساس نصب الهی تعیین گردد، نه اجماع و شورای

---

۱. محمدبن جریر طبری، *تاریخ طبری*، ج ۳، ص ۱۱۷۲؛ جعفر سبحانی، *پیشوایی از نظر اسلام*، ص ۳۲.

امت. اگر بپذیریم که مقام امامت، مقامی انتصابی است، در آن صورت اجرای احکام شریعت را باید به دست افرادی سپرد که از جانب خدا مسئولیت رهبری امت به آنها سپرده شده است.

در دوران غیبت که آخرین امام منصوب از جانب خدا و پیامبر به دلیل نامساعد بودن شرایط در پس پرده غیبت به سر می‌برد، این پرسش رخ می‌نماید که طرح اسلام و امامان برای اجرای احکام جاودانهٔ دین در این دوران چیست؟ آیا در دوران غیبت نیز حاکم اسلامی باید از سوی پیامبر و امامان منصوب شود یا اینکه مردم می‌توانند هر فردی را به‌عنوان امام برگزینند؟ از این بیان می‌توان نتیجه گرفت که بحث درباره امامت بحث از شیوهٔ حکومت اسلامی در همه دوران هاست.

یکی دیگر از ابعاد امامت، از دیدگاه شیعه، موضوع تبیین و تشریح اصول و معارف و بیان احکام و فروع دین و داوری میان اندیشه‌های مختلفی است که میان مسلمانان پدید می‌آید. این دیدگاه‌ها بی‌گمان برگرفته از سخنان و سنت پیامبر اسلام است، از این رو مرجعیت علمی امامان معصوم نه‌تنها برای معاصران، که برای تمامی نسل‌های آینده حجت خواهد بود و بسیاری از مشکلات فکری، اجتماعی، اقتصادی و... گره‌گشایی خواهد کرد.

بحث در باب امامت، با هماهنگی و وحدت جامعه اسلامی نیز منافاتی ندارد؛ چراکه در این بحث‌ها بیشتر به مشترکات توجه می‌شود و مسائل اختلافی نیز در ساحتی علمی و دوستانه، به دور از تعصب و پیش‌داوری مطرح می‌گردد، که پرداختن به بحث‌های علمی و شنیدن سخنان مختلف و پیروی از بهترین آنها مورد سفارش قرآن است.

هدف از تقریب بین مذاهب اسلامی، به هم نزدیک شدن اندیشه‌ها، تحمل یکدیگر، تأکید بر نقاط مشترک و وحدت و انسجام امت اسلامی در برابر مستکبران و دین‌ستیزان است. بر اساس این نگرش بود که شیخ الازهر، شیخ محمود شلتوت، رسماً پیروی از مذهب شیعه برای برادران اهل‌سنت را جایز دانست. ایشان در تعبیری می‌گوید:

> مذهب جعفری مشهور به مذهب شیعه امامیه اثنا عشری ازجمله مذاهبی است که مانند سایر مذاهب اهل‌سنت شرعاً می‌توان از آن تقلید کرد.[1]

---

۱. جعفر سبحانی، *پیشوایی از نظر اسلام*، ص ۱۴.

www.plus1.blogfa.com

نیاز به وجود امام

پیامبر اسلامﷺ سه وظیفه را برعهده داشت: دریافت و ابلاغ وحی الهی، تبیین وحی و نیز زمامداری جامعه اسلامی. پس از رحلت پیامبرﷺ دوران وحی به سر آمد، از این رو آغازین وظیفه او پایان یافت، اما دو جایگاه دیگر برای هدایت جامعه اسلامی ضروری می‌نمود؛ تشکیل حکومت برای اجرا و تحقق قوانین قضایی، اقتصادی و اجتماعی اسلام و همچنین تبیین وحی بعد از پیامبر.

از دیدگاه شیعه، پس از پیامبر، خداوند امامان معصومﷺ را با علم خدادادی نصب کرده تا بتوانند تبیین‌گر وحی الهی و به تعبیری مرجع و حافظ دین و تدبیرکننده جامعه اسلامی باشند. نصب امامان، بعد از پیامبر بر اساس دلایل زیر قابل توجیه است:

۱. پیامبرﷺ در طول ۲۳ سال نبوتش فرصت نیافت تمام تفاصیل و جزئیات احکام الهی را بیان نماید؛ چرا که از یک‌سو اصولاً بسیاری از مسائل و احکام در زمان پیامبر موضوعیت نیافت و از این رو پرسشی نیز مطرح نشد؛ از سوی دیگر در مدت سیزده سال نبوت پیامبرﷺ در مکه تنها اندکی ایمان آوردند و در ده سال آخر عمر حضرت در مدینه نیز جنگ‌های زیادی پیش‌آمد و به‌همین‌رو شرایط مهیا نشد تا ایشان به تفصیلِ احکام الهی بپردازد. بنابراین پس از پیامبرﷺ جامعه اسلامی به آگاهانی بری از خطا نیاز داشت تا بدین امر روی آورند.

۲. پس از پیامبرﷺ فرقه‌های مختلفی نظیر معتزله، خوارج، مرجئه، اشاعره و شیعه بـه وجود آمدند که هر یک عقاید خود را به قرآن مستند می‌کردند و آیات الهی را مطابق با باور خود تفسیر می‌نمودند که بی‌شک از میان این تفاسیر، تنها یکی صحیح بود. از این رو بـاید کسانی باشند که تا بتوانند تفسیر صحیح را از ناصحیح بازشناسند و آن را به جامعه اسلامی معرفی کنند تا در آینده گروندگان به اسلام، راه درست را برگزینند. مثلاً دربارهٔ کیفیت وضو با اینکه پیامبر روزانه چند بار در حضور مردم وضو می‌گرفت و همه می‌دیدند که چگونه دست‌ها و صورت خود را می‌شوید و سر و پای خود را مسح می‌کند، اما اهل‌سنت و تشیع با توجه به آیات قرآن به دو صورت وضو می‌گیرند که درواقع یکی از آنها مطابق با وضوی پیامبر است. بنابراین وجود امام معصوم برای به دست دادن تفسیر صحیح درمورد معارف و احکام

اسلامی نظیر صفات خدا، لوح و قلم، عرش و کرسی، قضا و قدر، جبر و اختیار، شفاعت و بهشت و دوزخ، امری ضروری است.

۳. پس از رحلت پیامبر، بازار جعل احادیث مستند به پیامبر داغ شد و جاعلان حدیث با انگیزه‌های گوناگون وارد این میدان شدند. برخی یهودیان و مسیحیان مسلمان‌نما مانند کعب‌الاحبار یا وهب‌بن منبه به‌خاطر عداوتی که با اسلام داشتند، اسرائیلیات و مسیحیات را به تاریخ اسلام وارد کردند و گروهی از مسلمانان سست‌ایمان نیز به تحریک خلفا و امرای وقت یا به انگیزه مقام‌خواهی و یا دلایلی دیگر به جعل حدیث پرداختند. در این مسئله نیز وجود امام معصوم و پیراسته از گناه و اشتباه کاملاً احساس می‌گردد تا مردم با مراجعه به وی، حدیث حق را از باطل بازشناسند. البته افزون بر این، امام می‌باید ریشه این نوع احادیث مجعول و منقولات باطل و افکار بی‌پایه را بسوزاند و جامعه را از چنگ این دروغ‌پردازان برهاند. برای نمونه، به یکی از این جاعلان اشاره می‌کنیم:

سمرة‌بن جندب به‌نام صحابی پیامبر، گرداننده دستگاه تبلیغاتی معاویه بود. او با گرفتن چهارصد هزار درهم شأن نزول دو آیه را دگرگون ساخت. وی آیه‌ای را که دربـاره جـانبازی علیؑ در لیلة المبیت (شبی که امیرمؤمنان در خوابگاه پیامبر خوابید) نـازل شـده بـود، از فضایل قاتل ایشان ابن‌ملجم خواند و گفت این آیه در حق وی نازل گردیده است.[1] همچنین از این سو، آیه‌ای که در مذمت منافقان وارد شده بود،[2] درباره علیؑ دانست.[3]

این دروغ‌پردازی‌ها در حضور هزاران تازه مسلمان شامی که از منزلت علیؑ در پیشگاه پیامبر آگاهی نداشتند، سبب عداوت شدید آنان نسبت به حضرت و شیعیان وی و برپایی جنگی شد که صدها هزار کشته برجای نهاد.

---

۱. «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ؛ و از میان مردم کسی است که جان خود را برای کسب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است.» (بقره(۲): ۲۰۷)

۲. «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ؛ و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی‌دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد، و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است.» (بقره(۲): ۲۰۴)

۳. جواد بلاغی، آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۸۴.

www.plus1.blogfa.com

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره منافقانی که در لباس صحابی پیامبر جعل حدیث می‌کردند، می‌فرماید:

> اگر مردم یک چنین افرادی را می‌شناختند که آنان منافق و دروغگو هستند، هرگز آنها را تصدیق نکرده و سخن آنها را قبول نمی‌نمودند، ولی مردم، فریب صحابی بودن آنان را خورده و با خود می‌گویند که اینان پیامبر خدا را دیده‌اند و حقایقی از او شنیده و اخذ کرده‌اند و هرگز سخنی برخلاف حقیقت نمی‌گویند؛ در صورتی که از وضع و حال این دسته آگاهی ندارند.[1]

مرحوم علامه امینی در کتاب *الغدیر* با مراجعه به کتاب‌های رجالی اهل‌سنت، نام و ویژگی‌های هفتصد نفر از جاعلان حدیث را بیان می‌کند.

بنابراین برای حفظ اسلام و جلوگیری از زشت‌نمایی سیمای نورانی اسلام باید امامان معصوم و آگاهی باشند تا معیار حق و باطل شوند. در روایات اسلامی به وجود این حجت پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره شده است. برای مثال، امام صادق علیه السلام در روایاتی می‌فرماید:

> زمین خالی از پیشوا[ی معصوم] نمی‌باشد تا اگر افرادِ باایمان مطلبی را در دین افزودند، آن را رد کند و اگر کم کردند، تکمیل نماید.[2]

> خداوند زمین را از حجت خالی نمی‌گذارد؛ زیرا در غیر این صورت، حق از باطل شناخته نمی‌شود.[3]

هشام‌بن حکم، متکلم بزرگ و شاگرد برجسته امام‌صادق علیه السلام نیز در دو مناظره، وجود امام را پس از رحلت پیامبر ضروری می‌داند. او در مناظره مفصلی با دانشمندی شامی درباره مسئله رهبری چنین استدلال می‌کند:

> ـ آیا خداوند پس از درگذشت پیامبر برای رفع هر نوع اختلاف در میان مسلمانان، دلیل و حجتی فرا راه آنها قرار داده است یا نه؟

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۰۵.
۲. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۱۷۸.
۳. همان.

> ـ آری، قرآن و احادیث پیامبر برای رفع اختلاف کافی است.
> ـ اگر قرآن و احادیث برای رفع اختلاف کافی است، چرا من و شما با هم اختلاف داریم، در حالی که هر دو شاخه یک تنه و عضو یک درختیم؟ چرا هر کدام مسیری را انتخاب نموده‌ایم که برخلاف مسیر دیگری است؟

همچنین هشام‌بن حکم در بحث گسترده‌ای با عمرو بن عبید، پیشوای معتزله در بصره، به فایده معنوی وجود امام به‌گونه‌ای دلپذیر اشاره می‌کند:

هشام: آیا چشم داری؟	عمرو: بلی.
ـ با آن چه می‌کنی؟	ـ رنگ‌ها را می‌بینم.
ـ گوش داری؟	ـ آری.
ـ با آن چه می‌کنی؟	ـ با آن صداها را می‌شنوم.

وی سپس از وجود حواس دیگر مانند بویایی، ذائقه و لامسه و اعضایی ازقبیل دست و پا و نقش آنها در وجود انسان پرسید و از عمرو نیز پاسخ‌های صحیح شنید. سپس افزود: عقل هم داری؟ وی در پاسخ گفت: آری، هشام گفت: نقش عقل در انسان چیست؟ وی گفت: به وسیله عقل آنچه بر اعضای بدنم می‌گذرد، تمیز می‌دهم. هشام افزود: نقش دیگر آن در بدن چیست؟ عمرو گفت: هرگاه یکی از حواس در ادراک خود خطا یا تردید نماید، به عقل رجوع می‌کند و تردید او را از بین می‌برد.

در این هنگام هشام نتیجه گرفت خداوندی که برای رفع تردیدِ حواس و اعضای من چنین پناهگاهی را آفریده، آیا ممکن است جامعه انسانی را به حال خود واگذارد و پیشوایی برای آنان تعیین نکند تا تردید و حیرت و خطای آنها را برطرف نماید؟[1]

۴. مراجعه به تاریخ صدر اسلام و در نظر گرفتن شرایط موجود منطقه و جهان در زمان رحلت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله به‌روشنی لزوم تنصیصی بودن منصب امامت را اثبات می‌کند:

به هنگام درگذشت آن حضرت، خطری سه گانه آیین اسلام را تهدید می‌کرد که یکسوی

۱. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۱۷۰؛ جعفر سبحانی، *الهیات و معارف اسلامی*، ص ۴۸۳.

www.plus1.blogfa.com

آن امپراتوری روم، سوی دیگر آن امپراتوری ایران و سوی آخر آن را منافقان داخلی تشکیل می‌دادند. در اهمیت خطر نخستین همین‌بس که پیامبر تا آخرین لحظه از فکر آن فارغ نبود. از این رو در روزهای پایانی عمر خویش سپاه عظیمی را به رهبری اسامةبن زید برای نبرد با رومیان بسیج و اعزام کرد و متخلفان از آن سپاه را نیز نفرین نمود. خطر دوم، دشمن بدسگالی بود که نامهٔ پیامبر را پاره کرد و به فرماندار یمن نوشت که یا پیامبر را دستگیر کند و یا سر او را از تن جدا کرده، بفرستد. اما درباره خطر منافقان داخلی باید دانست که این گروه پیوسته در مدینه یا بیرون از آن مزاحم پیامبر بودند و با توطئه‌های خویش سخت او را می‌آزردند؛ چنان‌که در سوره‌های مختلف قرآن دربارهٔ سنگ‌اندازی‌های آنان بسیار سخن رفته و حتی سوره‌ای از قرآن به نام آنها و در شرح افکار و کردارشان نازل شده است.

اینک پرسیدنی است که آیا با وجود چنین خطرهایی شایسته است پیامبر ﷺ امت اسلامی و آیین اسلام را ـ که دشمن از هر سو در کمین آن نشسته ـ بدون رهبر به حال خود وانهد؟

بی‌شک پیامبر می‌دانست زندگی عرب، زندگی قبیله‌ای است و در میان افراد قبایل، تعصب نسبت به سران قبیله با جان آنان درآمیخته است. بنابراین واگذاری تعیین رهبر به چنین مردمی، مایهٔ چنددستگی و تزاع قبایل خواهد بود و دشمن از این اختلاف بهره خواهد برد. بر این اساس، تعیین جانشین پیامبر از طریق نص پیامبر درست‌تر می‌نماید.

ب) ادله نصب و عصمت امامان

۱. دلایل نصب

در مبحث پیشین برخی از دلایل عقلی ضرورت امامت مطرح گردید. اینک به برخی از دلایل قرآنی و روایی در این باب اشاره می‌کنیم:

دلایل قرآنی

یک. آیه انذار

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ● وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ● فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ

إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ؛[1] و خویشانِ نزدیکت را هشدار ده، و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند، بال خود را فروگستر، و اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: «من از آنچه می‌کنید بیزارم».

وحی الهی در کوه حرا بر قلب پیامبر نازل شد و او به مقام نبوت و رسالت مفتخر گردید. از آنجا که جبرئیل زمان آغاز تبلیغ رسالت را معین نکرد، پیامبر به مدت سه سال، از دعوت عمومی پرهیز نمود و تنها از رهگذر ارتباطات خصوصی با شایستگان، توانست افراد اندکی را به آیین خویش متمایل کند.

سرانجام پس از گذشت سه سال، فرمان الهی رسید که پیامبر ﷺ دعوت همگانی خود را با دعوت خویشاوندان و بستگان آغاز نماید: «بستگان نزدیک خود را از عذاب الهی بیم ده».

دعوت از خویشان در آغاز دعوت همگانی، از این روی بود که تا نزدیکان یک رهبر الهی یا اجتماعی به او ایمان نیاورند و از او پیروی نکنند، بیگانگان به دعوت او پاسخ نخواهند داد؛ چراکه نزدیکان انسان پیوسته بر اسرار و مَلَکات خوب و بد وی آگاه‌اند و ایمان آوردن آنها نشانهٔ وارستگی مدعی رسالت و رویگردانی آنان نیز نشانه ناراستی آن رهبر است.

بدین جهت، پیامبر به علی ؑ دستور داد ۴۵ نفر از شخصیت‌های بزرگ بنی‌هاشم را برای ضیافت ناهار دعوت کند. مهمانان همگی این دعوت را اجابت کردند اما پس از صرف غذا ابولهب عموی پیامبر، با سخنان سبک خود، آمادگی مجلس را برای شنیدن سخنان پیامبر برهم زد و مجلس بی‌هیچ نتیجه‌ای پایان یافت و مهمانان خانهٔ رسول‌خدا را ترک گفتند.

فردای آن روز، پیامبر تصمیم گرفت ضیافت دیگری ترتیب دهد و همه را جز ابولهب به خانه خود دعوت کند. دیگر بار پیامبر پس از صرف غذا در جمع بزرگی از شخصیت‌های بنی‌هاشم که در آنجا گردآمده بودند، برای دعوت آنان به آیین توحیدی و رسالت خویش به‌پا خاست و چنین آغاز نمود:

به‌راستی هیچ‌گاه راهنمای مردم به آنان دروغ نمی‌گوید. به خدایی که جز او خدایی نیست! من فرستادهٔ او به سوی شما و عموم جهانیان هستم. هان! آگاه باشید! همان‌گونه که

---

۱. شعراء(۲۶): ۲۱۶ ـ ۲۱۴.

www.plus1.blogfa.com

می‌خوابید، می‌میرید و همچنان‌که بیدار می‌شوید [روز رستاخیز] زنده خواهید شد. نیکوکاران به پاداش اعمال و بدکاران به کیفر کردار خود می‌رسند و بهشت جاویدان برای نیکوکاران و دوزخ همیشگی برای بدکاران آماده است.

هیچ کس از مردم برای کسان خود، چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، نیاورده است: من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده‌ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک می‌کند تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟

حضرت اندکی درنگ نمود تا ببیند کدام یک از آنان به ندای او پاسخ مثبت می‌گوید. در این هنگام، سکوتی آمیخته با بهت و تحیّر بر مجلس حاکم بود و همگی سر به زیر افکنده و در فکر فرورفته بودند.

ناگهان علی علیه السلام که سن او در آن روز از شانزده سال[۱] تجاوز نمی‌کرد، برخاست و گفت: «ای پیامبر خدا! من تو را در این راه یاری می‌کنم.» و دست خود را به سوی پیامبر دراز کرد تا دست پیامبر را به‌عنوان پیمان فداکاری بفشارد. در این هنگام، پیامبر دستور داد که علی علیه السلام بنشیند. حضرت بار دیگر گفتار خود را تکرار نمود. باز علی علیه السلام برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. این بار نیز پیامبر به وی دستور داد که بنشیند. در مرتبه سوم بسان دو مرتبه پیشین جز علی علیه السلام کسی برنخاست و تنها او بود که پشتیبانی خود را از پیامبر اعلام داشت. آن‌گاه پیامبر دست خود را در دست علی علیه السلام گذاشت و جمله تاریخی خود را بر زبان راند:

> هان ای خویشاوندان و بستگان من! بدانید که علی برادر و وصی و خلیفهٔ من در میان شماست.[۲]

بدین ترتیب در آغاز رسالت پیامبر نخستین وصی اسلام نیز تعیین گردید. از اینکه پیامبر در یک روز، هم نبوت خود و هم امامت علی علیه السلام را اعلام کرد، می‌توان به جایگاه ممتاز امامت

---

۱. به بیانی سیزده سال.

۲. علامه عبدالحسین امینی، *الغدیر*، ج ۲، ص ۲۸۹ - ۲۷۸؛ احمدبن حنبل، *مسند احمد*، ج ۱، ص ۱۵۹؛ جعفر سبحانی، *پیشوایی از نظر اسلام*، ص ۱۵۸.

و جدا نبودن نبوت و امامت از یکدیگر و اینکه همواره امامت مکمل برنامه رسالت است پی‌برد.

دو. آیه ولایت

محدثان و مفسران اهل‌سنت و شیعه بر اساس احادیث متعدد معتقدند آیه ولایت درباره علی علیه السلام که در حال نماز، انگشتر خویش را به مستمند بخشید، نازل شده است:

> إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاٰةَ وَ هُمْ راكِعُونَ؛[۱]
> ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

دلالت آیه بر امامت علی علیه السلام با ذکر مقدماتی آشکار می‌گردد:

۱. بسیاری از مفسران و محدثان درباره شأن نزول این آیه گفته‌اند: سائلی وارد مسجد شد و درخواست کمک کرد، اما کسی به او چیزی نداد. امام در حالی که در رکوع بود، با انگشت کوچک خود که انگشتری در آن بود، به فقیر اشاره کرد تا انگشتری را از دست او درآورد. فقیر نیز انگشتری را از دست امام درآورد و رفت.

هنگامی که این خبر به پیامبر رسید، از خدا چنین درخواست نمود: «همان‌طور که برای موسی علیه السلام از خاندان خودش وزیری معین نمودی، پروردگارا برای من نیز از اهل‌بیتم وزیری معین بفرما.» در این لحظه فرشته وحی فرودآمد و آیه یادشده را برای پیامبر خواند.[۲]

بنابر آنچه بیان شد مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ...» در آیه مورد بحث، علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام است.

۲. تعبیر «ولیّ» در این آیه به معنای سرپرست، حاکم و صاحب‌اختیار است که خداوند اصالتاً و پیامبر و جانشین وی نیز در پرتو موهبت الهی عهده‌دار آن هستند، چراکه اگر ولیّ به معنای دوست، ناصر و یاور باشد، انحصار آن به سه نفر ـ که از تعبیر «انما» (به معنای تنها)

---

۱. مائده (۵): ۵۵.

۲. علی‌بن حسام‌الدین متقی هندی، *کنزالعمال*، ج ، ص ۲۵، ح ۶۱۳۷؛ فخر رازی، *تفسیر کبیر*، ج ۱۲، ص ۲۶؛ علامه عبدالحسین امینی، *الغدیر*، ج ۲، ص ۵۲؛ جعفر سبحانی، *پیشوایی از نظر اسلام*، ص ۱۶۹.

www.plus1.blogfa.com

برمی‌آید ـ بی‌معنا خواهد بود؛ چه آنکه مطابق آیات، مؤمنان جملگی دوست و یاور یکدیگرند[1] شاهد این مدعا، آیه بعدی است که می‌فرماید:

وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغالِبُونَ؛[2] و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند، ولیّ خود بداند، [پیروز است؛ چراکه] حزب خدا همان پیروزمندان‌اند.

این آیه، قرینه دیگری است بر اینکه ولیّ به معنای سرپرست، حاکم و صاحب‌اختیار است؛ زیرا تعبیر «حزب الله» و غلبه بر دشمنان، مربوط به تشکیل حکومت اسلامی است که از نوعی تشکل و همبستگی اجتماعی برای هدفی مشترک حکایت می‌کند، نه یک دوستی ساده. از سویی دیگر، اگر «ولیّ» به‌معنای دوست و یاور بود، تعبیر «وَ الَّذِینَ آمَنُوا» کافی بود و هرگز ضرورتی نداشت موضوع نماز و زکات مطرح گردد؛ چراکه مؤمنان همه با هم دوست بوده و ناصر یکدیگرند. ممکن است گفته شود علت بازگویی نماز و زکات، اهمیت این امر است که یکی نظام عبادی و دیگری مالی است. در پاسخ می‌توان گفت اگر هم ذکر نماز و زکات به جهت اهمیت آن باشد، اما در آیه به نکته دیگری اشاره شده و آن اعطای زکات در حال رکوع نماز است. این حالت چه خصوصیتی دارد که در آیه آمده است؟

بنابراین از تعبیر «الَّذِینَ آمَنُوا»، فرد خاصی اراده شده چرا که اگر مقصود همه مؤمنان بودند، دلیلی نداشت که این قید در آیه بیاید و اگر آیه به فرد خاصی نظر داشته است، دیگر نمی‌توان گفت مقصود از «ولیّ»، دوست و یا یاور است.

۳. منظور از زکات در این آیه، اصطلاح فقهی آن نیست، بلکه معنای عام قرآنی آن مطمح‌نظر است. قرآن به هر انفاقی که برای خدا انجام گیرد، زکات می‌گوید که اعم از زکات واجب و مستحب (انفاق) است.[3] قرآن این واژه را در آیات مکی[4] به کار برده است در حالی که

۱. «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ.» (توبه(۹): ۷۱.)
۲. مائده(۵): ۵۶.
۳. انبیاء (۲۱): ۷۳؛ مریم (۱۹): ۳۱.
۴. مؤمنون (۲۳): ۴.

زکاتِ اصطلاحی بعد از هجرت واجب شده. بر این اساس، این اشکال که به بخشش انگشتر زکات نمی‌گویند، برطرف می‌گردد.

۴. برخی می‌گویند اگر مقصود آیه، امیرالمؤمنینؑ است، چرا الفاظ «الَّذِینَ آمَنُوا»، «الَّذِینَ یُقِیمُونَ»، «یُؤْتُونَ» و «هُمْ راکِعُونَ» به‌صورت جمع آمده است؟

پاسخ این است که، در قرآن به‌کرّات الفاظ جمع درمورد فرد به کار رفته است. برای مثال، در آیه مباهله[1] کلمه «نساءَنا» (=زن‌های ما) «و انفسنا» (=جان‌های ما) به صورت جمع آمده؛ حال آنکه مفسران اسلامی اتفاق‌نظر دارند که مقصود از «زن‌های ما» فاطمه زهراؑ و مراد از جان‌های ما، علیؑ است. همچنین در مواردی بسیار، هنگامی که خدا از خود سخن می‌گوید، با اینکه ذات خدا یگانه و یکتاست، ضمیر جمع به کار می‌برد.

بنابراین از آیه به‌نیکی برمی‌آید که خدا و پیامبرﷺ و امیرالمؤمنینؑ ولایت و حاکمیت بر مؤمنان و حق تصرف در امور آنان را دارند و هر ولایتی که بر محور آنها و یا به اجازت آنها نباشد، نامشروع است.

سه. آیه تبلیغ

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ؛[2] ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می‌دارد.

بسیاری از مفسران و محدثان اهل‌سنت و تمامی مفسران و محدثان شیعه بر آن‌اند که این آیه درمورد امامت علیؑ و داستان غدیر نازل شده است.

در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجةالوداع باشکوه هرچه تمام‌تر به پایان رسید. در این مراسم نه‌تنها مردم مدینه، بلکه بسیاری از یاران پیامبر از نقاط مختلف سرزمین اسلامی افتخار همراهی ایشان را داشتند. پیامبرﷺ در هیجدهم ماه ذی‌حجه در سرزمینی به نام غدیرخم ـ که در حقیقت چهار راهی بود که کاروان حجاج را از هم جدا می‌کرد ـ دستور توقف

۱. آل عمران (۳): ۶۱.
۲. مائده (۵): ۶۷.

www.plus1.blogfa.com

داد و به همراهان فرمود: از جانب خداوند مأموریت دارد که پیام مهمی را به آنها برساند و اگر چنین نکند، رسالت خود را انجام نداده است.

آن‌گاه منبری برای پیامبر آماده ساختند و او بر فراز منبر قرار گرفت و به مردم گفت: در آیندهٔ نزدیک دعوت حق را لبیک خواهم گفت. شما دربارهٔ من چه می‌گویید؟ در پاسخ گفتند: گواهی می‌دهیم تو آیین خدا را به ما ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی و در راه هدایت ما تلاش بسیار کردی. خدا به تو جزای خیر دهد.

آن‌گاه فرمود: آیا بر وحدانیت خدا، رسالت من و واقعیت روز رستاخیز گواهی می‌دهید؟ همگی پاسخ مثبت دادند.

سپس فرمود: من قبل از شما بر حوض کوثر وارد می‌شوم. بنگرید با دو جانشین گرانبهای من چگونه رفتار می‌کنید؟ شخصی پرسید: مقصود از دو جانشین گرانبها چیست؟

پیامبر پاسخ داد: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است و خدای لطیف و خبیر به من خبر داده که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا آنکه در روز قیامت در کنار حوض به من درآیند. بر آن‌دو پیشی نگیرید که نابود می‌شوید و از آنها نیز فاصله نگیرید که هلاک می‌گردید.

آن‌گاه دست علی‌ؑ را گرفت و بالا برد و فرمود:

أیها النّاس مَنْ أولی النّاسِ بالمُؤمنینَ مِنْ أنْفُسِهِم؟؛ ای مردم چه کسی بر مؤمنان از خود آنان سزاوارتر [=صاحب اختیارتر] است؟

در پاسخ گفتند: خدا و پیامبر او بهتر می‌دانند. پیامبرﷺ فرمود: خداوند مولای من، و من نیز مولای مؤمنانم و بر آنان از خودشان صاحب‌اختیارترم. سپس سه بار فرمود:

فَمَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاهُ؛ آن‌کس که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

آن‌گاه افزود:

پروردگارا! دوست بدار آن کس را که علی را دوست می‌دارد و دشمن بدار آن کس را که با علی دشمن است و مهربان باش با هر کس که نسبت به علی مهربان است و خشم آور برکسی که بر علی خشم آورد و یاری کن آن کس را که علی را یاری کند و خوار ساز آن کس را که

علی را خوار سازد و حق را با او و در مدار او قرار ده. حاضران این مطلب را به غایبان ابلاغ کنند.

حدیث غدیر از احادیث متواتر است و راویان حدیث ـ ۱۱۰ نفر از صحابه، ۸۹ نفر از تابعین و ۳۵۰ نفر از علما و محدثان اسلامی ـ از آغاز تاکنون به‌تواتر آن را نقل کرده‌اند. از این رو در اصالت و اعتبار این حدیث جای هیچ تردیدی نیست.[1]

اینک باید دانست مقصود از مولی بودن پیامبرﷺ و علیؑ چیست؟

قراین بسیاری گواهی می‌دهند که مراد از این تعبیر، زعامت و رهبری است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در ماجرای غدیر، پیامبرﷺ کاروان زائران خانهٔ خدا را در سرزمینی بی‌آب و علف، آن‌هم در نیم‌روزی بسیار گرم متوقف ساخت. گرمی هوا به حدی بود که حاضران نیمی از عبای خویش را بر سر افکنده و نیم دیگر را زیرانداز خود کرده بودند. با این وضعیت، بی‌شک پیامبر باید سخنی بگوید که در هدایت امت، نقشی سرنوشت‌ساز داشته باشد و به‌راستی چه کاری از تعیین جانشین ـ مایهٔ وحدت‌کلمهٔ مسلمانان و حافظ دین ـ سرنوشت‌سازتر است؟

۲. پیامبرﷺ پیش از طرح ولایت علیؑ از اصول سه‌گانهٔ توحید و نبوت و معاد سخن گفت و بر این امر از مردم نیز اقرار گرفت و آن‌گاه پیام الهی را ابلاغ کرد. از توأم بودن این اصول و گرفتن اقرار به آنها می‌توان به اهمیت پیام پی‌برد و دریافت که بی‌گمان هدف پیامبر از آن همایش عظیم، امری عادی ـ همچون سفارش به «دوستی» ـ نبوده است.

۳. در آغاز خطبه حضرت از نزدیک بودن رحلت خود خبر داد که این امر نشان می‌دهد ایشان از وضع امت پس از خویش نگران بوده است و از این رو با تعیین جانشین، آیین خود را در برابر طوفان حوادث آینده بیمه می‌کند.

۴. پیامبرﷺ پیش از بیان پیام الهی دربارهٔ علیؑ، از مولویّت و اولویت خود سخن به میان آورد و فرمود: خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم و نسبت به آنان از خودشان سزاوارترم. بیان این مطلب، گواه آن است که «مولی بودن» علیؑ از سنخ همان مولویّت و

۱. علامه عبدالحسین امینی، *الغدیر*، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۵.

اولویت مربوط به پیامبراکرمﷺ بوده و ایشان به فرمان الهی این امور را برای علیؑ نیز ثابت کرده است.

مقصود از «اولویت» نبی‌اکرم، همان است که در قرآن بدان تصریح شده؛ آنجا که می‌فرماید:

> النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛[1] پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است.

و مقصود از سزاوارتر بودن پیامبر، این است که به امر الهی حق تصرف در نفوس و اموال مؤمنان را دارد؛ یعنی اگر به جهاد و یا انفاق دستور دهد، باید آنها بی‌چون و چرا بپذیرند. لازمهٔ چنین اطاعتی، همان ولایت و سرپرستی جامعهٔ اسلامی است که از جانب خدا به او داده شده است و این مقام پس از وی به امام‌علیؑ عطا شد و او به مقام سرپرستی نایل آمد.

۵. پیامبراکرمﷺ پس از بیان پیام الهی، از حاضران خواست آن را به گوش غایبان برسانند. سپس از منبر پایین آمد و به یاران خود دستور داد به علی به‌عنوان «امیرمؤمنان» تهنیت و تبریک بگویند. به همین رو، امام در خیمه‌ای قرار گرفت و یاران پیامبر نیز گروه گروه وارد می‌شدند و به او تبریک می‌گفتند. ابوبکر و عمر نیز وارد خیمه شده، رو به امام کردند و گفتند:

> هنیئاً لک یا علی بن ابی طالب أصبحتَ مولایَ و مولا کلِّ مؤمن و مؤمنة؛[2] گوارا باد بر تو ای علی! امروز سزاوارترین فرد نسبت به هر مرد و زن مؤمن شده‌ای.

تاریخ اسلام نشان می‌دهد دشمنان پیامبرﷺ برای خاموش کردن برای دعوت الهی او، به شیوه‌های گوناگونی از متهم کردن پیامبر به سحر و جادو گرفته تا تصمیم به قتل آن حضرت در بستر خویش، دست یازیدند. اما در تمام موارد، دست عنایت حق با پیامبرﷺ بود و وی را از نقشه‌های شوم مشرکان حفظ کرد. آخرین امید آنان ـ به‌ویژه با توجه به فرزند پسر نداشتن پیامبر ـ این بود که با مرگ پیامبر، این دعوت نیز خاموش خواهد شد؛ «می‌گویند: «شاعری

۱. احزاب(۳۳): ۶.
۲. علامه عبدالحسین امینی، *الغدیر*، ج ۱، ص ۲۸۳ ـ ۲۷۹.

www.plus1.blogfa.com

است که انتظار مرگش را می‌بریم [و چشم به راه بَدِ زمانه بر اوییم].»[1]

اما پیامبر با تعیین جانشینی با کفایت، امید مخالفان را به یأس مبدل ساخت. با تعیین چنین رهبری نعمت اسلام به کمال رسید. از این روست که پس از نصب علیؑ در روز غدیر، آیهٔ «اکمال دین» فرود آمد:[2]

> امروز کسانی که کافر شده‌اند، از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده‌اند. پس، از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.[3]

البته آیات دیگری نیز بر امامت علیؑ دلالت می‌کند که در این مختصر امکان بیان آنها نیست.

دلایل روایی

یک. حدیث منزلت

پیامبر اسلامﷺ در موارد مختلف، منزلت و مقام علیؑ نسبت به خود را، همان منزلت و مقام هارون نسبت به موسی دانسته و تنها یکی از مقامات هارون ـ یعنی نبوت ـ را از علیؑ سلب کرده است.

در اینکه چه هنگامی این حدیث را پیامبر بیان فرموده‌اند چنین گفته شده است که پیامبر وقتی آگاه شد سپاه روم در حال آماده شدن برای یورش به مدینه است، بسیج عمومی اعلام کرد و سپاهی را برای مقابله با هجوم رومیان آماده نمود و در اردوگاهی گردآورد. در این لحظه به پیامبر گزارش رسید که منافقان مدینه تصمیم دارند در غیاب وی در مدینه دست به کودتا زنند. پیامبر برای پیش‌گیری از هر نوع حادثه احتمالی، علیؑ را به‌جای خود نشاند و دستور داد تا بازگشت وی به امور دینی و دنیوی مردم رسیدگی نماید. هنگامی که منافقان از این امر

۱. «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ.» (طور(۵۲): ۳۰)
۲. علامه عبدالحسین امینی، *الغدیر*، ج ، ص ۳۵ ـ ۳۳؛ جعفر سبحانی، *پیشوایی از نظر اسلام*، ص ۲۰۵.
۳. «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.» (مائده(۵): ۳.)

www.plus1.blogfa.com

آگاه شدند و دیدند که توطئه آنان نقش بر آب شده، به فکر چاره افتادند، از این رو شایع کردند که روابط علی ﷺ با پیامبر به تیرگی گراییده و وی مورد بی‌مهری پیامبر قرار گرفته است. انتشار چنین شایعه‌ای در محیط مدینه موجب ناراحتی دوستان علی ﷺ شده بود. امام ﷺ برای خنثی کردن این شایعه، خود را به پیامبر ـ که فاصله زیادی تا مدینه نداشت ـ رسانید و ایشان را از جریان امر آگاه ساخت. در این هنگام، پیامبر جمله تاریخی خویش بیان فرمود:

> اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انّه لا نبی بعدی، انه لا ینبغی ان اذهب الاوانت خلیفتی؛[1] آیا راضی نمی‌شوی که نسبت به من بسان هارون نسبت به موسی باشی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست. هرگز شایسته نیست که من بروم، مگر اینکه تو خلیفه و نماینده من باشی.

بر اساس حدیث منزلت، علی ﷺ تمام مقام‌های هارون ﷺ را جز نبوت داراست. به نص قرآن‌کریم، هارون ﷺ مقام نبوت،[2] وزارت[3] و جانشینی و خلافت[4] حضرت موسی ﷺ را داشت. بنابراین یکی از مقام‌های هارون ﷺ جانشینی حضرت موسی ﷺ بود و به همین روی بعد از موسی ﷺ اطاعت از او بر بنی‌اسرائیل واجب بود. بر این اساس، بر مسلمانان نیز لازم است پس از پیامبر از علی ﷺ پیروی نمایند.

دو. حدیث سفینه

پیامبر اسلام ﷺ در روایتی اهل‌بیت خود را به کشتی نوح مانند کرده است:

> اَلا اِنّ مَثَلَ أهلِ بیتی فیکم مَثَلُ سَفینةِ نوحٍ فی قومی مَن رَکِبَها نَجیٰ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عنها غرق؛[5]
> آگاه باشید که اهل‌بیت من در میان امتم، مانند کشتی نوح است که هرکس بر آن نشست، نجات یافت و هر کس که به آن پناه نبرد، غرق شد.

---

۱. سید هاشم بحرانی، *غایة المرام*، ص ۱۲۶ ـ ۱۰۹؛ احمدبن حنبل، *مسند احمد*، ج ۱، ص ۱۷۵ ـ ۱۷۳؛ محمدبن اسماعیل بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۶، ص ۳؛ علی‌بن حسام‌الدین متقی هندی، *کنزالعمال*، ج ۸ ح ۲۵۰۴.

۲. «وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِیّاً.» (مریم(۱۹): ۵۳.)

۳. «وَ اجْعَلْ لِي وَزِیراً مِنْ أَهْلِي.» (طه(۲۰): ۲۹.)

۴. «وَ قالَ مُوسىٰ لِأَخِيهِ هارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ.» (اعراف(۷): ۱۴۲)

۵. ابن‌حجر هیثمی، *الصواعق المحرقه*، ص ۹۱؛ جعفر سبحانی، *پیشوایی از نظر اسلام*، ص ۲۱۰.

اهل‌بیت ﷺ پیامبر مانند کشتی نوح، یگانه پناهگاه و راه نجات‌اند، از این روی هر که از آنها پیروی نکند، گمراه خواهد شد.

امامان دوازده‌گانه

پیامبر ﷺ تنها به نصب علی ﷺ به امامت بسنده نکرد، بلکه به آمدن امامان دوازده‌گانه‌ای پس از خود خبر داد که عزت دین به مدد آنها تحقق خواهد پذیرفت. ایشان در روایتی می‌فرماید:

> لا یزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه؛ همواره اسلام به دوازده خلیفه عزیز خواهد بود.

در حدیث دیگری نیز چنین می‌فرماید:

> همواره این دین، قدرتمند و شکست‌ناپذیر خواهد بود تا دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند.[1]

بی‌گمان این دوازده خلیفه و جانشین پیامبر ـ که مایه عزت اسلام‌اند ـ تنها امامان شیعه‌اند؛ زیرا خلفای نخستین چهار نفر بودند و حاکمان بنی‌امیه نیز چهارده نفر که همه آنها به‌جز عمربن عبدالعزیز مرتکب ظلم و ستم‌های آشکار شدند و از سویی شمار حاکمان بنی‌عباس سی و هفت نفر بود که آنها نیز مایه سرافکندگی اسلام بودند بنابراین معنای حدیث کاملاً آشکار است، اما عجیب آنکه این حدیث از نگاه مذاهب دیگر، به‌صورت یک معما درآمده است.

برای اثبات دوازده‌گانه بودن امامان معصوم می‌توان ابتدا امامت و عصمت علی ﷺ را از طریق قرآن و احادیث معتبر ثابت نمود، سپس با استناد به روایات در مورد تعداد امامان و نام و مشخصات آنها، امامت سایر امامان را نیز اثبات نمود.

۲. عصمت امامان

یکی دیگر از ویژگی‌های امامان، عصمت یا مصونیت از خطا و گناه می‌باشد چرا که همه

---

۱. محمدبن اسماعیل بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۹، ص ۸۱؛ احمدبن حنبل، *مسند احمد*، ج ۵، ص ۸۶؛ جعفر سبحانی، *پیشوایی از نظر اسلام*، ص ۲۴۹.

منصب‌ها و شئون پیامبری به‌جز نبوت را داراست، از این رو همان دلایلی که اقتضا می‌کرد انبیا از خطا و گناه مصون باشند، درمورد امامان نیز صادق است. بنابراین عصمت مساوی با نبوت نیست و چه‌بسا افرادی که مقام عصمت دارا هستند ـ مانند حضرت مریم(س) و حضرت فاطمه زهرا(س) ـ ولی پیامبر نیستند.

دلایل عصمت

یک. بر این اساس که امامت یک منصب الهی است خداوند اطاعت مطلق از امامان را لازم شمرده و آن را همسنگ با اطاعت از خود و پیامبر دانسته است. بنابراین امر به اطاعت مطلق از آنان، به معنای ضمانت عصمت است. به تعبیر دیگر، امامت عهدی الهی است و عهد الهی به ظالمان نمی‌رسد. هنگامی که ابراهیم(ع) مقام امامت را برای برخی از ذریه و فرزندان خود تقاضا کرد، با اجابت مشروط از جانب خدا روبه‌رو شد:

لاٰ يَنالُ عَهْدِي الظّٰالِمِينَ؛[1] پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

از سوی دیگر، ظلم به معنای عام شامل ظلم به خود و دیگران است، به‌گونه‌ای که شرک و هر گونه اعتقاد باطل و گناه را دربرمی‌گیرد. بنابراین اگر امامت عهد و منصب الهی است، در آن صورت ملازم با عصمت است.

دو. عصمت اهل‌بیت(ع) را می‌توان با آیه تطهیر نیز اثبات نمود. بر اساس این آیه، اراده قطعی و حتمی خداوند بر پاکی و طهارت اهل‌بیت از رجس و هرگونه پلیدی که گناه مصداق بارز آن است قرار گرفته:

إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛[2] خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

از این آیه به‌خوبی برمی‌آید که اراده تکوینی الهی به این تعلق گرفته که اهل‌بیت پیامبر را

۱. بقره(۲): ۱۲۴.
۲. احزاب(۳۳): ۳۳.

www.plus1.blogfa.com

از هر نوع پلیدی بپیراید. تحقق اراده خداوند حتمی و تخلف‌ناپذیر است: چراکه در برابر چنین اراده‌ای هیچ مانعی توان ایستادگی ندارد.[1]

تطهیر مطلق، با مقام عصمت در تلازم است؛ زیرا مقصود از «رجس» در آیه، هر نوع پلیدی فکری و روحی و رفتاری است که گناه از مصادیق بارز آن است و چون این اراده به افراد خاصی، یعنی اهل‌بیت اختصاص دارد نه به همه افراد، بی‌شک با اراده تطهیر همگان[2] تفاوت خواهد داشت. توضیح اینکه، اراده تطهیر همگان تشریعی است و چه‌بسا بر اثر نافرمانی و گناه و معصیت تحقق نپذیرد، ولی اراده مورد بحث تکوینی، و وقوع آن حتمی است. بر اساس روایات متواتر، مقصود از اهل‌بیت در این آیه، علی(ع)، فاطمه زهرا(س) و امام‌حسن و امام‌حسین(ع) هستند.[3]

شایان ذکر است اراده تکوینی خدا بر عصمت اهل‌بیت، مایه سلب اختیار و آزادی از آنان نیست؛ چه آنکه عصمت آنان از علم و آگاهی بسیار و ایمانی سترگ مایه گرفته که هم جنبه اکتسابی و هم جنبه موهبتی دارد. انسان‌های عاقل نیز هرچه علم و آگاهی و ایمان آنان به خطری و یا چیزی فزونی یابد، به‌همان نسبت درمورد آن معصوم‌اند. مثلاً چون انسان عاقل از خطر سم کشنده آگاه است، از مصرف آن می‌پرهیزد، با اینکه اختیار و توانایی مصرف آن را دارد. انبیا و امامان(ع) چون از نتایج گناه آگاه‌اند و به خدا و روز قیامت باوری عمیق دارند، هرگز خود را به آن نمی‌آلایند.

سه. بر اساس حدیث ثقلین، اهل‌بیت و عترت پیامبر همسنگ با قرآن‌اند؛ یعنی همان‌گونه که قرآن از هر نوع خطا و اشتباهی مصون است، اهل‌بیت(ع) نیز از هرگونه کژی مبرا هستند:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا... و انهما لن یفترقا حتی یَردا عَلَیّ الحوض؛[4] من دو چیز گرانبها برای شما باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را. مادامی که به این دو تمسک جویند، هیچ‌گاه گمراه نمی‌شوند... و این دو از هم

۱. «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.» (یس(۳۶): ۸۲.)
۲. «وَ لكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ.» (مائده(۵): ۶.)
۳. عبدالرحمن بن ابی‌بکر سیوطی، *در المنثور*، ج ۵، ص ۱۹۶؛ مسلم‌بن حجاج، *صحیح مسلم*، ج ۴، ص ۱۸۸۳.
۴. احمد بن حنبل، *مسند احمد*، ج ۳، ص ۱۴؛ مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، ج ۷، ص ۱۲۲

www.plus1.blogfa.com

جدا نمی‌شوند، تا اینکه بر حوضی بر من وارد شوند.

روشن است چیزی که تمسک به آن مایه هدایت است و از گمراهی باز می‌دارد و هرگز از قرآن جدا نمی‌شود، باید از هرگونه خطا و گناه مصون باشد.

چهار. پیامبر در حدیثی اهل‌بیت خود را به کشتی نوح تشبیه می‌کند که هر کس بر آن درآید، از هلاکت و امواج طوفان رهایی می‌یابد و هر کس از آن رویگردان شود، غرق خواهد شد. بدین‌سان، همان‌گونه که کشتی نوح، یگانه راه نجات است،[1] تمسک به اهل‌بیت و اطاعت و پیروی از آنها نیز تنها راه نجات و رستگاری است. بر این اساس کسانی که مایه رستگاری امت‌اند، طبعاً از خطا و اشتباه به دور خواهند بود.

محبت به اهل‌بیت

محبت به اهل‌بیت پیامبر ﷺ که در قرآن و روایات بر آن تأکید شده، از ضروریات دین است. قرآن دراین‌باره می‌فرماید:

> قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ؛[2] بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان.

محدثان اهل‌سنت از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که وقتی آیه مودت نازل شد، اصحاب گفتند:

> ای رسول‌خدا! نزدیکان و خویشان تو که مودت آنها بر ما واجب شده است، چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: علی و فاطمه و پسرانشان.[3]

در احادیث متواتر از پیامبراکرم ﷺ در باب دوستی اهل‌بیت روایت شده که هر کس آنها را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر که آنها را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است.[4]

۱. حاکم نیشابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۳، ص ۳۵۱؛ ابن‌حجر هیتمی، *الصواعق المحرقه*، ص ۹۱.
۲. شوری (۴۲): ۲۳.
۳. محمدبن اسماعیل بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۳، ص ۱۲۸۹؛ احمدبن حنبل، *مسند احمد*، ج ۱، ص ۴۹۳.
۴. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱۷، ص ۱۳.

اما در پاسخ این پرسش که محبت به اهل‌بیت چه سودی دارد، باید گفت محبت به انسان باکمال و پرفضیلت، خود نردبان صعود به سوی کمال است. آدمی هرگاه فردی را از بن دل دوست داشته باشد، می‌کوشد خود را با او همگون سازد و آنچه مایه خرسندی اوست، انجام دهد و آنچه او را می‌آزارد، ترک نماید. یکی از بازتاب‌های محبت به اهل‌بیت ﷺ، پیروی عملی از آنان است. کسانی که تنها اظهار علاقه ظاهری کرده، ولی در عمل با محبوب خود مخالف‌اند، از محبت واقعی به دورند. اهل‌بیت پیامبر، همان‌هایی هستند که خدا آنها را از هر پلیدی فکری و روحی تطهیر نموده و آنان را اصل و اساس هر خوبی و نیکی قرار داده است.[1] بنابراین دوستی با اهل‌بیت درواقع دوستی با خوبی‌ها و نیکی‌ها و پیروی از آنهاست.

ج) مهدویت

از دیدگاه شیعه، امامان معصوم دوازده نفرند که نخستین آنها علی‌بن ابی‌طالب ﷺ و آخرینشان حضرت ولی‌عصر(عج) است[2] که ایشان به اذن خدا در پس پرده غیبت است، اما روزی که جهان پر از ظلم و ستم شده باشد، به اذن خدا با ظهور خود، جهان را از عدل و داد پر خواهد کرد و اسلام را در سراسر عالم خواهد پراکند.[3] بی‌شک تحقق این امر، هدف نهایی پیامبران الهی به‌ویژه پیامبر خاتم ﷺ است.

امام دوازدهم فرزند امام‌حسن عسکری ﷺ در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامرا چشم به دنیا گشود. نام و کنیه آن حضرت همانند نام و کنیه پیامبر ﷺ است و از لقب‌های ایشان می‌توان به حجت، مهدی، قائم و ولی‌عصر اشاره نمود.

حضرت ولی‌عصر(عج) دو غیبت داشت: غیبت صغری و غیبت کبری. غیبت صغری از سال ۲۶۰ هجری، یعنی با شهادت امام یازدهم آغاز شد. البته از آنجا که حضرت در دوران کودکی و پیش از امامت نیز از دیده‌ها پنهان بودند، برخی آغاز غیبت را همگام ولادت ایشان

۱. محمد بن یعقوب کلینی، *کافی*، ج ۸، ص ۲۳۲.
۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۳۶، ص ۲۲۶.
۳. توبه (۹): ۳۳.

قرآن و غیبت

از دیدگاه قرآن، اولیای الهی بر دو دسته هستند: او ظاهر که مردم او را می‌شناسند و ولیّ غایب که از نظرها پنهان است و مردم وی را نمی‌شناسند، هر چند او در میان آنهاست و از حال ایشان باخبر است.

قرآن در آیه‌ای به هر دو دسته اشاره می‌کند: یکی حضرت موسی ؑ و دیگری حضرت خضر که در سفر دریایی و زمینی همراه بودند. حضرت خضر به‌گونه‌ای بود که حتی حضرت موسی ؑ او را نمی‌شناخت و تنها با راهنمایی و اشاره خدا بود که او را شناخت و از علمش بهره برد:

> تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم؛ موسی به او گفت: «آیا تو را ـ به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی ـ پیروی کنم؟»[1]

قرآن سپس به کارهای سودمند آن ولیّ الهی اشاره می‌کند[2] که مردم او را نمی‌شناختند، ولی از آثار و برکات وجود او بهره‌مند بودند.

حضرت ولی‌عصر(عج) نیز به‌همین‌سان، ولیّ ناشناخته‌ای است که مایه برکات بسیار برای امت است. از این رو، غیبت حضرت به معنای جدایی او از جامعه نیست، بلکه وی بر پایه روایات، همانند خورشیدِ در پس ابر است که دیدگان آن را نمی‌بینند، اما به اهل زمین نور و گرمی می‌بخشد.[3]

افزون بر این، در طول غیبت حضرت ولی‌عصر(عج) بسیاری از پاکدلان و پارسایان که شایستگی تشرف به حضور وی را داشته‌اند، به محضرش رسیده و از او بهره برده‌اند و دیگران نیز به واسطه آنها از برکات وجودی آن حضرت بهره‌مند شده‌اند.

---

۱. «فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً ● قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً.» (کهف (۱۸): ۶۵ و ۶۶.)

۲. کهف (۱۸): ۸۲ ـ ۷۱.

۳. شیخ صدوق، *کمال الدین*، ص ۴۸۵.

www.plus1.blogfa.com

راز غیبت

غیبت حضرت ولیّ‌عصر(عج) یکی از رازهای الهی است که شاید ما نتوانیم به کُنه و حقیقت آن پی بریم. غیبت‌های موقت رهبران الهی از میان مردم، در امت‌های گذشته نیز سابقه داشته است: موسی‌بن عمران ؑ چهل روز از امت خود غایب شد و در میقات به سر برد.[1] حضرت مسیح به مشیت الهی از دیدگاه امت خویش پنهان گردید، به‌گونه‌ای که دشمنان قادر به کشتن او نگشتند.[2] حضرت یونس ؑ نیز مدتی از قوم خود غایب شد.[3]

اصولاً هرگاه مطلبی از طریق نقل متواتر ثابت شود، ولی انسان نتواند به راز آن کاملاً پی‌ببرد، نباید آن را مورد تردید یا انکار قرار دهد. بی‌شک غیبت حضرت ولیّ‌عصر(عج) نیز از این قاعده بیرون نیست، اما با این حال می‌توان با اندیشه محدود انسانی، تا اندازه‌ای راز غیبت را دریافت.

خداوند امام زمان(عج) را آخرین حجت معصوم برای تحقق آرمانی بزرگ ـ یعنی عدل فراگیر و به اهتزاز درآوردن پرچم توحید در سراسر جهان ـ در نظر گرفته است. بی‌گمان تحقق این مهم، نیازمند آمادگی روحی و شکوفایی عقل و دانش بشری است تا مردم، استعداد پذیرش آن رهبر الهی را بیابند. اگر آن حضرت پیش از فراهم شدن مقدمات و بستر مناسب ظهور کند، چونان دیگر حجت‌های الهی، پیش از انجام وظیفه خود دیده از جهان برخواهد بست.

در روایات نیز به این حکمت اشاره است؛ چنان‌که امام‌باقر ؑ می‌فرماید: برای حضرت قائم غیبتی است قبل از ظهور. راوی علت آن را جویا شد. امام ؑ فرمود: برای جلوگیری از کشته شدن.[4]

افزون بر این، در برخی از روایات، مسئله آزمون الهی نیز مطرح شده است؛ بدین معنا که مردم در عصر غیبت آزموده می‌شوند تا مراتب استواری آنان در ایمان و اعتقاد سنجیده شود.[5]

---

۱. اعراف (۷): ۱۴۲.

۲. نساء(۴): ۱۵۸.

۳. صافات (۳۷): ۱۴۰.

۴. شیخ صدوق، *کمال الدین*، باب ۱۴، ح ۸ و ۹.

۵. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۱۰۲.

www.plus1.blogfa.com

طول عمر حضرت مهدی(عج)

از آنجاکه حضرت مهدی(عج) در سال ۲۵۵ هجری دیده به جهان گشوده است از عمر شریف ایشان بیش از یازده قرن می‌گذرد. اصولاً عمر طولانی با توجه به قدرت گسترده و نامتناهی خداوند، امر پیچیده‌ای نیست؛ یعنی خدایی که وجود و بقای همه مخلوقات به اراده اوست، می‌تواند عمر حجت خود را بسیار طولانی گرداند، چنان‌که در امت‌های پیشین نیز عمر برخی را طولانی نموده است. برای نمونه قرآن رسالت حضرت نوح را نهصد و پنجاه سال می‌داند[1] و درباره حضرت یونس نیز می‌فرماید:

فَلَوْ لاٰ أَنَّهُ كٰانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛[2] و اگر او از زمره تسبیح‌کنندگان نبود؛ قطعاً تا روزی که برانگیخته می‌شوند، در شکم آن [ماهی] می‌ماند.

بر اساس این آیه، عمر و حیات انسان تا روز قیامت، امری ممکن است. از سوی دیگر، دانشمندان معتقدند که اگر انسان از برخی عوامل مانند سوءتغذیه، اضطراب‌های روحی و روانی و جز اینها دوری کند، عمری بسیار طولانی‌تر از عمر معمول خواهد داشت.

بنابراین باتوجه به آنچه بیان شد، عمر طولانی حضرت مهدی(عج) از نظر قرآن و علم کاملاً پذیرفتنی است.

هنگام ظهور حضرت مهدی(عج)

این امر از رازهایی است که مانند زمان برپایی روز رستاخیز، فقط خدا به آن عالم است و بس. بنابراین نمی‌توان ادعای افرادی که می‌گویند وقت ظهور حضرت را می‌دانند پذیرفت. البته در روایات، نشانه‌هایی کلی برای ظهور حضرت بیان شده که به دو دستهٔ نشانه‌های حتمی و غیرحتمی تقسیم می‌شوند.

---

۱. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» (عنکبوت (۲۹): ۱۴.)

۲. صافات(۳۷): ۱۴۳ و ۱۴۴.

معنای انتظار

اکنون جای طرح این پرسش است که وظیفه مسلمانان در دوران غیبت چیست؟

بر اساس روایاتی که از حضرت مهدی(عج) نقل شده است در زمان غیبت، مردم برای امور دینی و دنیایی خود باید به مجتهدان آگاه و عادل مراجعه کنند و دستورهای آنان را که چیزی جز عمل به قرآن و سنت پیامبر و امامان معصوم نیست سرلوحه کار خویش قرار دهند. همچنین وظیفه دارند در انتظار ظهور حضرت باشند و از خدا بخواهند فرج ایشان را نزدیک گرداند.

اما معنای انتظار چیست؟ انتظار در لغت به معنای «چشم به راه بودن» و در اصطلاح چشم به ظهور حضرت مهدی داشتن است. در انتظار نوعی عمل و کوشش وجود دارد: شخص منتظر در عین حال که چشم به راه است، می‌کوشد تا زمینه و محیط را به گونه‌ای مناسب برای فرد مورد انتظار فراهم آورد. حضرت یعقوب با آنکه در انتظار فرزندش حضرت یوسف بود، به فرزندان خود نیز فرمود:

يٰا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لاٰ تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللهِ؛[1] ای پسران من، بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید.

از پیامبر ﷺ نیز روایت شده است:

افضل اعمال امتی انتظار الفرج من الله عزوجلّ؛[2] برترین اعمال امت من، انتظار فرج از ناحیه خداست.

در این روایت، انتظار از سنخ عمل شمرده شده، نه خمودگی و انفعال. از این رو در پاسخ این پرسش که در عصر غیبت وظیفه مسلمانان چیست، باید گفت: آنان باید با خودسازی و دگرسازی و بنای جامعه‌ای نمونه، یعنی با عمل به آموزه‌های دینی و تبلیغ عملی و گفتاری، زمینه ظهور حضرت ولی‌عصر(عج) را فراهم نمایند؛ زیرا سنت الهی بر این تعلق نگرفته است که سرنوشت آدمیان از طریق اعجاز ـ و به طور دفعی ـ تغییر کند، بلکه تا اندیشه و روان و

---

۱. یوسف(۱۲): ۸۷.

۲. حسن‌بن شعبه حرانی، *تحف العقول*، ص ۳۷.

www.plus1.blogfa.com

فطرت آنها آماده نگردد، سرنوشت آنان تغییر نخواهد یافت. در قرآن می‌خوانیم:

> إِنَّ اللهَ لاٰ يُغَيِّرُ مٰا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ؛[۱] در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.

برای خوسازی بی‌شک باید پرهیزکار بود و اخلاق نکو داشت. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

> هر کس خوشحال است که از اصحاب امام قائم باشد، باید منتظر باشد و در حالی که منتظر است، به ورع و اخلاق نیکو متصف شود.[۲]

سیمای جامعهٔ انسانی در عصر جایگزین

در عصر ظهور، ظلم و فساد رخت برمی‌بندد و عدل و قسط جای آن را در همه ارکان و ابعاد جامعه می‌گیرد که به برخی از مصادیق آن اشاره می‌کنیم:[۳]

۱. تکامل و اعتلای عقلانیت؛[۴]
۲. بسط و کمال علم و معرفت و حکمت؛[۵]
۳. تحقق وحدت و صمیمیت؛[۶]
۴. توسعه دیانت و معنویت؛[۷]
۵. تکامل اخلاق؛[۸]
۶. زوال تبعیض و گسترش رفاه عمومی؛[۹]

---

۱. رعد(۱۳): ۱۱.
۲. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۱۴۰.
۳. علی اکبر رشاد، *فرجام قدسی تاریخ*، ص ۳۲.
۴. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۲۵.
۵. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۳۳۷ و ۳۵۲.
۶. همان، ص ۳۷۲.
۷. همان، ص ۱۹۲.
۸. همان.
۹. همان، ص ۳۳۹.

۷. تحقق آزادی؛[۱]
۸. گسترش صلح جهانی؛[۲]
۹. تحقق عدالت فراگیر جهانی؛[۳]
۱۰. وفور نعمت و باروری و بازدهی منابع؛[۴]
۱۱. گسترش امنیت؛[۵]
۱۲. ارتقای سطح معیشت و ریشه‌کن شدن فقر؛[۶]
۱۳. توسعه آبادانی؛[۷]
۱۴. ارتقای صنعت و فن‌آوری؛[۸]
۱۵. صیانت و سلامت محیط‌زیست؛[۹]
۱۶. تحقق رضایتمندی مردم؛[۱۰]
۱۷. افول دولت‌های باطل.[۱۱]

---

۱. همان، ج ۵۱، ص ۷۵.
۲. همان، ص ۷۸.
۳. همان، ص ۶۸.
۴. همان، ج ۵۲، ص ۱۹۲.
۵. همان، ص ۳۳۵.
۶. همان، ص ۳۳۹.
۷. همان، ص ۱۹۲.
۸. همان، ص ۳۳۶.
۹. همان، ج ۵۱، ص ۸۱.
۱۰. همان، ص ۷۴.
۱۱. همان، ص ۶۲.

www.plus1.blogfa.com

برای پژوهش

۱. چرا شیوه حاکمیت پس از رحلت پیامبر اسلام باید تنصیصی باشد، نه انتخابی؟
۲. جایگاه امام معصوم پس از رحلت پیامبر چیست؟
۳. خلافت خلیفه دوم و سوم انتخابی بود، یا انتصابی؟ دراین‌باره تحقیق کنید.
۴. درباره شورای شش نفره که خلیفه دوم آن را برای تعیین خلیفه سوم تشکیل داد، بررسی کنید.
۵. اعتقاد به منجی بشری در مذاهب دیگر نیز وجود دارد. دیدگاه آنها را با دیدگاه اسلامی مقایسه کنید.
۶. امامت امامان معصوم چگونه با خاتمیت سازگاری دارد؟ نسبت امام با پیامبر گرامی اسلام ﷺ چگونه است؟
۷. آیا امامت، مسئله‌ای تاریخی است که دوران آن سپری شده باشد، یا اینکه مسئله همه دوران‌هاست؟ دراین‌باره تحقیق نمایید.
۸. معانی مختلف انتظار را بررسی کنید و بگویید کدام‌یک با آموزه‌های قرآن سازگاری دارد؟

منابعی برای مطالعه بیشتر

۱. ابراهیم امینی، *بررسی مسائل کلی امامت*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۷۴.
۲. امام خمینی، *امامت و انسان کامل از دیدگاه امام‌خمینی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام‌خمینی، ۱۳۸۱.

۳. جعفر سبحانی، *پیشوایی از نظر اسلام*، قم، مکتب اسلام، ۱۳۷۴.
۴. ــــــــــ، *منشور عقاید امامیه*، قم، مؤسسه امام‌صادق ؑ، ۱۳۸۵.
۵. ــــــــــ، *الهیات و معارف اسلامی*، قم، مؤسسه امام‌صادق ؑ، ۱۳۸۴.
۶. سیدعبدالحسین شرف‌الدین موسوی، *المراجعات* (رهبری امام‌علی در قرآن و سنت). ترجمه محمدجعفر امامی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۷. سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، *امام‌شناسی*، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ ق؛ تهران، حکمت، ۱۴۱۱ ق.
۸. لطف‌الله صافی گلپایگانی، *امامت و مهدویت*، قم، مؤسسه انتشارات حضرت معصومه، ۱۳۸۰.
۹. محمدتقی مصباح یزدی، *آموزش عقاید*، ج ۲، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۰. ــــــــــ، *راهنماشناسی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۱۱. محمد حکیمی، *عصر زندگی و چگونگی آینده انسان و اسلام* (پژوهشی در انقلاب جهانی مهدی (عج)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۱۲. مرتضی مطهری، *مجموعه آثار* (امامت و رهبری)، ج ۴، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.
۱۳. ــــــــــ، *مجموعه آثار* (سیری در نهج‌البلاغه)، ج ۱۷، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.
۱۴. ناصر مکارم شیرازی، *حکومت جهانی مهدی*، قم، نسل جوان، ۱۳۸۰.

www.plus1.blogfa.com

بخش پنجم

مرجعیت و ولایت در عصر غیبت

الف) ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت
ب) ولی فقیه
ج) مبنای مشروعیت ولایت‌فقیه

الف) ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت

مقدمه

زندگی اجتماعی لازمه رشد و تکامل حیات عقلی انسان است و رشد و تکامل عقلی انسان نیز در گرو زندگی اجتماعی اوست. انسان را به خاطر دارا بودن عقل گرامی داشته‌اند چرا که با به‌کارگیری آن می‌تواند به معرفت‌های نظری و عملی بیشماری دست‌یابد. حال تصور کنید که انسان بدون زندگی اجتماعی چگونه می‌توانست همه استعدادهای عقل خویش را به فعلیت برساند؟ اگر آدمی ناگزیر بود به‌تنهایی همهٔ معارف بشری را از نو ابداع کند، تا چه حد می‌توانست پیشرفت نماید؟ اگر در علوم روزگار خویش سهیم نبودیم و حکمتِ فراهم‌آمده از نیاکانمان را به ارث نمی‌بردیم، در آن صورت، معرفتی که ما به‌تنهایی قادر به کسب آن بودیم، بسیار اندک بود. بنابراین می‌باید هر انسانی در جامعه تعلیم ببیند و علوم گذشتگان را بکاود و سپس آنچه فرا گرفته، به دیگران نیز تعلیم دهد و در صورت امکان، آن را اندکی نیز تکامل بخشد. از این رو انسان عاقل، موجودی اجتماعی است. وجود حکومت نیز در زندگی اجتماعی انسان، یک نیاز و ضرورت فطری و طبیعی و عقلی به‌شمار می‌آید. در اهمیت آن همین بس که هیچ جامعهٔ پیشرفته و منظمی را نمی‌توان یافت که دارای حکومت نباشد. حکومت از ارکان یک جامعه است و حتی قبایل بدوی تحت هدایت بزرگ قبیله سرپرستی می‌شدند و آنها نیز به نوعی دارای حکومت بودند.

طبعاً دین اسلام که دین خاتم است و برای تمام نیازهای اساسی انسان دستور و برنامه دارد، برای تشکیل حکومت نیز دارای برنامه است. اسلام دلایلی لزوم و ضرورت تشکیل

www.plus1.blogfa.com

حکومت دارد، که به‌اختصار به آنها می‌پردازیم:

۱. پیامبر اسلام ـ که الگوی همه مسلمانان است ـ با ورود به مدینه بی‌درنگ حکومت اسلامی تشکیل داد و برای حفظ کشور اسلامی سپاهی را بنیان نهاد، فرمان جنگ و صلح صادر کرد، با برخی از گروه‌ها معاهده بست، برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی تنظیم و قوانین قضایی اسلام را اجرا نمود و برای مناطق دیگر حاکمانی تعیین کرد.

۲. تشکیل حکومت در متن دستورات و تعالیم اسلامی است که در ادامه به برخی از این تعالیم اشاره می‌کنیم:

یک. وحدت مسلمانان بدون حکومت امکان‌پذیر نیست: اسلام دین وحدت است. خداوند از مسلمانان می‌خواهد از قرآن پیروی کنند و به ریسمان الهی چنگ زنند و پراکنده نشوند. برای اینکه همه مردم از قرآن پیروی کنند، بی‌شک باید حکومتی تشکیل شود که احکام قرآن در تمام نظام آن جریان یابد؛ چراکه قرآن تنها محدود به جنبه‌های فردی نیست و برای تمام ابعاد زندگی اجتماعی برنامه دارد. از این رو بدون حکومت که عامل وحدت‌بخش است، هر گروهی به راهی می‌رود و درنتیجه مسلمانان پراکنده می‌گردند که این مورد نهی قرآن است.

دو. اجرای قوانین اسلام مستلزم تشکیل حکومت است: قوانین اسلام برای ابعاد و نظام‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و... وضع شده است؛ قوانینی که بی‌گمان عمل به آنها بدون تشکیل حکومت، امکان‌پذیر نیست. مثلاً اسلام از مسلمانان می‌خواهد در جامعه، عدالت را در ابعاد مختلف سرلوحه کار خود قرار دهند و با ظلم مبارزه کنند و احکام قضایی اسلام را اجرا نمایند و در حد توان به آمادگی نیروهای مسلح بپردازند.

بدیهی است ضرورت اجرای احکام و قوانین اسلامی، محدود به زمان پیامبر و امامان معصوم نیست، بلکه این ضرورت تا ابد باقی است. بنابراین حکمت‌های تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت حضرت ولی‌عصر (عج) نیز ساری است و از همین رو باید حکومت را بنیان نهاد. بی‌شک عدم اجرای احکام اسلامی با خاتمیت دین اسلام ناسازگار است.

معنای ولایت‌فقیه

ولایت‌فقیه مرکب از دو واژه ولایت و فقیه است که برای روشنی آن باید این دو واژه را

توضیح داد:

«ولایت» در زبان فارسی به معنای حکومت کردن، تصرف کردن و دست یافتن است. اما در زبان عربی واژه‌ای است که از کلمه «ولی» برگرفته شده و به معنای آمدن چیزی است دربی چیز دیگر، بی‌آنکه فاصله‌ای میان آن دو باشد. لازمه چنین ترتیبی، نزدیکی آن دو به یکدیگر است. از همین‌رو، این واژه با شکل‌های مختلف به معانی دوستی، نصرت و یاری، متابعت، پیروی، سرپرستی، تصرف در امور و رهبری به کار رفته که وجه مشترک همه آنها همان قرب و پیوند معنوی است.[1]

اما ولایت در اصطلاح و در بحث ولایت‌فقیه به معنای سرپرستی و حاکمیت است. این واژه در قرآن و روایات نیز به معنای سرپرستی آمده است:

> فَاللهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتىٰ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛[2] خداست که دوست راستین است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و هموست که بر هر چیزی تواناست.

> إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ؛[3] ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۳. امام علی علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید:

> و الله ما کانت لی فی الخلافة رغبة و لا فی الولایة اربة؛[4] به خدا! که مرا نه به خلافت رغبتی نبود و نه به حکومت حاجتی!

بنابراین ولایت در باب ولایت‌فقیه به معنای سرپرستی و حاکمیت است.

اما «فقیه» در لغت به معنای عالم و متخصص در فقه است و یا به تعبیر دیگر کسی که آگاه

---

۱. محمد معین، *فرهنگ فارسی*؛ علی‌اکبر دهخدا، *لغت‌نامه*؛ ابن‌فارس، *معجم مقاییس اللغه*.

۲. شوری(۴۲): ۹.

۳. مائده(۵): ۵۵.

۴. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۰۵.

به احکام حلال و حرام دین اسلام است.[۱]

فقیه در بحث ولایت‌فقیه نیز به معنای مجتهد جامع‌الشرایطی است که آگاه به قوانین اسلام، عادل، باتقوا و کاردان، مدیر و توانا در امر رهبری جامعه اسلامی است.

از این رو، ولایت‌فقیه به معنای حاکمیت و زمامداری مجتهد جامع‌الشرایطی است که در زمان غیبت در عمل به قوانین اسلامی، ادامه‌دهنده راه امامان معصوم ﷺ باشد.

پیشینه تاریخی ولایت‌فقیه

ولایت‌فقیه در عصر غیبت مسئله نوظهوری نیست که اخیراً فقها مطرح کرده باشند، بلکه از یک سو در احادیث پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ ریشه دارد؛ بدین بیان که در این احادیث، از فقها و مجتهدان به عنوان نواب عام امام معصوم یاد شده است. از سوی دیگر، پس از غیبت حضرت ولی‌عصر(عج) نیز فقیهان و مجتهدان بزرگی چون شیخ طوسی، ابن‌ادریس (۵۴۳ـ۵۹۸)، علامه حلی(۷۲۶ ـ ۶۴۸)، محقق کرکی (م ۹۴۰)، ملااحمد نراقی(۱۲۴۵ ـ ۱۱۸۵)، شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱ ـ ۱۲۱۴) و صاحب جواهر(۱۲۶۶ ـ ۱۱۹۳) به این موضوع تصریح کرده‌اند. در ادامه به‌اختصار به پاره‌ای از این تعابیر اشاره می‌کنیم:

۱. امام‌خمینی در روزگار ما عملاً نظریه ولایت‌فقیه را جامهٔ عمل پوشاند و حکومتی بر اساس ولایت‌فقیه بنیان نهاد. ایشان در تعبیری می‌فرماید:

> موضوع ولایت‌فقیه، چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است... در هر حال، این مسئله تازگی ندارد و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم و شعب حکومت را ذکر کرده و در دسترس آقایان گذاشتیم تا مسئله روشن‌تر گردد، ... والا مطلب همان است که بسیاری از فقیهان فهمیده‌اند.[۲]

همچنین ایشان در باب ویژگی‌های ولی‌فقیه و اختیارات او معتقد است ولایت‌فقیه، ولایت کسی است که عادل و عالم به قوانین اسلام است و همان اختیاراتی را دارد که پیامبر و امامان

---

۱. محمدمعین، *فرهنگ فارسی*؛ ابن‌فارس، *معجم مقاییس اللغه*.

۲. امام‌خمینی، *ولایت‌فقیه*، ص ۱۱۳.

www.plus1.blogfa.com

معصوم در اداره حکومت داشتند؛ یعنی فقیه هنگامی که حکومتی تشکیل داد و خواست حدود اسلامی را اجرا کند و مثلاً خمس و زکات بگیرد، کیفیت و کمیت آن با آنچه معصومین ﷺ می‌کردند، تفاوتی ندارد. البته نباید پنداشت که مقام فقها و پیامبر و امامان معصوم یکی است، بلکه حکومت وظیفه‌ای است یکسان بر دوش آنها. همچنین ولایت در صورت عدم‌امکان، از عهدهٔ فقیه ساقط نمی‌شود و هر آنچه می‌تواند، باید این مسئولیت را انجام دهد. البته حکومت فقیه در محدوده قانون اسلام است و نباید از آن سرپیچی کرد؛ زیرا حکومت اسلام، حکومت قانون الهی است.[۱]

۲. شیخ مفید(۴۱۳ ـ ۳۱۳ ق) از فقهای بزرگ قرن چهارم و پنجم دراین‌باره می‌گوید:

> اما مسئله اجرای حدود، مربوط به سلطان و حاکم اسلامی است که از سوی خدا نصب می‌شود و آنان، همان امامان هدایت از آل‌محمد ﷺ هستند و کسانی که امامان، آنها را به‌عنوان امیر یا حاکم نصب می‌کنند و امامان، اجرا و اقامه حدود را به فرض امکان، به فقهای شیعه پیرو خود واگذار کرده‌اند.[۲]

> اگر برای ولایت در آنچه ذکر کردم، سلطان عادل وجود نداشت، باید فقهای عادل، اهل حق، صاحب‌نظر، خردمند و بافضیلت، ولایت آنچه راکه به عهده سلطان عادل است، بر عهده بگیرند.[۳]

از کلام اول شیخ مفید به‌خوبی برمی‌آید که اجرای حدود به‌ترتیب، حق امامان معصوم ﷺ و سپس کسانی است که از طرف آنان منصوب خاص‌اند و پس از آن در صورت امکانِ تشکیل حکومت، حق فقهای شیعه است.

نیز روشن است که منظور شیخ مفید از سلطان عادل، کسی جز امام معصوم ﷺ نیست. اگر ولایت امام معصوم وجود نداشت ـ همان‌گونه که در عصر غیبت چنین است ـ این ولایت به

---

۱. بنگرید به: همان، ص ۴۲ ـ ۳۴.

۲. شیخ مفید، *المقنعه*، ص ۸۱۰.

۳. همان، ص ۶۷۵.

www.plus1.blogfa.com

فقهای عادل و بافضیلت می‌رسد. بنابراین به نظر شیخ مفید، سرپرستی جامعه اسلامی و اجرای احکام الهی در عصر غیبت، بر عهده فقهای باصلاحیت است.

۳. ملااحمد نراقی(۱۲۴۵ ـ ۱۱۸۵) از فقیهان قرن سیزدهم در این باره می‌گوید:

> برآنچه پیامبر و امام ـ که سلاطین مردمان و دژهای مستحکم و استوار اسلام‌اند ـ ولایت دارند، فقیه نیز ولایت دارد، مگر مواردی که به اجماع و نص و... از حوزه ولایت فقیه خارج شوند.[۱]

۴. شیخ محمدحسن نجفی (۱۲۶۶ ـ ۱۱۹۳) معروف به صاحب جواهر نیز در این باره چنین می‌نویسد:

> از عمل و فتوای اصحاب در ابواب فقه، عمومیت ولایت‌فقیه استفاده می‌شود، بلکه شاید از نظر آنان این مطلب از مسلمات یا ضروریات و بدیهیات باشد.[۲]

> نظر من این است که خداوند اطاعت از فقیه را به‌عنوان اولی‌الامر بر ما واجب کرده است و دلیل آن اطلاق ادله حکومت فقیه به‌ویژه روایت نصب از صاحب‌الامر(عج) می‌باشد.[۳]

> ... در هر حال، برپا داشتن حدود و اجرای آن در روزگار غیبت واجب است؛ زیرا نیابت از امام معصومؑ در بسیاری از موارد برای فقیه جامع‌الشرایط ثابت می‌باشد. فقیه در امور اجتماعی، همان جایگاهی را دارد که امام معصوم دارد. از این جهت، فرقی بین امامؑ و فقیه نیست... اگر فقیهان از امام معصومؑ نیابت عامه نداشته باشند، تمام امور مربوط به شیعه تعطیل می‌ماند. از این رو، کسی که سخنان وسوسه‌انگیز درباره ولایت عامه فقیه می‌گوید، گویا طعم فقه را نچشیده و معنی و رمز سخنان معصومان را نفهمیده است... خلاصه، مسئله ولایت عامه فقیه به قدری روشن است که نیازی به دلیل ندارد.[۴]

از مجموع این بیانات بر می‌آید که مسئله ولایت و زمامداری فقیه جامع‌الشرایط در عصر

---

۱. ملااحمد نراقی، *عوائد الایام*، ص ۱۸۷.
۲. محمدحسن نجفی، *جواهر الکلام*، ج ۱۶، ص ۱۷۸.
۳. همان، ج ۱۵، ص ۴۲۲.
۴. همان، ج ۲۱، ص ۳۷۹.

غیبت، پیشینه‌ای بس دراز دارد.

اهداف و وظایف حکومت ولی‌فقیه

در اسلام هدف حکومت، عمل به دستورهای الهی است که برای سعادت مادی و معنوی انسان‌ها وضع شده است. حاکمان اسلامی، حکومت را نه برای برخورداری از مواهب مادی، بلکه وسیله‌ای می‌دانند برای احقاق حق و ابطال باطل و بی‌شک حکومت وظیفه و امانت خطیری است که خداوند برعهده آنان نهاده است. بنابراین حکومت فی‌نفسه نزد آنان ارزشی ندارد؛ چنان‌که ابن‌عباس (پسر عموی پیامبر) از امام علیؑ نقل می‌کند:

> در سرزمین «ذی‌قار» نزد امیرالمومنینؑ رفتم و او کفش‌های خود را پینه می‌زد. پرسید: بهای این کفش چقدر است؟ گفتم: بهایی ندارد. فرمود: به خدا این را از حکومت شما دوست‌تر دارم! مگر آنکه حقی را برپا سازم، یا باطلی را براندازم.[۱]

همچنین علیؑ در نامه‌ای به اشعث‌بن قیس، فرماندار آذربایجان، چنین می‌نویسد:

> فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نبوده، بلکه امانتی بر گردن تو است.[۲]

امیرالمؤمنین هدف و وظیفه حکومت اسلامی را در این عبارات کوتاه بازگفته است. البته برپایی حق، ابعاد مختلفی دارد که عمل به تعالیم اسلامی و اجرای عدالت و مساوات و برادری در جامعه، از مصادیق آن است. از این رو، اهداف حکومت ولی‌فقیه که ادامه‌دهنده رسالت پیامبرﷺ و امامان معصومؑ است، نیز همان اهداف و وظایف حکومت آنان به‌شمار می‌رود. برخی از اهداف حکومت ولی‌فقیه عبارتند از:

۱. با عمل به تعالیم اسلام و ساختن جامعه‌ای نمونه، زمینه تشکیل حکومت جهانی حضرت ولی‌عصر(عج) را فراهم آورد؛ چراکه اسلام دین جهانی است.[۳]

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۳۳.
۲. همان، نامه ۵.
۳. اعراف (۷): ۱۵۸.

۲. عدالت را در تمام ارکان حکومت و جامعه برپا سازد؛ زیرا اسلام به قدری به عدالت ارج نهاده که مأموریت پیامبر را اجرای آن می‌داند.[1]

۳. برادری و برابری را در جامعه محقق سازد؛ از آن رو که در آموزه‌های ما، مؤمن برادر مؤمن است[2] و مسلمان باید رنج و شادی دیگران را رنج و شادی خود بداند. همچنین ولی‌فقیه می‌باید در برابر قانون، مساوات را حکمفرما سازد.[3]

امام‌صادقعليه‌السلام در روایتی می‌فرماید:

> مسلمان برادر مسلمان است. حق مسلمان بر گردن برادر مسلمان خود این است که خود را سیر نکند، درحالی‌که او گرسنه است و از آب سیراب نشود، درحالی‌که برادر وی تشنه است؛ لباس نپوشد، درحالی‌که برادر دینی او برهنه است. راستی چقدر حق مسلمان برگردن برادر دینی بزرگ است![4]

۴. سطح معنویات و فضایل اخلاقی جامعه را اعتلا بخشید؛[5] یکی دیگر از اهداف حکومت ولی‌فقیه آن است که از یک سو خود متصف به فضایل اخلاقی گردد و از سوی دیگر این فضایل را در جامعه نیز ترویج نماید.[6]

۵. ارتقای سطح زندگی مادی و عمران و آبادی جامعه اسلامی؛[7] امیرالمؤمنین علیعليه‌السلام در عهدنامه مالک‌اشتر در باب آبادانی چنین می‌فرماید:

> تو باید در ایجاد عمران و آبادی، بیش از اخذ مالیات کوشش نمایی.[8]

---

۱. شوری(۴۲): ۱۵.
۲. حجرات (۴۹): ۱۰.
۳. محمدبن حسن حر عاملی، *وسایل الشیعه*، ج ۱۹، ص ۵۵؛ شیخ صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، ج ۴، ص ۲۷۲.
۴. شیخ عباس قمی، *سفینة البحار*، ج ۱.
۵. «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق.» (شیخ عباس قمی، *سفینة البحار*، ج ۱، ص ۴۱۰.)
۶. *نهج‌البلاغه*، حکمت ۷۳.
۷. هود (۱۱): ۶۱.
۸. *نهج‌البلاغه*، نامه ۵۳.

www.plus1.blogfa.com

۶. رواج تعلیم و تربیت و فرهنگ اسلامی در جامعه؛[1] امام علیعليه‌السلام درباره مسئولیت حاکم اسلامی در امر تعلیم و تربیت می‌فرماید:

> این وظیفه امام است که حدود اسلام و ایمان را به مردم تعلیم دهد.[2]

ب) ولی‌فقیه

اداره و تدبیر جوامع انسانی به دو عامل مهم نیاز دارد که از هم جدایی ناپذیرند: یکی قوانین و مقررات و دیگری حکومت برای اجرای آنها. پیامبر اسلامصلى‌الله‌عليه‌وآله در احادیث معتبر و متواتر، قرآن و عترت خود را لازم و ملزوم هم دانسته است؛ آن‌سان‌که جدایی آنها موجب هلاکت و گمراهی مسلمانان می‌شود. یک وجه این گفته آن است که قرآن، مبنای قوانین و احکام الهی برای هدایت جامعه است و عترت نیز تبیین‌گر و عامل اجرایی این مجموعه احکام و مقررات. اصولاً قوانین و نظامات اجتماعی، نیازمند مجری است.

امام‌رضاعليه‌السلام در روایتی[3] در پاسخ به این سؤال که چرا خدای حکیم، اولی‌الامر قرار داده و مردم را به اطاعت آنان امر کرده است، از زوایای گوناگون به دلایل وجود حاکم در جامعه اسلامی اشاره نموده که به‌اختصار برخی از آنها را باز می‌گوییم:

۱. حاکم و مجری عهده‌دار اجرای قوانین الهی است. خداوند برای نگاهداری مردم در محدوده قوانین و جلوگیری از تجاوز به حقوق دیگران باید شخص امینی را بر مردم بگمارد تا عهده‌دار اجرای قوانین باشد.

۲. تداوم زندگی اجتماعی نیازمند حاکم و مجری است. حضرت می‌فرماید: ما هیچ ملت و جمعیتی را نمی‌یابیم که بدون سرپرست و زمامدار بتواند به زندگی اجتماعی خود ادامه دهد.

۳. حیات و موجودیت ملت، به حاکم و مجری بستگی دارد تا در پرتو رهبری او مردم بتوانند با دشمنان بجنگند؛ اموال عمومی را عادلانه تقسیم کنند؛ عبادات اجتماعی چون

---

۱. همان، نامه ۶۷.
۲. *غرر الحکم و دررالکلم*، ص ۲۱۵.
۳. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶، ص ۶۰.

نمازجمعه و جماعت را برپا دارند و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه نمایند.

۴. اگر خداوند اولی‌الامر را در جامعه تعیین نکند، دین از بین می‌رود و سنت‌ها و احکام الهی تغییر می‌کند و بدعت‌گذاران زیاد می‌شوند و دین به گونه‌ای دیگر برای مردم جلوه می‌کند.

بنابراین در هر جامعه‌ای علاوه بر قانون مجری قانون نیز لازم است، در عصر پیامبرﷺ و امامان معصومؑ مجری قوانین الهی خود آنان بودند، ولی در زمان غیبت، وظیفه اجرای احکام الهی بر عهده ولی‌فقیه است.

ویژگی‌های ولی‌فقیه

ولی‌فقیه کسی است که در عصر غیبت، زمامداری جامعه اسلامی را بر عهده گرفته است. بی‌شک کسی که مسئولیتی را می‌پذیرد، باید از ویژگی‌های متناسب با آن مسئولیت نیز برخوردار باشد. از آنجا که رهبری جامعه اسلامی اهمیت بسیاری دارد، اسلام ویژگی‌هایی را برای حاکم اسلامی لازم شمرده و بر امت واجب کرده است که به هنگام انتخاب حاکم، آنها را مطمح‌نظر قرار دهند:

۱. آگاهی از قانون اسلام

از آنجا که حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی است، طبعاً حاکم اسلامی که اجراکننده این قانون است، باید به آن آگاهی داشته باشد. البته آگاهی از قانون برای همه متصدیان و مجریان حکومت اسلامی لازم است، ولی این آگاهی مراتبی دارد. بی‌گمان کسی که در رأس حکومت است، می‌باید از قوانین الهی آگاهی بیشتری داشته باشد. امام‌خمینی(ره) دراین‌باره می‌فرماید:

> چون حکومت اسلام، حکومت قانون است، برای زمامدار علم به قوانین لازم می‌باشد؛ چنان‌که در روایت آمده است. نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همه افراد ـ هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند ـ چنین علمی ضرورت دارد، منتها حاکم [به دلیل بزرگی مسئولیت] باید افضلیت علمی داشته باشد.[1]

۱. امام‌خمینی، *ولایت فقیه*، ص ۳۷.

www.plus1.blogfa.com

البته لازم نیست فقیه یا حاکم اسلامی خود شخصاً تمام امور اجرایی را بر عهده گیرد بلکه می‌تواند این مسئولیت را به شخص دیگری مانند رئیس‌جمهور واگذار کند. امیرالمؤمنین در خطبه‌ای می‌فرماید:

> ای مردم! سزاوارترین مردم به امر حکومت، کسی است که از همه تواناتر و آگاه‌تر به اوامر الهی باشد.[1]

۲. ایمان و اسلام

حاکم اسلامی باید به تعالیم قرآن و سنت پیامبر ایمان داشته باشد. بی‌شک کسی که به تعالیم قرآن ایمان قلبی ندارد، هرگز نمی‌تواند آن را با تمام وجود به کار بندد. از نظر عقل نیز مسلم است هر ملتی که بخواهد بر اساس آیین و عقیده خاصی زندگی کند، حاکم آنان باید به آن آیین و عقیده، باور داشته باشد. قرآن بر این مطلب اینگونه گواهی می‌دهد:

> لَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً؛[2] و خداوند هرگز بر [زیانِ] مؤمنان، برای کافران راه [تسلّطی] قرار نداده است.

حال اگر کافران برمؤمنان ولایت و حاکمیت بیابند، در واقع راهی برای تسلط بر مؤمنان است که خدا از آن نهی کرده است.

۳. کاردانی

حاکم اسلامی باید توانایی مدیریت جامعه اسلامی را دارا باشد تا بر مشکلات داخلی و خارجی فایق آید. افزون بر آیات قرآن و روایات، عقل نیز بر این امر گواهی می‌دهد.

پیامبر اسلامﷺ بر اهمیت این ویژگی چنین اشاره می‌نمایند:

> فردی لیاقت و شایستگی امامت را دارد که دارای سه خصلت باشد: ۱. تقوایی که او را از نافرمانی خدا باز دارد؛ ۲. بردباری و حلمی که غضبش را کنترل کند؛ ۳. نیک حکومت

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۷۲.

۲. نساء(۴): ۱۴۱.

کردن بر زیردستان، به‌گونه‌ای که برای آنان همانند پدری مهربان باشد.[۱]

حسن ولایت و یا نیک حکومت کردن، عنوانی است از کاردانی و شایستگی در امر حکومت و حلم و بردباری برای کنترل غضب نیز یکی دیگر از عناصر کاردانی در امر حکومت است، زیرا اگر حاکم اسلامی خشمگین و تندخو باشد، پیوندش با مردم گسسته می‌شود و بی‌شک چنین شخصی صلاحیت لازم برای تدبیر جامعه را نخواهد داشت.

دیگر عنصر کاردانی و شایستگی، بینش سیاسی حاکم اسلامی است؛ بدین بیان که او باید از جریان‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روزگار خود آگاه باشد تا بتواند توطئه‌ها را خنثی کند. امام‌صادق(ع) در ضمن حدیثی دراین‌باره می‌فرماید:

> کسی که به اوضاع زمان خویش آگاه باشد، مورد هجوم امور ناگهانی و پیش‌بینی نشده واقع نمی‌شود.[۲]

۴. عدالت

عدالت یعنی هر چیزی را در جایگاه و موضع خود قرار دادن[۳] و حقوق همه افراد را مراعات کردن. صفت عدالت آن‌چنان اهمیت دارد که پیامبر اسلام(ص) هدف رسالت خود را اجرای آن می‌داند.[۴] قرآن و روایات و عقل گواهی می‌دهند که نباید امر رهبری جامعه را به افراد ظالم سپرد؛ چنان‌که در آیه‌ای آمده است:

> وَ لاٰ تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النّٰارُ؛[۵] و به کسانی که ستم کرده‌اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می‌رسد.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۴۰۷.
۲. همان، ص ۲۷.
۳. *نهج‌البلاغه*، حکمت ۴۳۷.
۴. «اُمِرْتُ لِاَعْدِلَ بَيْنَكُمْ.» (شوری(۴۲): ۱۵.)
۵. هود(۱۱): ۱۱۳.

www.plus1.blogfa.com

اگر هدف حکومت اسلامی اجرای عدالت است، فردی که به خود و جامعه ظلم می‌کند و از عدالت بهره‌ای ندارد، چگونه می‌تواند عدالت را در جامعه محقق سازد؟ بنابراین حاکمی که عدالت‌گر نیست، شایستگی رهبری امت اسلامی را ندارد.

امام علی(ع) در روایتی یکی از نشانه‌های عدالت را اینگونه بیان می‌فرماید:

> آنچه برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران مپسند و آنچه برای خود دوست داری، برای برادرت نیز دوست بدار که در این صورت در داوری عدالت خواهی داشت و در اجرای عدالت موفق خواهی بود و اهل آسمان تو را دوست خواهند داشت و محبت تو در دل اهل زمین جای خواهد گرفت.[۱]

۵. آراستگی به فضایل اخلاقی و آلوده نبودن به خصلت‌های ناپسند

اگر حاکم اسلامی از کمالات و فضایل اخلاقی برخوردار باشد، آنها را در جامعه نیز ترویج می‌نماید؛ همان‌گونه که پیامبر می‌فرماید: همانا من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را در جامعه به کمال رسانم.[۲]

حاکم اسلامی باید از صفات ناپسند نیز مبرا باشد. علی(ع) در روایتی می‌فرماید:

> هر که خود را امام و پیشوای مردم سازد، باید بیش از دیگران به تعلیم خود بپردازد که پیش از آنکه به گفتار تأدیب نماید، به رفتار و کردار ادب نماید.[۳]

همچنین پیامبر اسلام(ص) فردی را شایسته امامت و رهبری می‌داند که از تقوایی بازدارنده از گناه، برخوردار باشد.[۴]

ادله ولایت ولی‌فقیه

دلایل اثبات ولایت‌فقیه به دو دسته عقلی و نقلی تقسیم می‌شود. برای اثبات حکم شرعی

---

۱. حسن‌بن شعبه حرانی، *تحف العقول*، ص ۱۴؛ محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۷۷، ص ۶.
۲. شیخ عباس قمی، *سفینه البحار*، ج ۱، ص ۴۱.
۳. *نهج‌البلاغه*، حکمت ۷۳.
۴. محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۴۰۷.

www.plus1.blogfa.com

می‌توان به چهار منبع کتاب، سنت معصومان(ع)، اجماع و عقل استناد کرد. بنابراین با استناد عقل ـ همانند دیگر منابع ـ می‌توان به احکام شریعت دست یافت و آن را اثبات نمود.

دلیل عقلی

خردمندان هنگامی که بخواهند مسئولیت مهمی را به کسی واگذار کنند، چند ویژگی را در نظر می‌گیرند:

۱. آگاهی فرد به آن مسئولیت و چگونگی انجام آن؛
۲. توانایی او بر انجام چنین مسئولیتی؛
۳. امانت‌داری وی در انجام آن مسئولیت به‌گونه‌ای‌که در کارش خیانت نکند.

حال جامعهٔ اسلامی را در نظر بگیرد که می‌خواهد قوانین اسلامی، عدالت، فضایل اخلاقی و تعلیم و تربیت اسلامی را در آن جامعه حکمفرما سازد و در پی آن است که با تعیین حاکمی، این امور را محقق سازد. طبعاً عقل حکم می‌کند که چنین حاکمی باید آگاه به مسائل دینی، کاردان در امر مدیریت، عادل و برخوردار از کمالات اخلاقی باشد. بی‌گمان مصداق چنین شخصی فقیهان و مجتهدان جامع‌الشرایط هستند.

امام‌خمینی(ره) در این‌باره می‌فرماید:

> ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد؛ به این معنی که هرکس عقاید و احکام اسلام را ـ حتی اجمالاً ـ دریافته باشد چون به ولایت‌فقیه برسد و آن را به تصور درآورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.[1]

دلایل نقلی

برخی از دلایل نقلی اثبات ولایت‌فقیه از این قرار است:

۱. یکی از روایاتی که ولایت فقیه و نیابت او در امر حکومت را اثبات می‌کند، توقیع[2]

۱. امام‌خمینی، *ولایت فقیه*، ص ۳.
۲. توقیع در لغت به معنای نشان نهادن بر روی نامه است. نامه‌های معصومان(ع) به‌ویژه امام زمان ـ که یکی از نواب چهارگانه آنها را ابلاغ کرده ـ در کتاب‌های تاریخ و حدیث به توقیعات مشهور است.

شریف حضرت ولی‌عصر(عج) در پاسخ به نامه محمدبن عثمان است. ایشان می‌نویسد:

> امّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رُواة حدیثِنا فانهم حجتی علیکم و انـا حـجة الله علیهم؛[1] در رویدادها و حوادثی که پیش‌می‌آید، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم.

این روایت، کسانی را که راوی احادیث امامان و آگاه به احکام خدا هستند، نایبان امام(ع) معرفی کرده و حکم و داوری آنان را نیز حکم امام‌زمان(عج) دانسته است. اما منظور از حجت در این روایت آن است که همان‌گونه که امام‌زمان(عج) مرجع تمام کارهای مردم است، راویان یعنی فقیهان نیز از طرف ایشان حجت بر مردم‌اند تا در زمان غیبت بـه‌هنگام حـوادث و پیشامدهای روزگار ـ از جمله حوادث اجتماعی و سیاسی ـ به آنان مراجعه کنند. به بیان دیگر، آنان مرجع تمام کارهای مردم‌اند. از این رو اگر مردم با وجود حجت به فرد دیگری مراجعه کنند، خداوند آنها را مؤاخذه خواهد کرد که چرا با وجود آنان به سوی حکام جور و ظالم ـ که حجت من نیستند ـ شتافتید.

۲. امیرالمؤمنین در روایتی از پیامبر اسلام نقل می‌کند:

> قال رسول الله(ص): اللهم ارحم خلفائی (ثلاث مرات) قیل: یا رسول الله و من خلفائک؟ قال: الذیـن یأتـون مِـن بـعدی، یـروونَ حَـدیثی و سُـنَّتی فـیعلِّمونها النـاسَ مـن بـعدی؛[2] رسول‌خدا(ص) فرمود: خدایا! جانشینان مرا رحمت کن (و این سخن را سـه بـار تکرار فرمود). پرسیده شد: ای پیامبر خدا! جانشینانت چه‌کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند؛ حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند و آن را پس از من به مردم می‌آموزند.

پیامبر در این روایت از خداوند می‌خواهد رحمتش را شامل حال جانشینان او کند. حال باید پرسید پیامبر چه وظایفی داشت که باید جانشینان او نیز آنها را بر عهده گیرند تـا مشمول رحمت خدا گردند؟ مهم‌ترین وظایف پیامبر سه چیز بود:

۱. محمدبن حسن حر عاملی، *وسایل الشیعه*، ج ۱۸، باب ۱۱، ح ۹.
۲. همان، ص ۵.

تبلیغ و بیان احکام الهی؛

قضاوت و حل و فصل اختلافات مردم؛

رهبری و تصدی حکومت.

از آنجا که تعبیر خلیفه و جانشینی در معنای عام به کار رفته است، تمام این وظایف به جانشینان او سپرده شده و به تعبیری، جانشینی در تمام شئون نبوت است. برخی گفته‌اند منظور از خلفا و جانشینان، امامان معصوم(ع) هستند. در پاسخ می‌توان گفت ذیل روایت به صورت عام است و مقید به امامان معصوم نیست؛ زیرا پس از امامان نیز این علما و فقیهان‌اند که سنت پیامبر را روایت می‌کنند.

همچنین مراد از راوی در این روایت، صِرف روایت‌کننده نیست، بلکه منظور کسانی‌اند که در روایات و سنت پیامبر متفقّه هستند؛ چراکه ممکن است روایاتی به‌ناروا به پیامبر نسبت داده شود. از همین روی، روایت‌کننده باید بتواند بر اساس معیارهای علمی، حدیث صحیح را از ناصحیح بازشناسد. از سویی دیگر، آن روایات نباید با قرآن نیز در تعارض باشد، از این رو آشنایی با قرآن نیز لازمه آن تشخیص است. بنابراین مقصود از راوی در این حدیث، فقیهان و مجتهدان آگاه و تواناست.

۳. امام‌حسین(ع) در روایتی می‌فرماید:

مجاری الامور و الاحکام علی أیدی العلماء بالله، الأُمناء علی حلاله و حرامه؛[1] جریان کارها و احکام الهی به دست علمای دین است که امین حلال و حرام خداوند می‌باشند.

در این حدیث، امام‌حسین(ع) عهده‌داری امور امت و نظام اسلامی را وظیفه عالمانی می‌داند که آگاه به احکام خدا، متعهد و امین‌اند.

البته دراین‌باره آیات و روایات دیگری نیز هست که به آنها نمی‌پردازیم. به هر روی، از مجموع این روایات ـ که تأییدکننده همان دلیل عقلی است ـ برمی‌آید که در عصر غیبت وظیفه رهبری و تدبیر جامعه اسلامی به فقیهان آگاه و عادل و باتقوا سپرده شده و وظیفه

۱. حسن‌بن شعبه حرانی، *تحف العقول*، ص ۲۳۷.

www.plus1.blogfa.com

مردم است که زمینه حاکمیت آنان را فراهم آورند.

ج) مبنای مشروعیت ولایت‌فقیه

منشأ مشروعیت

یکی از مسائل اساسی در باب ولایت‌فقیه، مبنای مشروعیت آن است. مشروعیت[1] به معنای حقانیت و برحق بودن و یا دلیل مقبول و معتبر داشتن برای چیزی است.[2] هر قدرتی ازجمله ولایت فقیه برای اثبات حاکمیت خود به دلیل پذیرفتنی نیاز دارد که به آن مشروعیت می‌گویند. به بیان دیگر، هنگامی که می‌گوییم مشروعیت یک حکومت چیست، یعنی فرد یا افرادی که اداره یک جامعه را برعهده گرفته و بر جان و مال مردم مسلط شده‌اند، چه ملاک و دلیل قابل قبولی برای این تصدی دارند.

از دیدگاه اسلامی، حق حاکمیت اصالتاً از آنِ خداست و هیچ فرد یا گروهی چنین حقی ندارد، مگر آنکه خداوند به دلیلی چنین حقی را به کسی واگذار کرده باشد.

بر پایه دلایل معتبر، خداوند این حق را به پیامبر و دوازده امام معصوم(ع) (با نام و مشخصات خاص) و در زمان غیبت ـ با بیان ویژگی‌های آن ـ به ولی‌فقیه واگذار کرده است. به تعبیر دیگر، پیامبر و امامان معصوم(ع) از طرف خدا به پیامبری و امامت برگزیده شده‌اند و دلیل و ملاک این مشروعیت، همین برگزیدگی از سوی خداست.

اما اگر پرسیده شود که به چه دلیل در عصر غیبت، فقیه حق حکومت دارد؟ در پاسخ باید گفت که بر اساس عقل و احادیث معتبر در زمان غیبت، فرد شایسته برای حاکمیت، مجتهد جامع‌الشرایط است که آگاه به احکام اسلام، کاردان و متصف به فضایل اخلاقی باشد.

اما نقش مردم در این حاکمیت چیست؟ بی‌شک مردم باید به این حاکمیت جامه عمل پوشانند و آن را مستقر سازند؛ زیرا بدون پذیرش مردم، ولایت، عینیت خارجی نمی‌یابد

1. Legitimacy.

۲. *فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد*.

بنابراین نقش مردم در این نوع حاکمیت فقط در استقرار و سپس استمرار آن است، نه اصل ثبوت آن.

درواقع تحقق چنین حاکمیتی بر دو پایه استوار است: یکی دینی و مکتبی و دیگری آرای عمومی و پذیرش مردمی. حال به پرسش آغازین که حاکمیت ولی‌فقیه چه توجیه یا دلیل قابل قبولی دارد، این‌گونه باید پاسخ داد که چنین حاکمیتی اولاً مورد رضایت خداست، زیرا عقلی است و در آیات و احادیث معتبر ریشه دارد و دوم اینکه مردم بدان راضی‌اند؛ چراکه اگر رضایتی نداشتند، آن را محقق نمی‌کردند. بی‌شک این دو دلیل برای تحقق چنین حاکمیتی قابل قبول است، اما هر کدام از سویی: یکی از جهت ثبوت و دیگری از جهت تحقق و استقرار.

نقش و جایگاه مردم در نظام ولایت فقیه

از دیدگاه اسلام، خداوند انسان را آزاد آفریده است، از این رو می‌تواند در پرتو تعقل و اختیار خود حاکمیت دینی و ولایت فقیه را بپذیرد و یا از آن سر باز زند؛ چنان‌که پذیرش اصل دین نیز از سر اختیار و آگاهی است:

> وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ؛[1] و بگو: «حق از پروردگارتان [رسیده] است. پس هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند.
>
> إِنّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمّا شاكِراً وَ إِمّا كَفُوراً؛[2] ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.

از سویی دیگر، یکی از مسلمات فقه اسلامی این است که هر فردی بر مال خود تسلط دارد (= ان الناس مسلطون علی اموالهم)[3] و هیچ کس نمی‌تواند این تسلط را از آنها بگیرد. صاحب مال اختیار دارد تا هنگامی که زنده است، اموال خویش را هرگونه که خواست، به

---

۱. کهف (۱۸): ۲۹.
۲. انسان (۷۶): ۳.
۳. محمدباقر مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۲۷۲.

www.plus1.blogfa.com

مصرف برساند.[1] بنابراین هنگامی که پذیرفتیم هر فردی بر مال خود تسلط دارد و تصرف در مال دیگران بدون اجازه آنان جایز نیست، بر اساس اولویت باید پذیرفت که هر کسی بر جان خود نیز تسلط دارد؛ زیرا سلطه بر جان، بر سلطه بر مال مقدم است. این در حالی است که خداوند به هیچ‌کس اجازه نداده است این حق و سلطه بر مال و جان مردم را محدود و یا از آنها بازستاند. از دیگر سو، حکومت از هر نوعی که باشد، مستلزم نوعی سلطه بر جان و مال مردم است؛ مانند اخذ مالیات، شرکت در جنگ و یا اجرای حدود. این دو مطلب چگونه با هم جمع‌پذیر است که از یک‌سو مردم بر جان و مال خود تسلط دارند و از سوی دیگر آنان نیاز به حکومت دارند و حکومت نیز سلطه مردم بر جان و مال را محدود می‌کند و یا از آنها می‌ستاند؟ در پاسخ می‌گوییم کسانی می‌توانند بر جان و مال مردم مسلط شوند که با اجازه آنها باشد. بنابراین مردم این حق را دارند که حاکمیتی را بپذیرند؛ یعنی با اختیار خود اجازه تصرف در مال و جان خود را به دیگری واگذارند، یا آن را نپذیرند.

حال پرسش این است که آیا هر نوع حاکم و حاکمیتی را که مردم پذیرفتند، از نظر شرع نیز معتبر است؟ انتخاب حاکمیت از طرف مردم به دو صورت تصور می‌شود:

۱. مردم حاکمیت را مطابق معیارها و صفاتی برگزیده‌اند که در قرآن و احادیث پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ ذکر شده است.

از همین رو، این نوع حاکمیت از اعتبار شرعی و دینی هم برخوردار است. به تعبیری این نوع حاکمیت، مورد رضایت خداست.

۲. انتخاب حاکمیت، مطابق معیارهایی نیست که در قرآن و احادیث آمده است. در این صورت، چنین حاکمیتی تنها اعتبار مردمی دارد. و مطابق معیارهای اسلامی نیست. این مردم ـ که در زمره ظالمان و فاسقان و کافران‌اند ـ[2] برخلاف این آموزه قرآنی عمل کرده‌اند که امانات را به اهلش بسپارید؛[3] زیرا بی‌شک حکومت، امانتی الهی است.

---

۱. محمدبن حسن حر عاملی، *وسایل الشیعه*، ج ۱۳، ص ۳۸۱.
۲. «مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ.» (مائده(۵): ۴۷)؛ «مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ.» (مائده(۵): ۴۵.)؛ «مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِكَ هُمُ الكافِرُونَ.» (مائده (۵): ۴۴.)
۳. «إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَماناتِ إِلى أَهْلِها.» (نساء(۴): ۵۸)

www.plus1.blogfa.com

بنابراین آرای مردم و به تعبیری مردم‌سالاری می‌تواند اسلامی و غیراسلامی باشد و این‌گونه نیست که بگوییم مردم‌سالاری به‌طور مطلق اسلامی است.

انتصاب یا انتخاب

حال باید به این پرسش بنیادین پاسخ داد که حاکمیت ولی‌فقیه انتصابی است یا انتخابی؟ به بیانی دیگر، آیا ولی‌فقیه از طرف خدا و معصومین به این مقام منصوب شده، یا اینکه مردم او را برگزیده‌اند؟

پاسخ اینکه در حاکمیت انتصابی، نصب به دو معنا به کار می‌رود: نصب خاص و نصب عام. نصب خاص آن است که خداوند فردی را با اسم و مشخصات معین به رهبری جامعه اسلامی بگمارد؛ چنان‌که درمورد پیامبر و امامان معصوم صورت گرفت. اما نصب عام آن است که خدا و معصومین علیهم‌السلام فرد خاصی را با اسم و مشخصات به رهبری جامعه اسلامی معین نکرده‌اند، بلکه صفات و ویژگی‌هایی را بیان نموده‌اند که در هر فردی یافت شود، او صلاحیت رهبری را دارد. بدین ترتیب در عصر غیبت، ولی‌فقیه با نصب عام، حق حاکمیت می‌یابد؛ زیرا ویژگی‌های مطرح‌شده در آیات و روایات برای رهبری در او یافت می‌شود. از این رو، حکومت او مورد قبول و رضای خدا و معصومین است. مردم نیز وظیفه دارند این حق حاکمیت را که واقعاً در خارج وجود دارد، کشف و شناسایی کنند و چنین حاکمیتی را بپذیرند.

بنابراین حاکمیت ولی‌فقیه از یک سو انتصابی است؛ یعنی صفاتی را که قرآن و معصومین برای رهبری جامعه اسلامی برشمرده‌اند، در ولی‌فقیه وجود دارد و رضایت خدا در چنین حاکمیتی است. از این رو چنین رهبری، منصوب عام از جانب خداست.

اما از سویی دیگر، حاکمیت ولی‌فقیه انتخابی است؛ به این معنا که مردم باید با انتخاب و رأی خود چنین حاکمیتی را بپذیرند تا تحقق و استقرار یابد. ولی‌فقیه در اصل تشکیل حکومت به زور متوسل نمی‌شود؛ همان‌گونه که روش پیامبر و امامان معصوم نیز چنین بود.[1] درنتیجه حاکمیت ولی‌فقیه، هم انتصابی است (در اصل ثبوت) و هم انتخابی (در تحقق و استقرار آن).

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۹۲.

ولایت یا وکالت

یکی از پرسش‌های مهم در باب حاکمیت ولی‌فقیه آن است که آیا این حاکمیت از باب ولایت است یا وکالت؟

حاکمیت وکالتی آن است که حاکم مقام و سمت خود را از مردم دریافت کند. طبعاً در این حاکمیت، حاکم (یا وکیل) نایب و جانشین آنها در تأمین خواسته‌هایشان است، هرچند برخلاف شریعت باشد. به تعبیری معیار تصمیم حاکم، تشخیص مردم(یا موکلان) است. در این نوع حاکمیت، حاکم پیش از انتخاب مردم، برای حکومت مشروعیتی ندارد، از این رو مردم می‌توانند هر فردی را به‌عنوان وکیل خود انتخاب کنند. درواقع این نوع حاکمیت بر یک پایه استوار است و آن نظر و تصمیم مردم است.

اما حاکمیتی ولایتی است که حاکم اسلامی، مقام و سمت خود را دست‌کم در مقام ثبوت از خدا و معصومین دریافت نماید. در این حاکمیت، معیار تصمیم‌گیری حاکم، قوانین دینی و تشخیص خود حاکم است که آن هم بر اساس ضوابط دینی است. از دیگر سو، مردم نمی‌توانند هر فردی را نیز به عنوان حاکم برگزینند، بلکه ولی‌فقیه دارای شرایطی است که در آیات و احادیث معصومین آمده است. بنابراین امامت و رهبری جامعه اسلامی، عهدی الهی است که به هر کسی نمی‌رسد. خداوند در پاسخ حضرت ابراهیم علیه‌السلام که درباره امامت فرزندان خود پرسیده بود، می‌فرماید:

لاَ یَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛[1] پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

در این نوع حاکمیت، ولی‌فقیه به نصب عام، از جانب خدا حق دارد حکومت کند. اما مردم باید چنین حاکمیتی را بپذیرند. به تعبیری این نوع حاکمیت برخلاف حاکمیت وکالتی بر دو پایه استوار است: یکی نظر دین و مکتب و دیگر پذیرش مردمی.

نقد و بررسی

حاکمیت وکالتی، بر دیدگاهی انسان‌مدارانه استوار است؛ بدین بیان که حکومت و ولایت حق

۱. بقره(۲): ۱۲۴.

www.plus1.blogfa.com

مردم است و طبعاً تمام حقانیت آن به مردم باز می‌گردد. این نوع حاکمیت برخلاف آموزه‌های دینی است؛ زیرا حق حاکمیت و اطاعت، تنها از آنِ خدا و کسانی است که از جانب خدا اجازهٔ حاکمیت دارند. همچنین با توجه به دلایل عقلی و نقلی ولایت‌فقیه، چنین ولایتی از یک‌سو منصبی الهی است که از سوی خدا و معصومین علیهم‌السلام به ولی‌فقیه داده شده و از سوی دیگر استقرار چنین حاکمیتی بر پذیرش مردمی مبتنی است. از این رو، چنین حاکمیتی نمی‌تواند تمام حقانیت خود را از مردم بگیرد؛ درحالی‌که در حاکمیت وکالتی، حاکم که وکیل مردم است، تمام حقانیت خود را از مردم می‌گیرد. بنابراین بر اساس آموزه‌های دینی نمی‌توانیم ولایت فقیه را از باب وکالت بدانیم.

برای پژوهش

۱. ویژگی‌های رهبر اسلامی در عصر غیبت را با ویژگی‌های رهبر غیراسلامی در جوامع غربی مقایسه کنید.

۲. از این تعبیر امام‌خمینی که «میزان رأی ملت است»، تفسیرهای مختلفی شده است. آنها را مورد بررسی قرار دهید و با توجه به نظریات دیگر ایشان، تفسیر صحیح را بیان دارید.

۳. دربارهٔ تفاوت‌های دموکراسی غربی با مردم‌سالاری دینی تحقیق نمایید.

۴. وظایف و شئون حاکم اسلامی را در عصر غیبت بررسی نمایید.

۵. انواع ولایت را مورد بررسی قرار دهید.

۶. مبانی نظری حکومت دینی را بررسی کنید.

۷. از دیدگاه اسلام رأی مردم فقط در مقبولیت حاکمیت مؤثر است، یا در مشروعیت آن؟ دراین‌باره تحقیق نمایید.

۸. جایگاه و کارآمدی نظام ولایت‌فقیه با توجه به تفکیک قوا چگونه است؟ دراین‌باره بررسی کنید.

منابعی برای مطالعه بیشتر

۱. امام‌خمینی، *ولایت فقیه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.

۲. جعفر سبحانی، *مبانی حکومت اسلامی*، ترجمه داود الهامی، قم، توحید، ۱۳۷۰.

www.plus1.blogfa.com

۳. حسن ممدوحی، *حکمت حکومت فقیه* (پاسخ به شبهات درمورد حکومت دینی). قم. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸.

۴. عبدالله جوادی آملی، *ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت*. قم. اسراء، ۱۳۷۹.

۵. علی‌اکبر رشاد، *دموکراسی قدسی*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر. ۱۳۸۲.

۶. محمدتقی مصباح یزدی، *نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه*. قم. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام‌خمینی، ۱۳۸۰.

۷. محمد محمدرضایی، «مبانی کلامی و فلسفی حکومت دینی»، *قبسات*. ش ۲۰ و ۲۱. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تابستان و پاییز ۱۳۸۰.

فهرست منابع

www.plus1.blogfa.com

منابع

قرآن مجید (با استفاده از ترجمه‌های آیت‌الله مکارم شیرازی و استاد محمدمهدی فولادوند.)

نهج‌البلاغه (با استفاده از ترجمه‌های فیض الاسلام، دکتر شهیدی و محمد دشتی.)

۱. ابن‌حجر عسقلانی، شهاب‌الدین احمد، *الصواعق المحرقه*، قاهره، مکتبة القاهره، ۱۳۸۵.

۲. ابن‌حنبل، احمد، *مسند احمد*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا.

۳. ابن خلدون، *مقدمه ابن خلدون*

۴. ابن‌شعبه حرانی، حسن، *تحف العقول*، نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۸۰.

۵. احمدی میانجی، احمد، *مکاتیب الرسول*، قم، دارالحدیث، ۱۴۱۹ ق.

۶. اسمارت، نینیان، *تجربه دینی بشر*، ج ۲، ترجمه دکتر محمد محمدرضایی و دکتر ابوالفضل محمودی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۳.

۷. اقبال، محمد، *احیای فکر دینی در اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران، رسالت قلم، بی‌تا.

۸. الیاده، میرچا(ویراسته)، *فرهنگ و دین*(برگزیده مقالات دائرة المعارف دین)، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴.

۹. امینی، عبدالحسین احمد، *الغدیر*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۸۷.

۱۰. باربور، ایان، *علم و دین*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.

۱۱. بحرانی، سیدهاشم، *غایة المرام*، بیروت، موسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۲ ق.

۱۲. بخاری، محمدبن اسماعیل، *صحیح بخاری*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۰ ق

۱۳. بوازار، مارسل، *اسلام و حقوق طبیعی انسان*، ترجمه محسن مؤیدی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸.

۱۴. پترسون، مایکل و دیگران، *عقل و اعتقاد دینی*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۶.

۱۵. توفیقی، حسین، *آشنایی با ادیان بزرگ*، تهران، انتشارات سمت و موسسه فرهنگی طه و مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۰.

۱۶. حاکم نیشابوری، حافظ ابی‌عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت، دارالمعرفة، بی‌تا.

۱۷. حر عاملی، محمدبن حسن، *وسایل الشیعه*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

۱۸. خویی، ابوالقاسم، *مرزهای اعجاز*، ترجمه آیت‌الله جعفر سبحانی، قم، موسسه امام صادق ﷺ، ۱۳۸۵.

۱۹. دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، ج ۴، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.

۲۰. دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، ج ۵، ترجمه صفدر تقی‌زاده، ابوطالب صارمی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.

۲۱. دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، ج ۶، ترجمه فریدون بدره‌ای، سهیل آذری، پرویز مرزبان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.

۲۲. رامیار، محمود، *بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی*، قم، انتشارات در راه حق، ۱۳۵۲.

۲۳. رشاد، علی‌اکبر، فرجام قدسی تاریخ، در: *فصلنامه قبسات*، ش ۳۳، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پاییز ۱۳۸۳.

۲۴. زرین‌کوب، عبدالحسین، *کارنامه اسلام*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.

۲۵. ژیلسون، اتین، *مبانی فلسفه مسیحیت*، ترجمه محمد محمدرضایی و سیدمحمود موسوی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۵.

۲۶. سبحانی، جعفر، *الموجز فی اصول الفقه*، قم، موسسه الامام الصادق، ۱۳۸۴.

۲۷. سبحانی، جعفر، *پیشوایی از نظر اسلام*، قم، انتشارات مکتب اسلام، ۱۳۷۴

www.plus1.blogfa.com

۲۸. سبحانی، جعفر، *حسن و قبح عقلی*، قم، مؤسسه امام صادق ﷺ، ۱۳۸۲.
۲۹. سبحانی، جعفر، *خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل*، ترجمه رضا استادی، قم، انتشارات موسسه سیدالشهداء، ۱۳۶۹.
۳۰. سبحانی، جعفر، *کشف المراد، شرح تجرید الاعتقاد*، قم، موسسه امام صادق ﷺ، ۱۳۸۲.
۳۱. سبحانی، جعفر، *مبانی حکومت اسلامی*، ترجمه داود الهامی، قم، انتشارات توحید، ۱۳۷۰.
۳۲. سبحانی، جعفر، *منشور جاوید*، قم، موسسه امام صادق ﷺ، ۱۳۸۲.
۳۳. سبحانی، جعفر، *منشور عقاید امامیه*، قم، مؤسسه امام صادق ﷺ، ۱۳۸۵.
۳۴. سروش، عبدالکریم، *بسط تجربه نبوی*، تهران، موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۸.
۳۵. سلیمانی، عبدالرحیم، *کتاب مقدس*، قم، انجمن معارف اسلامی ایران، ۱۳۸۲.
۳۶. سلیمانی، عبدالرحیم، *مسیحیت*، قم، انجمن معارف اسلامی ایران، ۱۳۸۱.
۳۷. سلیمانی، عبدالرحیم، *یهودیت*، قم، انجمن معارف اسلامی ایران، ۱۳۸۲.
۳۸. سیوطی، عبدالرحمن‌بن ابی‌بکر، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ق.
۳۹. شاپیرو، جان سالوین، *لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن*، ترجمه محمدسعید حنایی‌کاشانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
۴۰. شیخ مفید، *المقنعه*، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۴۱. صدوق، محمدبن علی بن الحسین، *کمال الدین و تمام النعمة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۴۲. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، موسسه الاعلمی، ۱۳۹۳ ق.
۴۳. طبری، محمدبن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، بیروت، دار مکتبة الهلال، ۱۴۲۴ ق.
۴۴. طوسی، محمدبن حسن، *الغیبه*، قم، مکتبة بصیرتی، بی‌تا.
۴۵. فخر رازی، محمد، *تفسیر کبیر*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق.
۴۶. قدردان قراملکی، محمدحسن، *سکولاریزم در مسیحیت و اسلام*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰.

۴۷. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، بیروت، دارالجبل، بی‌تا.
۴۸. قمی، شیخ عباس، *سفینة البحار*، دارالاسره، ۱۴۱۴ ق.
۴۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *کافی*، بیروت، دارصعب، دارالتعارف، ۱۴۰۱ ق.
۵۰. گری‌جان، *لیبرالیسم*، ترجمه سیدعلیرضا حسینی بهشتی، تهران، نشر بقعه، ۱۳۸۴.
۵۱. متقی هندی، علی‌بن حسام‌الدین، *کنزالعمال فی سنن الاقوال و الاعمال*، حلب، مکتبة التراث الاسلامی، بی‌تا.
۵۲. مجلسی، محمد باقر، *بحارالانوار*، بیروت، موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۵۳. محمدرضایی، محمد، «پلورالیسم نقد و راه حل» در: *فصلنامه قبسات*، ش ۳۷، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پاییز ۱۳۸۴.
۵۴. محمدرضایی، محمد، *تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۹.
۵۵. محمدرضایی، محمد، خاستگاه و پیشینه نظریه تکامل معرفت دینی، در: *فصلنامه قبسات*، ش ۱۸، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، زمستان ۱۳۷۹.
۵۶. محمدرضایی، محمد، رابطه عقل و دین، در: *فصلنامه قبسات*، ش ۳۵، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، بهار ۱۳۸۴.
۵۷. مصباح‌یزدی، محمدتقی، *آموزش عقاید*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۵۸. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۲، تهران، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۹.
۵۹. موسوی خمینی، روح‌الله (امام)، *ولایت فقیه*، حکومت اسلامی، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
۶۰. میشل، توماس، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷.
۶۱. ناس، جان بی، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

۶۲. نجفی، محمدحسن، ***جواهر الکلام***، تهران، دارالکتب، الاسلامیه، ۱۳۶۵.

۶۳. نراقی، احمد، ***عوائد الایام***، قم، انتشارات بصیرتی، ۱۴۰۸ ق.

۶۴. نصر، سیدحسین، ***علم و تمدن در اسلام***، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.

۶۵. ولایتی، علی اکبر، ***پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران***. تهران، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی (وزارت خارجه)، ۱۳۸۲.

۶۶. هوردرن، ویلیام، ***راهنمای الهیات پروتستان***، ترجمه طاطه‌وس میکائیلیان، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۸.

۶۷. هیک، جان، «پلورالیسم در اسلام»، ترجمه محمد محمدرضایی، در: ***فصلنامه قبسات***، ش ۳۷، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پاییز ۱۳۸۴.

۶۸. هی وود، اندرو، ***درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی***، ترجمه محمد رفیعی‌مهرآبادی، تهران، مرکز چاپ و انتشار وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.

۶۹. یتیس کایل، ***دین یهود در جهان مذهبی***، ج ۲، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.

70. Bryan R.wilson,"Secularization" in **Encyclopedia of Religion**. Vol.13. P.159, Macmillan publishing Company. NewYork, London 1987.

71. Mourice Cranston, "Liberalism" in **Encyclopedia of Philosophy**,ed, paul Edwardw,Vol.4.P.458, Macmillan Publishing Co, NewYork, London, 1967.

72. Pojmon, Louise P.**Philosophy of Religion**: An Anthology, Wadsworth publising Company, 1986.
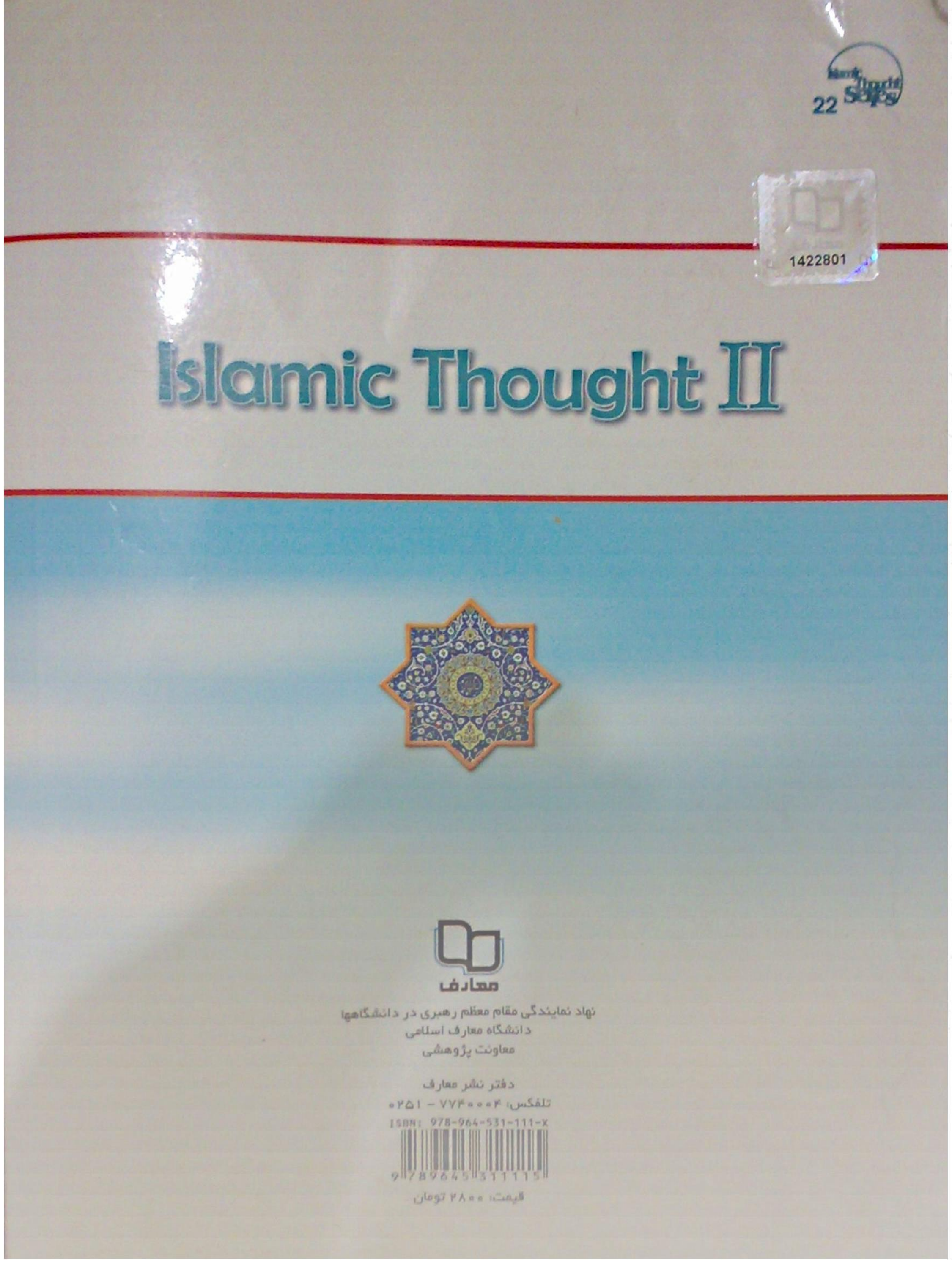
73. Jaroslav Pelikan," Christiaity in western Europe" in: **Encyclopedia of Religion.** Vol.3. Macmillan Publishing Company. New York. 1987.